

به نام خداوند بخشنده مهربان

جزوه درس تاریخ



کاری از

عمو بردیا 😊

فهرست

- جلسه اول: خلقت انسان صفحه ۳
- جلسه دوم: از هابیل و قایل تا حضرت نوح صفحه ۵
- هابیل و قایل، قتل هابیل، وفات آدم و حوا، حضرت شیث، جانشینان، حضرت ادریس، جانشینان حضرت ادریس، حضرت نوح
- جلسه سوم: تمدن سومر صفحه ۱۰
- آشنایی و نگاهی کلی به تمدن سومر، شهرهای سومری، تاریخ، جمعیت و فرهنگ و زبان،
- جلسه چهارم: تمدن بابل و حضرت ابراهیم صفحه ۱۷
- پیدایش تمدن بابل، گسترش و اقوان دیگر در بابل، بابل کهن، بابل میانه، بابل نو، حضرت ابراهیم و بابل
- جلسه پنجم: تمدن مصر و حضرت موسی صفحه ۲۱
- نگاهی کلی و تاریخی به تمدن مصر، دوره آغازین دودمانی، پادشاهی کهن، پادشاهی میانه دوره اول و دوم، پادشاهی نوین، موسی (ع)
- جلسه ششم: فینیقیه، عیلام، شهر سوخته، آشور، لیدیه صفحه ۲۹
- تمدن جیرفت، تمدن فینیقیه، تمدن عیلام، تمدن شهر سوخته، تمدن عیلام، تمدن آشور، تمدن لیدیه
- جلسه هفتم: رستم و آرش کمانگیر صفحه ۳۸
- رستم داستان، آرش کمانگیر (+ داستان)
- جلسه هشتم: زرتشت صفحه ۴۱
- سرگذشت (قبل و بعد مبعث، تولد، دین...)
- جلسه نهم: مهاجرت آریایی ها صفحه ۴۴
- خلاصه مهاجرت به فلات ایران، نقشه های مهاجرت، تفوات کوچ و مهاجرت، علت مهاجرت
- جلسه دهم: مادها صفحه ۴۷
- شکل گیری، اوج قدرت، زبان، نابودی
- جلسه یازدهم: کوروش بزرگ و ذوالقرنین صفحه ۵۰
- کوروش بزرگ، ذوالقرنین، علت تطابق کوروش و ذوالقرنین
- جلسه یازدهم: بعد از کوروش تا پایان سلسله هخامنشی صفحه ۵۹
- شجره نامه، کمبوجیه، گئومات، داریوش و پایان سلسله

جلسه اول:

خلقت انسان

فراوند تصمیم بر خلقت موجودی دیگر یعنی انسان گرفت و به ملائک فرمود؛ «می فواهم بهترین مخلوقاتم یعنی انسان را بیافرینم و او را جانشین خود در روی زمین قرار دهم.»

و فراوند مهربان، به جبرئیل فرمان داد، تا از زمین گسترده، دشتها و بیابانهای آن، چهار نوع گل را بیاورد. گلی که سفید، سیاه، سرخ و فاکلی رنگ باشد و باز به او فرمان داد تا چهار نوع آب، از تمام آبها و دریاهاى زمین بیاورد، آبی که گوارا و شیرین، تلخ، شور و گنداب باشد تا آب گوارا برای گلوی آدم، آب شور در پشمان آدم، آب تلخ در گوش های او و آب گنداب را در میان بینی او جاری سازد. بی شک اگر وجود آدمی از یک نوع گل و یک نوع آب سرشته می شد، تمامی انسانها به یک شکل و یک نوع بودند. هنگامی که جبرئیل به زمین آمد تا مثنی گل بردارد، زمین در مقابل او پاسخ داد، به فرا پناه می برم اگر از من چیزی جدا سازی، جبرئیل بازگشت و فراوند اسرافیل و میکائیل را برای این کار، فرستاد، زمین در مقابل آنها هم همین جمله را تکرار کرد. بار آفر فراوند ملک الموت را مأمور آوردن گل کرد و ملک الموت به زمین چنین گفت؛ به فرا پناه می برم اگر به سوی فراوند بازگردم و مثنی از تو را به همراه خود نبرم و اینگونه زمین راضی شد و گل وجود آدمی برست ملک الموت به سمت پروردگار آورده شد.

بالافره آدم آفریده شد و از چهار نوع گل و چهار نوع آب که آب گوارا، را در خلق آدمی ریفت تا تناول غذا برای او لذت بخش باشد و آب شور را در پشمانش تا باعث بقاء و سلامت مردمک چشم باشد و آب تلخ را در گوش او تا از ورود حشرات جلوگیری کند. آری فراوند آدم را خلق کرد، بدون پدر و مادر تا دلیلی مملک بر قدرت الهی باشد.

هنگامی که فراوند روح را از طریق خود و از سرانگشتان پای آدمی در او می دمید و روح هنوز به زانوی وی نرسیده بود که آدمی تلاش کرد تا از جای خود بلند شود، ولی نتوانست، و بعد از آفرینش آدم از باقی مانده گل که از دنده های سمت چپ قفسه سینه آدم بود هوا را آفرید، به همین خاطر دنده های قفسه سینه مردان سمت چپ یک دنده کمتر از دنده های سمت راست می باشد. آری آدم از گل و هوا از آدم آفریده شد و فراوند هوا را آفرید تا برای آدم هدم و انیس باشد.

دلیل نامیدن آدم به این نام، به این خاطر است که او از آریم و پوسته زمین آفریده شده است، آریم نام یکی از لایه های درونی زمین است و آدم از لایه چهارم فلق گردیده است. و هوا را به این جهت هوا نام نهاد که او از فی یعنی آدم فلق شد. بعد از اینکه فراوند موجود دیگری را خلق کرده بود فرشتگان ناراحت بودند و به فرا عرض کردند؛ پروردگارا! کسانی را می آفرینی که در روی زمین مشغول فساد و خونریزی باشند، در حالی که ما فقط تو را می پرستیم و تمام اوقاتمان را به ذکر تو پرداخته ایم. فراوند نیز در جواب آنها فرمود؛ «آپه من می دانم شما نمی دانید. من از آفرینش این موجود چیزی را درک می کنم که شما نمی دانید و بعدا برایتان آشکار خواهد شد، پس بر این موجود سبیه کنید چرا که این امر من است.»

پس فراوند به آدم و هوا فرمود؛ وارد بهشت شوید و در آن گردش کنید و از تمام میوه های بهشتی و لذت های آن بهره مند شوید، مگر یک چیز و تنها به آن در رفت نزدیک نشوید که از خوردن میوه آن ممنوع شده است. آدم و هوا وارد بهشت شدند و هر چه مطابق میلشان بود مورد استفاده قرار دادند و در میان باغها و درختان بهشت گردش و در سایه آنها استراحت می کردند و از نعمت های بهشت لذت می بردند و از آبهای گوارای بهشت می نوشیدند و در کنار هم دیگر زندگی خوب و خوشی داشتند. و این هنگامی بود که ابلیس از درگاه پروردگار و بهشت رانده شده بود. شیطان آدم به نزد هوا رفت و به او گفت؛ «آیا می دانی که

فراوند به سبب فرمانبرداری شما، استفاده از این درخت ممنوعه را بار دیگر برای شما مباح کرده است و به تو می گویم که اگر زودتر از آدم بتوانی از میوه این درخت بفوری بر آدم تسلط پیدا خواهی کرد.» پس هوا به طرف درخت رفت، فرشتگان فواستند او را برهذر دارند که فراوند قطاب به فرشتگان فرمود؛ او را تنها بگذارید تا خودش تصمیم بگیرد و مستحق پاداش و یا مجازات بشود. و آنگاه هوا رو به آدم کرد و او را از ماجرا آگاه ساخت و هر دو از میوه آن درخت خوردند. هنوز پندی از آفرینش آنها نگذشته بود که مرتکب گناه شدند و به سبب این گناه شیطان فوشمال گشت و ناگهان لباس بهشتی از تنشان فرو ریفت و برهنه در میان باغهای بهشت رها بودند و فراوند فرمود؛

«و ای آدم به تو فرمان داریم در میان بهشت گردش کنی و از میوه های بهشتی بفوری، اما تو را از نزدیک شدن به این درخت نهی کردیم و تو از ستمکاران خواهی بود.» و آدم از کرده خود پشیمان گشت و به حالت فضع و شرمندگی درآمد. و فراوند به آن دو فرمود: «از عرش من به زیر آید.»

آدم و هوا بلافاصله از این اشتباه خود پشیمان شدند و توبه کردند و با ندامت به درگاه الهی عرضه داشتند: «فراوندا اگر ما را نبفشی و به ما رحم کنی از زیانکاران فوایم بود.»

اما کار از کار گذشته بود و بازگشتی وجود نداشت پس فراوند آدم و هوا و ابلیس و آن مار را از بهشت راند و به آنها فرمان داد به زمین فرود آیند. آن هنگام که آدم و هوا از بهشت رانده شدند آدم آنقدر گریست که پشمانش به فون نشست، آری آدم علیه السلام مدت یکصد سال تمام در فراق بهشت گریست و هرگز به هوا نگاه نکرد و گفت: «فراوا از لغزشم درگذر و گناهم را ببفش، مرا به همان فانه ای که بیرون کردی داخل ساز.» فراوند نیز توبه او را پذیرفت و فرمود: «گناهت را آمرزیدم و تو را دوباره به همان فانه اولت باز می گردانم.»

آدم از بهشت بر روی کوه صفا «کوه ابوقیس» و هوا بر کوه «مروه» فرود آمدند. هنگامی که فراوند آدم و هوا را بر زمین فرود آورد به هیبت دو پرنده بودند که از ترس می لرزیدند، آدم که از بهشت رانده شد عریان بود تا اینکه فراوند اراده فرمود تا از برگ درختان بهشتی بر او جامه ای بپوشاند. پروردگار متعال به جبرئیل فرمود؛ من آدم و هوا را مورد رحمت فویش قرار دادم. پس توهم برایشان یکی از فیمه های بهشتی را بنا کن و جبرئیل نیز به فرمان پروردگار در همان مکانی که فرشتگان قبل از آدم فانه کعبه و ستونهای آن را بنا کرده بودند فیمه ای بنا کرد و ستون آن فیمه، شافه ای از یاقوت سرخ بود که نور آن تمام کوههای مکه را روشن ساخت.

فراوند هفتاد هزار فرشته را مأمور کرد تا از آدم و هوا بر روی زمین محافظت کنند، سپس جبرئیل به فرمان فرا با سنگ هایی که از کوه صفا و مروه و طور سینا و جبل السلام آورده بود، به سافت فانه فرا مشغول شد. و به امر فرا نیز سنگهایی از کوه ابوقیس به ممل اعرات فانه کعبه آورد. و هنگامی که کار سافت فانه تمام شد، فرشتگان به طواف فانه فرا پرداختند و پس از آن آدم و هوا هفت مرتبه به دور فانه پرفیدند، فراوند دو نهال تاک از آسمان برای آدم فرو فرستاد و آدم آن دو نهال را در زمین کاشت. و آن هنگام که نهال ها به ثمر رسیدند، ابلیس دور آن دو نهال را دیواری کشید و ادعای مالکیت آنها را کرد. هنگامی که مشایره آنها بالا گرفت، روح القدس به قضاوت میان آن دو آمد و به قضاوت پرداخت. او آتشی را به سوی تاکها پرتاب کرد که دو سوم از درخت انگور را سوزاند و هنوز ثلثی از درختان هنوز سرسبز بود. روح القدس گفت: «آن قسمتی که سوفت، سوم ابلیس بود و مابقی سوم آدم می باشد.»

بعد از نزول آدم و هوا بر روی زمین فراوند دانه های انواع گیاهان را بر آدم از بهشت فرستاد و دستور کار کشت و زراعت را به او داد.

آدم و هوا به فرمان فراوند ازدواج کردند و فراوند از آدم فواست که هوا را به سمت فویش فرا فواند و آدم از هوا فواست اما او نزد آدم نیامد. در عوض از آدم فواست تا نزد هوا رود و این آدم بود که به طرف هوا رفت و اگر آدم نیز این کار را نمی کرد جریان آفرینش به گونه ای دیگر تغییر می یافت.

از هابیل و قابیل تا نوح (۴)

هابیل و قابیل

آدم در هفتاد بار زایمان هواء، صاحب یکصد و پهل دفتر و پسر شد. و اولین فرزندان آدم و هواء هابیل بود که به همراه دفتری بنام «اقلیما» متولد شد و در زایمان دوم قابیل بود که به همراه دفتری بنام «لوزا» متولد شد. لوزا از زیباترین دختران آدم بود. آدم تصمیم گرفت تا او را به ازدواج هابیل و اقلیما را به ازدواج قابیل درآورد، ولی قابیل از این رأی پدر عصبانی شد و لب به اعتراض باز کرد. آدم به آنها گفت؛ هر کدام بدآگانه قربانی نزد خداوند بپسید و هر کدام که مورد قبول خداوند قرار گرفت او با لوزا ازدواج فواید کرد و آنها این چنین کردند نذر هابیل مقبول پروردگار قرار گرفت. و باز قابیل اعتراض کرد و خداوند بعد از این اتفاق ازدواج با ممرمات را مرام نمود و به امر خدا هابیل با هوریه ای بهشتی بنام «نزله» وصلت نمود و قابیل با دفتری از گروه بنیان بنام «بهانه» ازدواج کرد.

قتل هابیل

امام صادق علیه السلام روایت کرده که خداوند به آدم وحی فرمود اسم اعظم من و میراث نبوت و آسمانی را که به تو تعلیم داده ام همه را به هابیل بسپار، آدم علیه السلام نیز این کار را کرد و چون قابیل مطلع شد. فشمناک شده به نزد آدم آمد و گفت؛ پدر جان مگر من از وی بزرگتر نبودم و به این منصب شایسته تر از او نیستم؟ آدم علیه السلام گفت؛ ای فرزند اینکار به امر خداست و او هر که را بفواید به این منصب می رساند و خداوند او را مضموم به این منصب فرموده اگر چه تو از وی بزرگتر هستی، و اگر می فواید صدق گفتار مرا بدانی، هر یک از شما دو نفر، قربانی به درگاه خدا بپسید و قربانی هر یک قبول شد او شایسته تر از دیگری است. که در این حال خداوند قربانی هابیل را پذیرفت. ابلیس که تمام این صحنه ها را تماشا میکرد و در انتظار فرصتی مناسب بود، نزد قابیل آمد و او را تحریک کرد تا برادر خود هابیل را به قتل برساند. قابیل به نحوه قتل آگاه نبود و با تحریک شیطان سر او را در میان دو سنگ فُرد کرد. اما بعد از قتل برادرش دچار هیرت و پریشانی شد و نمی دانست جنازه او را کجا پنهان کند. تا اینکه دو کلاغ را دید که بعد از جدال، یکی آن دیگری را کشت و کلاغ مرده را در میان خاک دفن کرد. قابیل با دیدن این صحنه گودالی کند و هابیل را در آن دفن کرد و بازگشت. آدم با ندیدن هابیل در مورد او از قابیل پرسید؛ ناگزیر بعد از مدتی قابیل، آدم را به محل قتل برادرش بُرد و پرده از کارش برداشت. آدم آن زمین را که فون فرزندش را بلعبده بود به لعنت یاد کرد و بدین خاطر است که بعد از آن هیچ فاکلی فون انسان را در خود فرو نمی بُرد و آدم بعد از مرگ او پهل شبانه روز گریست. ابلیس آتشکده ای برپا داشت و به عبادت آن پرداخت و به این بهانه قربانی های قابیل را می پذیرفت و اولین کسی که به پرستش آتش روی آورد، قابیل بود.

بعد از قتل هابیل، آدم پنجاه سال از نزدیکی با هواء دوری کرد، که بعد از این مدت طولانی خداوند عطیه ای بهشتی به آنها مرحمت نمود و "شیت" و "یاخت" را به آنها عطا کرد و به امر خداوند هوریه ای سیه چشم و زیبا بنام «نزله» از بهشت فرود آمد و با شیت ازدواج کرد و کنیزی بنام «منزله» هم برای ازدواج با یاخت آمد. و از ازدواج شیت و نزله دفتری بنام «هوریه» به دنیا آمد و نسل های بعد که هم اکنون ادامه دارد دنباله ازدواج مبارک این دو تن است.

وفات آدم و هوا

در باره سن حضرت آدم قولهای مختلفی وجود دارد، که از آن جمله گفته اند؛ ۹۳۰ سال، ۹۳۶ سال، ۱۰۰۰ سال، ۱۰۳۰ سال، ۱۰۴۰ سال از عمر آدم گذشت تا اینکه گفته اند، او به مدت ۱۰ روز در پی تَبی شدید و طولانی رحلت یافت. وفات او در روز جمعه، ۱۱ مهر، روی داد، بعد از مرگش بدن او را در تابوتی گذاشتند و در غاری در میان کوه ابوقیسیس دفن کردند، (۲) تا وقتی که نوح علیه السلام در زمان طوفان پیامد و آن تابوت را با خود برداشت و در کشتی نهاد و به کوفه برد و در «غری» (شهر نیف کنونی) به فاک سپرد. هوا نیز پس از وفات آدم یک سال بیشتر زنده نبود و سپس پانزده روز بیمار شد و از دنیا رفت و در کنار پایگاه آدم او را به فاک سپردند. و آنچه که معروف است آنست که هوا را در جده به فاک سپردند.

حضرت آدم حدود هزار سال که از عمرش گذشت از جهان رفت و شیث فرزند دیگر خود را وصی فویش گردانید. قابیل که قبلاً قتلی را انجام داده بود و از پریان شیث مطلع شد، به نزد شیث آمد و او را تهدید کرد و گفت؛ سبب اینکه من برادرمان هابیل را کشته ام همین بود که او مقام وصایت پدرم را داشت و برای آنکه فرزندان او به بچه های من در آینده افتخار نکنند من او را به قتل رساندم اکنون تو نیز اگر جایی اظهار کنی که مقام وصایت پدر به تو رسیده است تو را هم فوادم کشت. در احادیث آمده است که حضرت آدم به شیث سفارش کرد که علم خود و مقام وصایتی را که به او داده بود از قابیل پنهان دارد مباردا همانطور که به هابیل حسد بُرد به وی نیز حسد برده و درصدد قتل او برآید. و از این رو شیث پیوسته در حال خوف و هراس به سر می برد. و پنانچه گفته اند شیث علیه السلام ۹۱۲ سال از عمرش گذشته بود که از دنیا رفت. حضرت شیث نیز وصی آدم شد و ملقب به هیبه الله بود و پنجاه صمیغه برایش نازل گشته بود. او که پس از ۱۰۴۰ سال (به روایتی) و به قولی دیگر پس از ۹۱۲ سال زندگی، دار فانی را وداع گفته بود در کنار آدم و هوا مدفون گشت.

حضرت شیث

همانگونه که گفته شد قابیل بدلیل بانیشینی پدر، برادر خود هابیل را به قتل رسانید، پس حضرت آدم شفصی را می فواست که بانشین خود قرار دهد تا تمام اسرار و علوم را که پروردگار به او داده بود به او انتقال دهد. حضرت آدم حدود هزار سال که از عمرش گذشت از جهان رفت و شیث فرزند دیگر خود را وصی فویش گردانید. قابیل که قبلاً قتلی را انجام داده بود و از پریان شیث مطلع شد، به نزد شیث آمد و او را تهدید کرد و گفت؛ سبب اینکه من برادرمان هابیل را کشته ام همین بود که او مقام وصایت پدرم را داشت و برای آنکه فرزندان او به بچه های من در آینده افتخار نکنند من او را به قتل رساندم اکنون تو نیز اگر جایی اظهار کنی که مقام وصایت پدر به تو رسیده است تو را هم فوادم کشت. در احادیث آمده است که حضرت آدم به شیث سفارش کرد که علم خود و مقام وصایتی را که به او داده بود از قابیل پنهان دارد مباردا همانطور که به هابیل حسد بُرد به وی نیز حسد برده و درصدد قتل او برآید. و از این رو شیث پیوسته در حال خوف و هراس به سر می برد. و پنانچه گفته اند شیث علیه السلام ۹۱۲ سال از عمرش گذشته بود که از دنیا رفت.

بانشینان

بعد از فوت آدم شیث بانشین پدر بر روی زمین شد، وقتی که شیث فوت کرد، فرزندش انوش بانشین پدر شد، انوش ۷۰۵ سال عمر کرد و بعد از او پسرش (قینان) به حکم فرمایی رسید و ۹۲۰ سال عمر کرد. بعد از او (مهلائیل) به فرمانروایی رسید و صاحب فرزندی شد که (یارد) نام داشت، مهلائیل در ۱۹۵ سالگی فوت کرد، بعد از او پسرش (یارد)، که مردی پارسا و عابد بود و فراوند در سن ۶۲ سالگی (افنوخ) یا همان ادریس را به او عطا کرد و برقی گفته اند؛ نام یونانی او «طرمیس» بوده است، بعد از فوت (یارد)، ادریس نبی به نبوت رسید.

حضرت ادریس:

داستان حضرت ادریس(ع)

حضرت ادریس یکی از پیامبران الهی است که نامش دو بار در قرآن کریم آمده است. ادریس کلمه ای غیر عربی است و نامگذاریش به این اسم به این دلیل است که او حکم خدا و سنتش را به مردم درس می دانه است.

ادریس از لحاظ تقدم زمانی بعد از حضرت آدم(ع) در قرآن از پیامبران شمرده شده و میان او و آدم پنج پیامبر خلاصه بوده است. ادریس در مصر متولد و در سیصد سالگی رحلت فرمود.

شخصیت ادریس

او مردی بود با شکمی فراخ و سینه ای بزرگ که همواره در این فکر بود که آسمان و زمین و مفلوقات پروردگاری مدبر و حکیم دارند. سی یا پنجاه صلیفه توسط جبرئیل بر او نازل شد و او نخستین کسی است که بعد از آدم با قلم نوشت و فراواند به او علم نبوم و حساب و هیات داد که معجزه اوست و اولین کسی بود که فیاطی کرد و لباس دوخت.

قرآن میباید او را به سه صفت وصف می کند: صبر و شکیبائی- صدق و راستی- بلندی مقام و بزرگی

پادشاه زمان ادریس

امام باقر(ع) می فرماید در زمان ادریس پادشاهی ستمگر به نام یوراسب زندگی می کرد. روزی یوراسب از سرزمین سبز و فرمی عبور کرد که متعلق به شفص مومنی بود. پادشاه از او فواست که زمین را به او واگذار کند اما مرد گفت که خانواده خودم به آن محتاج تر است. این سخن مرد باعث ناراحتی پادشاه شد و در نتیجه با مشورت زنش تصمیم به قتل مرد گرفتند و با ابر کردن چند نفر او را به قتل رسانند. فشم الهی به جوش آمد و به ادریس وحی شد که به پادشاه اعتراض کن و این خبر را برسان که به زوری از تو انتقام فوادم گرفت و تو را از اریکه قدرت به زیر فوادم کشید و شهرت را خراب و زنت طعمه سگان فوادم شد. ادریس وحی را ابلاغ کرد اما از طرف پادشاه به مرگ تهدید شد و چون ممکن بود به قتل برسد از آن شهر کوچ نمود و از فراواند فواست تا دیگر باران به آن دیار نبارد. فراواند به ادریس فرمود در اینصورت شهر ویران شده و عده زیادی فواهند شد اما ادریس به این امر رضایت داد و با یارانش به غاری پناه بردند و غذای آنها توسط فرشته ای تامین می شد. از طرف دیگر عذاب فراواند نازل شد، شهر ویران گشت، پادشاه کشته و زنت طعمه سگها گشت. مدتها بعد پادشاه ستمگر دیگری حکمفرما شد.

مدت بیست سال گذشت و از آسمان بارانی نبارید و مردم کم کم در اثر فقر و گرسنگی به اتابه و توبه افتادند و به تفرع و دعا پرداختند. فراواند به ادریس وحی کرد که قومت توبه کرده اند، من از آنها گذشتم تونیز بگذرا اما ادریس زیر بار نرفت و در نتیجه فراواند روزیش را قطع کرد اینکار باعث ناراحتی و اعتراض ادریس به خدا شد. فراواند فرمود: تو سه روز بدون غذا مانده ای و اینگونه در مانده شده ای پس چگونه از قومت که بیست سال گرسنگی کشیده اند غافل مانده ای؟ پس بر فیز و در پی کسب روزی تلاش کن. ادریس از گرسنگی وارد شهر و منزل پیرزنی شد که از آنجا بوی نان تازه می رسید. از پیرزن در فواست قرص نانی کرد و پیرزن گفت که نفرین ادریس پیزی برای ما باقی نگذاشته است، اما ادریس با اصرار سووم فرزند پیر زن را گرفت و فرزند با مشاهده اینکار از ترس گرسنگی جان داد. مرگ پسر باعث ناراحتی پیرزن شد اما ادریس جان دوباره به آن پسر داد. پس از این واقعه پیر زن به ادریس ایمان آورد و این خبر را به سایر مردم داد و مردم و پادشاه به استقبال او رفته و به او ایمان آوردند. به دعای ادریس باران سیل آسایی بر آنان نازل شد و آنان را از قحطی نجات داد.

قبض روح حضرت ادریس(ع)

فداوند بنا به دلایلی به یکی از فرشتگان غضب نموده و در نتیجه بالهایش را کنده و او را به جزیره ای در دریای سرخ تبعید نموده بود. فرشته نزد ادریس رفته و از او درخواست شفاعت نمود و ادریس او را دعا کرد و فداوند فرشته را عفو کرد. فرشته در عوض از ادریس فواست که از او هاجتی بخواهد و ادریس درخواست کرد که به آسمان چهارم پرواز کند. وقتی ادریس به آسمان چهارم رفت عزرائیل را دید که با تعجب به او نگاه می کند. ادریس وقتی دلیل تعجب او را پرسید عزرائیل در جواب گفت: فداوند به من دستور داده که جان تو را در میان آسمان چهارم و پنجم بگیرم در حالیکه میان این دو آسمان و سایر آسمانها از یکدیگر پانصد سال فاصله است. آنگاه او را در همانجا قبض روح نمود.

بانشینان حضرت ادریس

حضرت ادریس فرزندی داشت بنام «برد» که به وصیت پدر و دایع نبوت را تمویل گرفت و موثیق (پیمانها) امامت را در دست داشت که پیشوای امور عامه مردم شد ولی از بیم دشمنان و مخالفین به حال تقیه (فودداری از اظهار عقیده و مذهب و هم مذهب شدن با دیگران برای حفظ جان) بود و موعظه و نصیحت می کرد تا اینکه قطاب شد و دایع نبوت و تابوت عهد و موثیق رسالت را به فرزندش اُفَنُوخ و اَکْزَار کُند و او پیشوای جامعه و مشعلدار هدایت شد. (آفرین فرزند حضرت ادریس، ادمیت نام دارد).

برد فرزند ادریس (اُفَنُوخ) بود که صاحب فرزندی شد و بنام پدر نام او را «اُفَنُوخ» نهاد و او نیز از مردمان با فضیلت و مشعلداران هدایت گردید. اُفَنُوخ بن برد بن اُفَنُوخ به امر حق قیام کرد و مردم را به فضیلت و کمال، هدایت می کرد تا زمان وفاتش رسید. قطاب شد تابوت عهد را به پسرش و اَکْزَار کُند و به او بسپارد. نام فرزندش متوشلخ بن اُفَنُوخ (دوم) بود.

اُفَنُوخ دوم (نوه ادریس) فرزندی یافت بنام «متوشلخ» که در عهد نبوت او را تربیت کرد و او را به فضیلت آراست و پس از وفات پدر به درجه نبوت رسید و ریاستی تأسیس کرد و مردم را به تربیت فاضله و روش زندگی و توفید و یگانگی خالق بزرگ این جهان دعوت می کرد. نوشته اند ۹۱۹ سال عمر کرد که در همین وفات قطاب شد، اسم اعظم و موثیق نبوت را به فرزندش بسپارد. متوشلخ از پادشاهان جبار و قهار عصر، بیمناک بود و لذا بیشتر به تقیه و انفاء می گذرانید.

توشلخ فرزندی داشت بنام «لمک» که به امر حق او را وصی و بانشین خود نمود و چنان تربیت کرد تا به مقام و مرتبه پیامبری رسید و مردم را دعوت به حق و حقیقت می نمود.

عمرش ۸۷۰ سال بود و از زمان حضرت آدم تا ولادت نوح پیغمبر ۱۶۴۲ سال بود و این چند نفر بنام پیغمبری و پیشوایی، مردم را هدایت می کردند و این لمک پدر حضرت نوح است.



حضرت نوح علیه السلام نخستین پیامبر اولوالعزم بود که خداوند او را با کتاب و شریعت مبعوث فرمود. شریعت و کتاب او نخستین شریعت و کتابی بود که مشتمل بر قوانین و احکام الهی بوده است. حضرت نوح دومین پدر نسل کنونی انسان است و بجز آدم و ادریس که قبل از او بودند، نسبت سایر پیغمبران الهی به او منتهی می‌گردد. نام همسر وی «والیه» و گناه او این بود که در نزد قوم فود، نوح علیه السلام را مبنون معرفی کرد.

نام پسران او سام و یافث و نام پسر گناهکارش که در هنگام طوفان نوح غرق شد، کنعان بود. به تصریح قرآن کریم، حضرت نوح علیه السلام به مدت ۹۵۰ سال قومش را به فراپرستی دعوت کرد. او اولین پیامبری است که در زمانش عذاب طوفان بر منکران و مشرکان فرود آمد.

در قرآن کریم داستان نوح به تفصیل بیان شده است. (مفصل تر از همه در سوره هود آیه ۲۵ به بعد و سوره نوح). به تصریح قرآن، قوم نوح بت پرست بودند و او را می‌آزرند؛ اما نوح در رسالت خود شکیبایی و استقامت می‌ورزید و مردم را به توحید دعوت می‌کرد. با این همه، هیچ کس جز عده کمی به او ایمان نیاورد. آنگاه قومش را به آمدن عذاب الهی تهدید کرد اما آنها به انکار و لجابت و عناد ادامه دادند تا آنکه نوح نومید شد و نفرین کرد؛ خداوند نیز دعای او را مستجاب کرد و به وی فرمود که کشتی بزرگی بسازد.

هنگام نزول عذاب، نوح به همراه پیروان اندک خود سوار کشتی نوح شد. همه مشرکین در این طوفان غرق شدند، سرانجام عذاب الهی به پایان رسید و کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت. عمر نوح بسیار طولانی بود، به طوری که در ادبیات عربی و فارسی ضرب المثل شده است. در تاریخ و روایات، عمر او بین هزار تا دو هزار و هشتصد سال (۱۰۰۰، ۱۴۵۰، ۱۴۷۰، ۲۳۰۰، ۲۵۰۰ و ۲۸۰۰ سال) نقل شده است که از این مدت، ۹۵۰ سال را به رسالت و پیامبری مشغول بود.

مطابق اخبار و تواریخ، قبر حضرت نوح علیه السلام در نیف و در کنار قبر امیر المومنین علی علیه السلام قرار دارد که در زیارت‌نامه‌ی امام علی نیز به آن اشاره شده است.

تمدن سومر و حضرت ابراهیم (ع)



آشنایی و نگاهی کلی به تمدن سومر

این منطقه آفتابی و کم باران نام فود را مدیون دو رودخانه دجله و فرات است که از آن می گذرند. این رودخانه ها نخستین جوامع بشری را به فود جلب کرده و اقوام زیادی در سرزمین واقع در میان این دو رود ساکن شدند. به لطف وجود این رودخانه ها کشاورزی به سرعت در این سرزمین شکل گرفت و توسعه یافت. در حدود سال ۳۳۰۰ قبل از میلاد ، در سرزمین سومر شهرهای زیادی به وجود آمدند که دارای یک ساختار سلسله مراتبی بوده و یک شاه راهب بر آنها حکومت می کرد. این جوامع به الهه باروری اعتقاد داشتند. یکی از این شهرها ، شهرک اوروک که دارای حدود چند ده هزار جمعیت بود ، مبرا پیدایش اسطوره گیلگمش است. در عین حال شهر اوروک مبرا پیدایش نخستین خط تاریخ بشر است. این خط با یک شی نوک تیز روی لوح های فاک رس مرطوب نقش می شد. سپس این لوح ها را در زیر آفتاب سوزان یا درون کوره ها خشک می کردند. به طوری که این لوح ها بسیار مقاوم می شدند. این خط به مالکان ثروتمند شهر امکان داد تا حساب دارایی های فود را روی این لوح ها حفظ کنند. در آغاز این نشانه ها نقاشی ها و تصاویر ساره ای بودند که دارایی ها از قبیل گله های دام ، برده ها ، فانه ها ، ابزار و غیره را نشان می دادند. در طول زمان ، افرادی که مسوولیت ثبت دارایی ها را داشتند این نشانه ها را ساره تر کرده و به نمادهایی کاهش می دهند تا بتوانند سریعتر بنویسند. در عین حال شهر اوروک مبرا پیدایش نخستین خط تاریخ بشر است. در عین حال آنها نشانه هایی که علامت آوایی داشتند را به این خط اضافه می کنند تا واژگان آن را توسعه دهند. مدت ها بعد ، شهر اور که یک دولت شهر بود ، ایجاد شد و به شیوه فود نشانه ای از عظمت تمدن سومری بود. در شهر اور حدود ۲۰۰۰ مقبره با تزیینات بسیار با شکوه وجود داشت که قدمت آنها مشابه قدمت اهرام مصر در ۲۷۰۰ تا ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح است. به لطف آسمان بسیار صاف ، ساکنان این منطقه وقت زیادی را به مشاهده ستاره ها و اجرام سماوی اختصاص می دادند.

این مساله موجب ایجاد علم نجوم در تمدن سومر شد و در عین حال سومر مبدا پیدایش علم حساب است. سومری ها کاشف گردش شبانه روز و ساعت هستند. آنها ۶۰ دقیقه در یک ساعت و ۲۴ ساعت در شبانه روز را مناسبه کردند، همچنین ۳۶۰ درجه در یک دایره براساس مناسبات سومری ها بود. به لطف فط، حاکمان شهرهای سومر به سهولت فرامین خود را به سربازان و رعایای خود ابلاغ می کردند و هیچ فردی جرات سرپیچی از این فرامین را نداشت.

در جریان هزاره سوم قبل از میلاد دولت شهرهای سومر بی وقفه در حال نبرد با یکدیگر بودند. در حدود سال ۲۳۰۰ قبل از میلاد رقابت و درگیری میان شهرهای سومری موجب شد تا آنها به طور موقت تحت تسلط قوم اکد قرار گیرند.

سارگون اول، شاه آگاده، شهری واقع در شمال سرزمین اکد بر سومریان تسلط یافت. به نظر می رسد اکدها قومی از اقوام سامی بودند که از شبه جزیره عربستان به این سرزمین مهاجرت کرده بودند اما تمدن قوم اکد به سرعت رو به زوال نهاد و بار دیگر سومر ایفا شد و شهر اور قدرت زیادی یافت. یکی از رقیبان عمده شهر اور، شهر لگاش بود که مشهورترین شاه آن گوده آنام داشت. سومری ها کاشف گردش شبانه روز و ساعت هستند. آنها ۶۰ دقیقه در یک ساعت و ۲۴ ساعت در شبانه روز را مناسبه کردند، همچنین ۳۶۰ درجه در یک دایره براساس مناسبات سومری ها بود. در حدود سال ۲۰۰۰ قبل از میلاد شهرهای سومری و به ویژه شهر اور رو به زوال نهادند و این امر موجب پیدایش پادشاهی های کوچک مستقل در این منطقه شد.

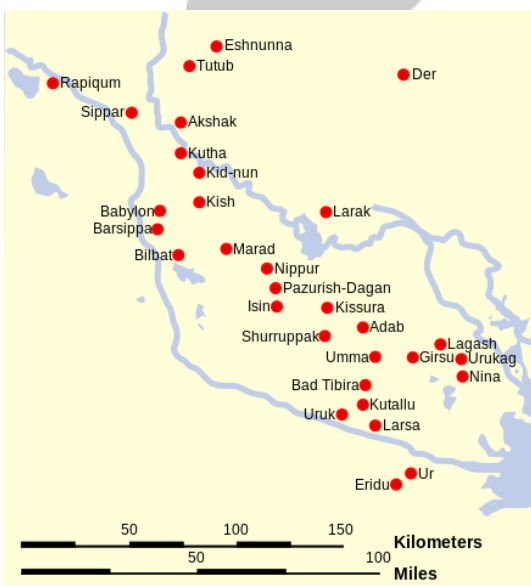
یکی از این سلطنت ها در پیرامون شهر بابل ایجاد گردید که دارای یک سرنوشت منحصربه فرد شد. شهر بابل در منطقه کلد یا بابیلونیا در واقع در سرزمین سابق کشور اکد ایجاد شده بود و فیلی زود به قدرت برتر منطقه تبدیل گردید و یک امپراتوری شد.

شهرهای سومری

سومر (به اکدی: شومرو **Šumeru**؛ به سومری: کی ان گیر **ki-en-gir**) تقریباً به معنی سرزمین اربابان متمدن یا سرزمین مادری) تا چهار هزار سال پیش از میلاد دارای ۱۰ دولت شهر مستقل بود که توسط کانال ها و سنگ چین ها از یکدیگر مجزا شده بودند. هر کدام از این دولت شهرها گرداگرد یک معبد که به خدای خاص که محافظ شهر بود و یک فرماندار مذهبی (انسی) یا یک پادشاه (لوگال) که بصورت تنگاتنگی با مناسک مذهبی شهر گره خورده بودند تشکیل شده بودند.

پنج شهر اول سومری: اریرو (ابو شهر این)، باد تیپیرا (احتمالاً المدائن امروزی)، لارسا (سنگره)، سیپار (ابو هباح)، شوروپاک (فرا)

سایر شهرهای اصلی: اوروک (وارکا)، کیش (اویمیر & اینقرار)، اور (المقیر)، نیپور (آفاق)، لگاش (الهیبا)، گیرسو (تلوه یا تلوه)، اوما (هوها)، فمازی، ا، اداب (بسمایا)، ماری (هریری)، ۲، اکشاک، ا، اکد، ا، ایسن (ایشان البریات)



تاریخ

دولت‌شهرهای سومری در دوران‌های پیشاتاریفی عبید و اوروک به قدرت رسیدند. تاریخ مکتوب سومر به ۲۷ سده پیش از میلاد باز می‌گردد اما مدارک تاریفی تا دوره سوم دودمانی در حدود سده ۲۳ پیش از میلاد مبهم باقی ماند تا این که سامانه نگارشی مبتنی بر هجابندی ایبار شد و اکنون باستان‌شناسان می‌توانند این مدارک و کتیبه‌ها را بفوانند. سومر کلاسیک با ظهور امپراتوری آلد در سده ۲۳ پیش از میلاد به پایان می‌رسد. بعد از دوره گوتی‌ها، رنسانس سومری در سده ۲۱ پیش از میلاد روی داد که با هجوم اموری‌های سامی‌نژاد در سده ۲۰ پیش از میلاد به پایان رسید. دودمان اموری ساکن در دولت‌شهر ایسن تا سده ۱۷۰۰ پیش از میلاد باقی ماندند تا این که میانرودان تحت حکومت بابل متهد شد. در نهایت سومری‌ها در جمعیت آلدی (آشوری-بابلی) حل شدند.

دوره	زمان
دوره عبید	۴۱۰۰-۵۳۰۰ پ.م. (نوسنگی باسفال تا مس‌سنگی)
دوره اوروک	۲۹۰۰-۴۱۰۰ پ.م. (از پایان مس‌سنگی تا اوایل عصر مفرغ)
اوروک ۱	۳۲۰۰-۴۱۰۰ پ.م.
اوروک ۵	۳۱۰۰-۳۲۰۰ پ.م.
دوره چمدت نصر (اوروک ۳)	۲۹۰۰-۳۱۰۰ پ.م.
دوره دودمانی نخستین	(عصر مفرغ نخستین ۲ تا ۴)
دوره دودمانی نخستین ۱	۲۸۰۰-۲۹۰۰ پ.م.
دوره دودمانی نخستین ۲	۲۶۰۰-۲۸۰۰ پ.م. (گیلگمش)
دوره دودمانی نخستین ۳ الف	۲۵۰۰-۲۶۰۰ پ.م.
دوره دودمانی نخستین ۳ ب	حدوداً ۲۳۳۴-۲۵۰۰ پ.م.
دوره امپراتوری آلد	حدوداً ۲۲۱۸-۲۳۳۴ پ.م. (سارگن بزرگ)
دوره گوتیان	حدوداً ۲۰۴۷-۲۲۱۸ پ.م. (عصر مفرغ نخستین ۴)
دوره اور سوم	حدوداً ۱۹۴۰-۲۰۴۷ پ.م.

دوره عبید

دوره عبید را می‌توان با سبک متمایز سفال‌های منقش و با کیفیتی که در تمام میانرودان و فلیج فارس گسترش یافته بودند شناخت. در همین زمان نخستین اسکان در جنوب میانرودان در اریدو (به فظ میفی؛ نون‌کی) انجام گرفت. ساکنین اریدو کشاورزانی بودند که در حدود سال ۵۳۰۰ پ.م. به این منطقه آمدند و با خود فرهنگ هابی ممد را آوردند که پیشگام در کشاورزی مبتنی بر آبیاری بود. به نظر می‌رسد این فرهنگ از فرهنگ سامرا در شمال میانرودان مشتق شده باشد اما هنوز مشخص نیست که این مردم همان سومریانی باشند که بعدها فرهنگ اوروک را به وجود آوردند. اریدو به عنوان شهر مذهبی مهم باقی ماند تا این که به تدریج تحت الشعاع اندازه شهر اوروک قرار گرفت. ممکن است داستان اعطای می (هدیای تمدن)



کاسه سامرا متعلق به ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد
نگهداری شده در موزه پرگامون برلین. نماد
سواستیکادر مرکز آن مشخص است

به اینانا، الهه اوروک و فدای عشق و جنگ توسط انگلی، فدای فرد و در عین حال فدای اصلی اریو، بازتابی از این تغییر هژمونی باشد.

دوره اوروک

از نقطه نظر باستان‌شناسی گزار از دوره عبید به دوره اوروک با تغییر تدریجی ظروف سفالی که روی پرخ‌های آرام‌کوزه‌گری در فانه‌ها سافته و نقاشی می‌شدند به سفال‌های بدون نقاشی که توسط متفحصان در کارگاه‌های کوزه‌گری روی پرخ‌های سریع و به طور انبوه سافته می‌شدند قابل تشخیص است. دوره اوروک استمرار و نتیجه دوره عبید است و تغییر در شکل ظروف سفالی آن بارزترین شاخص به حساب می‌آید.

در دوره اوروک (حدوداً ۴۱۰۰ تا ۲۹۰۰ پ.م.) حجم انبوه کالاهایی که از راه کانال‌ها و رودخانه‌های جنوب میانرودان حمل می‌شد به ایباد شهرهای بزرگ و چندقشری که جمعیت‌های بیش از ۱۰ هزار نفر داشتند و حول یک معبد سافته می‌شدند کمک کرد. در این شهرها حاکمیت متمرکز از نیروی کار متفحص سود می‌جست. تقریباً با اطمینان می‌توان گفت که سومریان در همین دوره دست به گرفتن برده از روستاهای اطراف زدند. استفاده از برده به عنوان کارگر را به وضوح می‌توان در متون نفستین سومری دید. مصنوعات و حتی سکونتگاه‌های مربوط به دوره اوروک در گستره وسیعی پخش شده‌اند؛ از کوه‌های توروس در ترکیه تا دریای مدیترانه در غرب و تا مرکز ایران در شرق.

صدور تمدن دوره اوروک توسط بازرگانان و استعمارگران سومری (مانند چینی که در تل برآک کشف شده است) روی تمام مردمان پیرامونی که به تدریج فرهنگ و اقتصاد مشابه و قابل رقابت با سومر ایباد کردند تأثیر داشت. شهرهای سومر نمی‌توانستند با استفاده از نیروی نظامی مستعمره‌های دور را اداره کنند.

احتمالاً نظام حکومتی شهرهای سومری در دوره اوروک دین‌سالارانه بوده و توسط یک شاه-کاهن (ملقب به انسی) اداره می‌شده‌اند. یک شورا متشکل از سالفورگان مرد و زن نیز به وی مشاوره می‌دادند. به جرات می‌توان گفت که پانتئون (بت‌کده)ی سومری که بعدها در آنها ایباد شد بر اساس همین الگو شکل گرفت. مدارک زیادی دال بر وجود فشنونت رسمی یا سربازان حرفه‌ای در دوره اوروک وجود ندارد و شهرها عمدتاً بدون دیوار بودند. اوروک در این دوره پرجمعیت‌ترین شهر دنیا شد و توانست ۵۰۰۰۰ نفر را در خود جای دهد.

فهرست باستانی شاهان سومر دربرگیرنده نام چند شهر برجسته از این دوره است. گفته می‌شود که نفستین نام‌های این مجموعه به شاهانی اشاره دارد که پیش از وقوع یک سیل بزرگ حکومت می‌کردند. ممکن است برقی از این نام‌ها فیالی باشند و مانند الولیم و دومیزید به شفصیت‌های اخسانه‌ای و اسطوره‌ای اشاره داشته باشند.

پایان دوره اوروک همزمان است با آغاز دوره‌ای آب و هوایی به نام نوسان پیورا که دوره‌ای خشک بود و از حدود سال ۳۲۰۰ تا ۲۹۰۰ پ.م. طول کشید. آغاز این دوره پایانی بود بر دوره‌ای گرم و مرطوب که تقریباً از ۹۰۰۰ تا ۵۰۰۰ سال پیش ادامه داشته و با عنوان **Holocene climatic optimum** شناخته می‌شود.

دوره دودمانی نفستین (میان رودان)

دوره دودمانی از حدود سال ۲۹۰۰ پ.م. با شفصیت‌هایی نظیر انمرکار و گیلگمش آغاز می‌شود. به نظر می‌رسد این افراد کمی پیش از دوره تاریخی فرمان رانده‌اند؛ دوره‌ای که از حدود ۲۷۰۰ پ.م. با گذر از تصویرنگاری به نگارش هیایی آغاز شد. هر چند در این دوره فرمانروایان سومری به زوری دست به گسترش قلمروی خود به سرزمین‌های همسایه زدند و برقی از گروه‌های

سامی که در همسایگی سومریان می‌زیستند بفش بزرگی از فرهنگ آن‌ها را برای خود اقتباس کردند اما مرکزیت فرهنگ سومری همپنان در جنوب میانرودان باقی ماند.

نفسیتین شاه دودمانی در فهرست شاهان سومر که نامش از منابع دیگر افسانه‌ای به دست آمده اتن، شاه سیزدهم دودمان نفسیت کیش می‌باشد. نفسیتین شاهی که وجودش از راه مدارک باستانی مورد گواهی قرار گرفته اینمیاراگسی فرمانروای کیش (حدوداً سره ۲۶ پ.م.) بوده که نامش در حماسه گیلگمش نیز آمده است. از این رو برفی باستان‌شناسان این احتمال که گیلگمش نیز یکی از شاهان تاریخی اوروک بوده است را دور از حقیقت نمی‌دانند. حماسه گیلگمش حاکی از بروز فشونت‌های روزافزون در این دوره است. شهرها بزرگتر و دارای همار می‌شوند و روستاهای جنوب میانرودان مهو می‌گردند. (سافت دیوارهای شهر اوروک به گیلگمش نسبت داده شده است.)

نفسیتین دودمان لاگاش

هر چند نام دودمان لاگاش از فهرست شاهان سومر حذف شده اما وجود آن‌ها از راه مطالعه آثار تاریخی متعدد و یافته‌های باستانی بی‌شمار به اثبات رسیده است. با این که عمر حکمرانی شاه مشهور لاگاش به نام ایانتوم کوتاه بود اما حکومت وی جزو نفسیتین امپراتوری‌های جهان به شمار می‌رود. این امپراتوری تقریباً توانست تمام دولت‌شهرهای سومر از قبیل کیش، اوروک، اور و لارسا را به خاک خود پیوست کند و او ما را که رقیب اصلی لاگاش بود باجگذار خود سازد. همپنین قلمرو این امپراتوری بفش‌هایی از ایلام در طول فلیج فارس را هم شامل می‌شد. به نظر می‌رسد سیاست او مبتنی بر ایجاد وحشت بوده است. از ایانتوم لوهی به نام سنگ یادبود کرکس‌ها به دست آمده که روایتگر رفتار وحشیانه او با دشمنانش می‌باشد. امپراتوری او پس از مرگش به تندی فرو پاشید.



تکه‌ای از سنگ یادبود کرکس‌ها

لوکال زاکسی شاه-کاهن او ما به برتری دودمان لاگاش در این ناحیه پایان داد و اوروک را تسفیر کرد. وی این شهر را پایتخت خود نامید و در پی تصرف تمام سرزمین‌های میان فلیج فارس تا مدیترانه برآمد. او واپسین شاه بومی سومری پیش از رسیدن شاه سامی نژاد به نام سارگن اکری بود.

امپراتوری اکری

زبان سامی اکری برای نفسیتین بار در فهرست‌های نام شاهان کیش مربوط به ۲۸۰۰ پیش از میلاد دیده شد. [۳۱] این فهرست‌ها بعدها نوشته شدند. این متون که تماماً به زبان اکری کهن نگارش یافته‌اند مربوط به ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد هستند. کاربرد اکری کهن هنگام فرمانروایی سارگن بزرگ (حدوداً ۲۲۱۵-۲۲۷۰ پ.م.) جریان داشته اما حتی در آن زمان نیز بسیاری از الواح اداری به زبان سومری که زبان کاتبان و هلاکان بود نوشته می‌شد. گلب و وستنهولتز اکری کهن را به سه دسته تقسیم می‌کردند: دوران پیش از سارگون، امپراتوری اکری و دوران رنسانس سومری نو. زبان‌های اکری و سومری به عنوان دو زبان بومی در کنار هم به مدت هزار سال زیستند اما در حدود ۱۸۰۰ پیش از میلاد سومری کم‌کم به زبان ادبی تبدیل شد و بیشتر ادیبان و هلاکان با آن آشنایی داشتند. ثورکید باکوینسن معتقد است در این نقطه از تاریخ یک انقطاع بین دوران پیش و پس از سارگون وجود دارد. او همپنین بر این باور است که مورفین و باستان‌شناسان تاکید بیش از اندازه‌ای بر وجود افتلاف «سامی-سومری» داشته‌اند. [۳۲] اما به هر حال این نکته ثابت شده که در هنگام حکمرانی سارگن، زبان اکری به اندازه کمی بر نقاط مرزی ایلام که پیش از آن توسط او اشغال شده بودند تمیل شده است.

دودمان گوتیان سومر

این دوره از ۲۰۸۳ تا ۲۰۵۰ پیش از میلاد بوده است.

دودمان دوم لگاش

در پی سقوط امپراتوری اکد به دست گوتیان، یک شاه دیگر بومی به نام گوده‌آ در لگاش به قدرت رسید و طبق سنت شاهان سارگونی ادعای فدایی کرد. گوده‌آ و افرادی که پس از او آمدند سنت پدران خود را که حمایت از سافت آثار هنری بود ادامه دادند و باعث شدند تعداد زیادی اثر هنری از این دوره باقی بماند.

سلسله سوم اور

بعدها دودمان سوم اور تحت فرمان اورنامو و شولگی توانست تا شمال میانرودان را در اختیار بگیرد. این دودمان آفرین قدرتمندی سومریان بود که با عنوان نسانس سومریان شناخته می‌شود. اما در همین زمان هم این منطقه بیشتر سامی بود تا سومری زیرا شاهان سامی زبان اکدی زیادی در آن به قدرت رسیده بودند و سامی‌های مارتو (اموری) زیادی به این منطقه آمده بودند که بعدها شهرهای رقیب نیرومندی نظیر ایسن، لارسا و بابل را ساختند. بابل در نهایت توانست تحت نام امپراتوری بابل تمام مناطق جنوبی میانرودان را تحت سیطره خود آورد؛ آشوریان همین موفقیت را در شمال میانرودان به دست آوردند. زبان سومری توانست تا زمانی که استغاره از خط میخی ادامه داشت به صورت یک زبان کتبی در مدارس بابل و آشور به حیات خود ادامه دهد؛ پیروی شبیه به وضعیت زبان لاتین در قرون وسطی اروپا.

فروپاشی

در این دوره جمعیت جنوب شروع به مهاجرت به شمال میانرودان می‌کند. از نقطه نظر بوم‌شناختی، حاصلخیزی زمین‌های سومریان در این دوره به دلیل شوری، کم‌تر و کم‌تر می‌شود. شوری خاک در این نواحی همیشه باعث زحمت بوده است. زهکشی ناقص برای آبیاری خاک در آب و هوایی که به شدت مستعد تبخیر است باعث رشد نمک‌ها شده در خاک گردید و در نهایت منجر به کاهش شدید محصولات کشاورزی شد. در طول دوران اکدی و سلسله سوم اور کاشت گندم به تدریج جای خود را به کاشت جو که تا حدودی مقاومت بیشتری به نمک دارد داد. اما به نظر می‌رسد این تغییر کاشت کافی نبوده زیرا از حدود سال ۲۱۰۰ تا ۱۷۰۰ پیش از میلاد جمعیت این منطقه تقریباً به میزان سه پنجم کاهش یافته است. [۳۳] این وضعیت باعث شد که توازن قدرت در منطقه به هم بریزد و نواحی سومری زبان تضعیف شوند و در عوض اکدی زبان‌ها وضعیت بهتری پیدا کنند. به دنبال یورش ایلامیان و تسفیر اور هنگام حکمرانی ایبیین (حدوداً ۱۹۴۰ پ.م)، سومر زیر فرمان اموری‌ها قرار گرفت. این دوره را آغاز عصر مفرغ میانی در این منطقه می‌دانند. حکومت‌های مستقل اموری در سده‌های ۲۰ تا ۱۸ پ.م. در فهرست شاهان سومر، تحت عنوان دودمان ایسن قرار می‌گیرند که حکومتشان با ظهور بابل تحت فرمان همورابی در حدود سال ۱۷۰۰ پ.م. پایان یافت.

جمعیت و فرهنگ و زبان

تخمین زده می‌شود یکی از بزرگترین شهرهای سومر به نام اوروک در دوران اوج خود بین ۵۰ تا ۸۰ هزار نفر جمعیت داشته است. با احتساب دیگر شهرهای سومر و جمعیت زیاد کشاورزان می‌توان به طور تقریبی به جمعیت بین ۸۰۰ هزار تا ۱٫۵ میلیون نفر برای کل سومر رسید. بر اساس تخمین‌ها جمعیت جهان در آن دوره ۲۷ میلیون نفر بوده است. سومری‌ها مردمانی غیرسامی بودند و به زبانی تک‌خانواده سفن می‌گفتند. شماری از زبان‌شناسان بر این باورند که می‌توانند زبانی زیرلایه را تحت زبان سومری تشخیص دهند. نام برفی از شهرهای بزرگ سومری به زبان سومری نیست که نشان از تاثیر ساکنین پیشین دارد. با این حال یافته‌های باستان‌شناسی نشان از تداوم روشن و لاینقطع فرهنگی از زمان دوره عبید (۴۷۰۰-۵۳۰۰ پ.م. کربن ۱۱۴)



گوده‌آ شاه لگاش

در جنوب میانرودان دارند. مردمان سومری که در این مناطق سکونت گزیدند در مزارعی به کشت پرداختند که توسط رسوبات رودهای دجله و فرات بارور گشته بودند.

سفالگری بسیار فراوان بوده و شکل کوزه‌ها، کاسه‌ها و بشقاب‌ها متنوع بوده‌است. ظروف فایفی برای نگهداری عسل، کره، روغن و شراب وجود داشته است. به نظر می‌رسد سومری‌ها شراب خود را از خرما تهیه می‌کرده‌اند. یک نوع از ظرف‌های سومری دارای دهانه‌ای بود که از کناره آن بیرون زده بود. برفی از کوزه‌ها دارای پایه‌های نوک‌دار بودند و روی چهارپایه قرار می‌گرفتند. نوعی سرپوش پرده‌دار به عنوان لباس سر استفاده می‌شده است. سومری‌ها از تفت‌فواب، چارپایه و سندی که دارای پایه‌هایی کنده‌کاری شده شبیه به پای گاو نیز استفاده می‌کردند. آن‌ها از اجاق، آتش‌دان و ظاهراً دودکش استفاده می‌کرده‌اند. چاقو، مته، گووه و ابزارهایی شبیه به اره در تمام سومر استفاده می‌شده در حالی که نیزه، تیر، کمان و فنجر (اما نه شمشیر) در جنگ‌ها کاربرد داشتند. از لوح‌ها برای کار نگارش استفاده می‌شده و آهنگران روی مس، طلا و نقره کار می‌کرده‌اند. سومریان فنجرهایی با تیغ فلزی و دسته چوبی همراه خود داشتند. آن‌ها مس را تبدیل به بشقاب می‌کردند و گردنبندها را از طلا می‌ساختند. سومریان زمان را با تغییرات ماه می‌سنجیدند. موسیقی بخش مهمی از زندگی مدنی و مذهبی سومریان بوده است. چنگ، سازی پرطرفدار در سومر بوده است. مشهورترین نمونه، چنگ‌های اور می‌باشد.



در سومر تعداد زیادی لوح به خط میخی است. هر چند سامانه نگارشی سومریان کهن‌ترین نمونه موجود روی زمین نیست اما خط ابداعی آن‌ها باعث موفقیت بزرگی در توسعه توانایی‌های بشر شد. این سامانه نگارشی نه تنها در ایبار و ثبت اسناد تاریخی نقش بزرگی بر عهده داشت بلکه باعث شد آثار ادبی به شکل اشعار حماسی و داستان‌ها و همچنین آثار دیگری نظیر نیایش‌ها و قوانین ثبت و ضبط گردند. هر چند در ابتدا برای نگارش از تصویرنگاشت‌ها استفاده می‌شد اما بعدها از نمادهای متنوع برای نشان دادن هجاها استفاده کردند. سومریان از نی‌های سه‌گوش برای نوشتن روی سفال‌های نمدار استفاده می‌کردند. تاکنون صدها هزار قطعه متن به زبان سومری به دست آمده که شامل

نامه‌های شفاهی یا بازرگانی، رسید معاملات، فهرست واژگان، متن قوانین، سرودهای مذهبی، نیایش‌ها، داستان‌ها، وقایع روزانه و حتی کتابخانه‌هایی مملو از لوح‌های رسی بوده است. نمونه‌های زیادی از متون و کتیبه‌های تاریخی که روی مجسمه‌ها یا آجر نوشته شده‌اند نیز کشف شده. متون زیادی در چند نسخه به دست آمده‌اند که دلیلی بر بازنویسی توسط رونویسان تحت آموزش ندارد. زبان سومری حتی پس از آمدن اقوام سامی‌زبان، مدت زیادی زبان دین و قانون در فاوور میانه به شمار می‌رفت. زبان‌شناسان زبان سومری را جزء زبان‌های تک‌فانواده (منفرد) یعنی بدون فویشاوندی در میان زبان‌های امروزی دسته‌بندی کرده‌اند.

استان‌شناسان بر این باورند که سومریان دارای دین یگانی بوده‌اند. مردمان آن اعصار مانند ایلامیان، هوریان، کاسی‌ها، اورارتوها و... همه چندخدایی بوده‌اند. ذکر این نکته لازم است که یگانگی سومریان با نوع یگانگی اکدی‌ها و آشوریان فرق اساسی داشته است.

تمدن بابل و حضرت ابراهیم (ع)

پیدایش تمدن بابل

پیدایش تمدن بابل در مقایسه با پیدایش تمدن در ناهیه میان‌رودان با تأخیر صورت پذیرفت. سومر اولین و قویترین دولت شهر میان‌رودان بود. پیدایش تمدنهای سومری و عیلام در فاک میان‌رودان و فوژستان، توجه سامیان ساکن صحرایهای سوریه آشور را به خود جلب نمود و بتدریج به منطقه میان‌رودان کشاند.

گسترش و ورود اقوام دیگر در سومر

افزایش تدریجی جمعیت اقوام سامی در ناهیه میان‌رودان و افزایش تدریجی نفوذ سیاسی آنها در ناهیه میان‌رودان به گونه‌ای بود که ۲۸۰۰ سال پ.م. سامیان اکثریت ساکنان بسیاری از شهرهای سومری را تشکیل داده و در مواردی حاکمیت این شهرها را در اختیار گرفتند.

یکی از این اقوام اکری‌ها بودند. اکد قومی سامی نژاد بود که در شمال فاک میان‌رودان و در حوالی بغداد کنونی، می‌زیست. این قوم در نزاع با سومریان پیروز شدند. ۲۵۰۰ پ.م. سلسله سومریان باستان از هم پاشید و اکدی‌ان ۳۰۰ سال در قدرت باقی ماندند.

یکی دیگر از این اقوام اموری‌ها بودند. اموری‌ها قبایل بسیار بروی سامی نژاد بودند که غرب فرات را از نیمه دو هزاره سوم پ.م. اشغال کردند. آنها بابل را دو مرتبه (در انتهای هزاره‌های سوم (۲۱۲۲ پ.م. و آغاز هزاره‌های اول) پ.م. فتح کردند. همورابی بعدها از میان همین قوم بر فاست.

آشوری‌ها نیز قومی سامی نژاد بودند و زبان آنان با سایر زبان‌های سامی، مانند عربی و عبری هم‌ریشه است. آشور نام سرزمینی است که در بخش میانی رود دجله قرار داشته است. دولت آشور در آغاز تابع بابل بود و یکی از استان‌های کشور بابل بود. آشوری‌ها وقتی که متهد گردیدند از بابل جدا شدند. در سال ۱۸۰۰ پ.م. فرمانروایان اولیه آشوری شهرهای آشور، نینوا و اربیل را متهد کردند. تاریخ از سلسله‌های پادشاهی آشور بعد از سال ۱۴۲۰ پ.م. یاد می‌کند.

بانشین سومریان پادشاهی بابل و بانشین اکد امپراتوری آشور بود. نخستین سلسله پادشاهان بابل که از سال ۱۸۹۴ پیش از میلاد سرکار آمدند بانشین سومر شدند. کشور آشور که در میان سالهای ۱۸۰۰ و ۱۵۰۰ پیش از میلاد در شمال به قدرت رسید، بانشین اکد شد.

تاریخ بابل به چند دوره بخش می‌شود: بابل کهن؛ بابل میانه؛ بابل نو

بابل کهن

در سال ۱۹۰۰ پیش از میلاد عیلام میان‌رودان را به تصرف خود درآورد. موقعیت بابل کهن ۱۸۹۴ پ.م. توسط اموری‌ها تقویت شد. با درگیری طولانی سومری‌ها در جنوب و بابلی‌ها در شمال میان‌رودان، سرانجام اقتدار بابلی‌ها تحت سلطه همورابی ۱۷۹۲-۱۷۵۰ پ.م. تثبیت شد. شهر بابل در سلسله سوم اور مرکزی ایالتی بود. تقویت موقعیت این شهر البته پس از سقوط این سلسله و با روی کار آمدن سلسله اموری در سال ۱۸۹۴ پ.م. صورت پذیرفت. سمو آبوم یکی از پادشاهان اموریان بابل را



مرکز سلطنتش (که در آن زمان از نظر جغرافیایی کوچک بود) قرار داد. با فتوحاتی که همورابی، ششمین پادشاه سلسله اموری، انجام داد این شهر مبدل به مرکز حکومتی شد که بر تمامی میان‌رودان جنوبی و بخش‌هایی از آشور (شمال عراق امروزی) سلطه داشت. جدا از اهمیت سیاسی این شهر به عنوان مرکز حکومت اموریان، موقعیت جغرافیایی این شهر نیز برای تجارت و کارهای حکومتی مناسب بود. از طرف دیگر ثروت و قدر و منزلتی که این شهر کسب کرده بود آن را به هدف مناسبی برای حمله فارسی‌ها مبدل کرده بود.

در زمان همورابی شیوهٔ جدید مدیریت که تمرکز قدرت در مرکز و دربار بود به کار گرفته شد و قدرتی که در اختیار فرمانروایان ولایات بود به

پادشاه تفویض شد و حکومت پادشاهی مدعی داشتن سرمنشاء الهی شد. اقتدار بابل در دنیای قدیم آنچنان بود که در دولت‌های بعدی دنیای قدیم اثرگذار شد. به ویژه قوانین همورابی که لوح‌نوشتهٔ آن در شوش یافته شده. همورابی را واضع اولین قانون نوشته می‌دانند. این مجموعه قوانین نوشته بر تخته سنگی یافت شده است که اصل آن در لوور است و رونوشت‌هایی از آن به موزه‌های ایران و عراق داده شده است. قوانین همورابی مربوط به زراعت، آبیاری، کشتیرانی، خرید و فروش برده و مجازات‌ها، ارث و ازدواج است.

بابل کهن توسط هیتی‌ها در سال ۱۵۹۵ / ۱۵۳۱ تسفیر شد و پایان یافت. سپس حکومت سلسله کاسی‌ها بنیان نهاده شد.

بابل میانه (۱۵۳۰ - ۶۲۶ پ.م.)

حکومت کاسی‌ها



سرانجام سپاه کاسی به ریاست گاندازش برای فتح بابل حمله کرد و بابل فتح شد. در سال ۱۵۳۰ ق.م. سلسله کاسی‌ها به سلطنت سلسله همورابی پایان دادند. حکومت کاسی‌ها بر بابل بیش از ۴۰۰ سال ادامه یافت. کاسیان موفق شدند بر عیلام نیز مسلط شوند و شوش را مدت‌ها اداره نمودند.

شوتروک نافونته اول، پادشاه عیلامیان، در سال ۱۲۳۴ پ.م. کاسی‌ها را تحت سلطه خود درآورد. شوتروک نافونته فرمان به غارت بابل داد و تمام گنجینه‌های آن شهر را به شوش منتقل کرد. البته کاسی‌ها موفق شدند بعدها مجدداً قدرت خود را باز یابند و تا سال ۱۱۵۸ پ.م. بر این منطقه حاکم باشند حکومت عیلامی‌ها

در سال ۱۱۵۸ پ.م. سپاه عیلام بابل را فتح کرد. هر چند حکومت عیلامی‌ها در خارج از بابل تشکیل شده بود، ولی پس از فتح بابل مرکز حکومت شان را به این شهر منتقل کردند.

حکومت آشوری‌ها (از قرن ۷ - ۹ پ.م.)

آشور در آغاز یکی از استان‌های کشور بابل بود. آشوری‌ها پس از اتحاد از بابل جدا شدند. تاریخ از سلسله‌های پادشاهی آشور (در آشور) بعد از سال ۱۴۲۰ پ.م. یاد می‌کند. تیگلت پیلسر سوم (از ۷۲۷-۷۴۵ پ.م.) به پادشاهی آشور و بابل رسید. آشور حدود ۸۰۰ سال دوام کرد و سرانجام مغلوب دولت ماد شد.

بابل نو (کلدانی) (۶۲۶ - ۵۳۸ پ.م.)

ژنرال نبوپولاصر در سال ۶۲۶ پ.م. در بابل به قدرت رسید و این آغاز دوران بابل نو است. امپراتوری جدید بابل کلدانی می‌باشد. نبوپولاصر از ۶۲۶ تا ۶۰۵ ق.م. حکومت کرد، و دوباره شهر بابل به عنوان پایتخت امپراتوری بابل برگزیده شد و سلسله جدید فرمانروایان بابل را بنیاد نهاد. شهر بابل تحت فرمانروایی کلدانیان مجدداً عظمت خود را باز یافت. امپراتوری قدرتمند آشور در ۶۱۲ پ.م. با هجوم متدما و بابل سقوط کرد و قدرت از نینوا به بابل منتقل شد.

در سال ۵۹۷ پ.م. که بفت النصر به اودی

نبوخذ نصر امپراتور بابل سرزمین یهودیه را به تصرف درآورد، بسیاری از مردمان آن را که توان کاری داشتند به اسارت به بابل برد که در آن هنگام پایتخت کلدانی محسوب می‌شد. سرزمین یهودیه به صورت یکی از ایالات دور افتاده امپراتوری بابل درآمد.

سرانجام امپراتوری قدرتمند بابل به دست کوروش کبیر در سال ۵۳۸ ق.م. فتح شد. ساتراپ بابل بخشی از امپراتوری هخامنشی گردید. کوروش کبیر به یهودیان امکان داد به سرزمین فویش بازگردند، شماری از آنان به سرزمین ایران کوچ کردند.

😊 دَمِ کوروش گرم 😊

حضرت ابراهیم (ع) و بابل



بیشتر مفسران مسلمان، ابراهیم (علیه السلام) را ساکن بابل و معاصر نمرود شمرده‌اند. طبق گزارش قرآن، آن حضرت در سرزمینی آلوده به انواع شرک می‌زیسته است، به طوری که پس از تلاشهای بسیار برای هدایت ساکنان آن، تنها لوط به وی ایمان آورد و با هم از آنجا هجرت کردند. (عنکبوت/۲۹، ۲۶) کتاب مقدس زادگاه او را که پدر اعراب و یهود است، «اورکلدانیان» معرفی می‌کند و احتمالاً مسلمانان از روی تشابه این نام با نام سلسله چهارم بابلی، او را ساکن بابل دانسته‌اند. نمرود نیز در کتاب مقدس، فرمانروای زمین و بانی شهر بابل خوانده شده است. پرستش ابراهیم (علیه السلام) از پیستی مجسمه‌های مورد پرستش قومش

(انبیاء/۲۱، ۵۲) و پاسخ غیرمنطقی آنان مبنی بر اینکه تقلیدی از پرانسان است (انبیاء/۲۱، ۵۳؛ شعراء/۲۶، ۷۴) تمپر عقلی آنان و نیز دیرینه بودن بت پرستی در میان آنها (شعراء/۲۶، ۷۶) را نشان می‌دهد. آنها حتی پس از شکستن بتها به دست ابراهیم (علیه السلام) نیز به ناتوانی فرایان خود حتی در دفاع از فویش، پی نبرده، به دنبال عامل شکستن آنها می‌گردند. (انبیاء/۲۱، ۵۹) تصریح ابراهیم بر گمراهی آنها و عمویش آزر (انبیاء/۲۱، ۵۴) آنان را در اعتقادشان متزلزل می‌کند: «قالوا ایتنا بالقی آم انت من اللعین» (انبیاء/۲۱، ۵۵)، زیرا آنان از روی تدبر و تعقل به نتیجه‌ای مطمئن نرسیده بودند و سفنان وی برایشان تازگی داشت. سپس ابراهیم، خداوند یکتا را پروردگار آسمانها و زمین و آفریدگار آنها معرفی می‌کند. آیه ۵۶ انبیاء/۲۱ به طور کامل فدای یکتا را از فرایان بابلی متمایز می‌سازد، زیرا فدای یکتا همانند فرایان بابلی، رب النوع نبوده، بلکه آفریدگار همه جهان است. قرآن به رواج پرستش ابراهیم آسمانی در بابل نیز اشاره‌ای دارد. (انعام/۷۶-۷۸)

از نوع استدلال حضرت ابراهیم (علیه السلام) و پاسفها و واکنشهای نمرود و مشرکان می‌توان دریافت که بابلیان به رغم پیشرفت قابل توجه در تمدن مادی، دارای تفکر و تعقل ابتدایی بوده‌اند، زیرا نمرود در برابر سفن ابراهیم که فدایش زنده می‌کند و می‌میراند، دو اسیر آورده، یکی را می‌کشد و دیگری را آزاد می‌کند. (بقره/۲، ۲۵۸) نمرود پس از آن به قصد رویارویی با فدای ابراهیم به وسیله عقاب به آسمان پرواز می‌کند؛ لیکن نقشه‌اش ناکام می‌ماند. آیه ۴۶ ابراهیم/۱۴ را بر این ماجرا تفسیر کرده‌اند. پس از آن دستور می‌دهد به همان منظور، برجی بلند در بابل بسازند. گفته شده که طول آن ۵۰۰۰ و عرضش ۳۰۰۰ ذراع بوده است. خداوند آن را به وسیله طوفان یا زلزله یا جبرئیل از بنیان ویران می‌کند: «قد مکدر الذین من قبلهم فاتی الله بئینهم من القواعد فخر علیهم السقف من فوقهم واتهم العذاب من فیث لایشعرون». (نمل/۱۶، ۲۶) بسیاری از مفسران این آیه را بر نمرود و برهش در بابل تطبیق کرده‌اند. ترس حاصل از افتادن برج باعث می‌شود که هر دسته از مردم به زبانی سفن گویند و دیگر زبان همدیگر را نفهمند و در نتیجه به مکانی دیگر مهاجرت کنند. روایت دیگری نیز از این ماجرا وجود دارد که نمرود در آن حضور ندارد. برفی بر این اساس و تمت تاثیر گزارشهای کتاب مقدس، وجه تسمیه بابل را به سبب تشویش زبانها در آن از «بلبله اللسن» دانسته‌اند.

داستان برج بابل در کتاب مقدس به گونه‌ای دیگر آمده است؛ انسانها پس از طوفان نوح تصمیم گرفتند که در بابل برجی بسازند که سرش به آسمان برسد تا نامی برای خود بیابند و مانع پرانندگی آنان شود؛ اما خداوند که از ایثار میان آنان می‌ترسید، تصمیم گرفت زبان آنها را تغییر دهد تا سفن همدیگر را نفهمند. دانشمندان بر این عقیده‌اند که برج یاد شده در سفر پیدایش، یک زیگورات یا معبد بوده است. در کاوشهایی که در قرن نوزدهم صورت گرفت، بقایای معبد مردوک، فدای مملی بابل کشف شد که ابتدا در زمان همورابی ساخته شده بود و گمان می‌رود همان برج بابل باشد.

نگاهی کلی و تاریخی به تمدن مصر

مصر باستان به تمدنی در شمال فاوری آفریقا در دره رود نیل گفته می‌شود که در دوره زمانی میان ۳۰۰۰ پیش از میلاد تا زمان تسفیر مصر بدست اسکندر مقدونی وجود داشت. تمدن مصر باستان نمونه‌ای از شاهنشاهی‌های بناشده بر اصل آبیاری است. به فرمانروایان مصر باستان فرعون گفته می‌شود.

تمدن مصر باستان در سال ۳۱۴۰ پیش از میلاد یعنی زمانی که دو قلمروی مصر سفلی و مصر علیا تحت پادشاهی نخستین فرعون بنام نارمر که برقی او را منس می‌نامند، به وحدت سیاسی رسیدند شکل گرفت. مصر باستان در دوره دراز تمدن خود پندین بار زیر فرمانروایی نیروهای بیگانه از جمله ایرانیان هفامنشی نیز درآمد.

تاریخ مصر را به سه دوره تقسیم می‌کنند: ۱. دوره پادشاهی قدیم ۲. دوره پادشاهی میانه ۳. دوره پادشاهی نوین. کشاورزی تغییرات عمده‌ای را در جامعه مصر به وجود آورد. هنگامی که اغلب مصری‌ها کماکان در کشتزارها کار می‌کردند، بعضی از آن‌ها برای نمونه، سفالگر شدند. بافندگان الیاف کتان می‌ریسیدند و از آن‌ها پارچه‌های کتانی می‌بافتند.

بیشتر مصری‌ها به قبیله‌ای تعلق داشتند و هر دهکده‌ای در یکی از چند منطقه مستقل جای می‌گرفت. مناطق مقتدرتر یا جذب مناطق ضعیف‌تر از طریق جنگ و گاهی ازدواج پیشرفت می‌کردند تا سرانجام مصر تنها از دو پادشاهی تشکیل شد: مصر سفلی که در ناحیه دلتای نیل قرار داشت و پایتخت آن بیوتو در غرب دلتا بود، و مصر علیا که شامل سرزمین‌های دره نیل می‌شد که از دلتا تا نخستین آبشار نیل نزدیک به آسوان در جنوب مصر گسترده بود. پایتخت مصر علیا، نخب بود که در محل الکتب امروزی قرار داشت. صدها سال این دو سلطنت در کنار هم قرار داشتند و با یگانگی شدن این دو، روزگار عظمت مصر آغاز شد.

در سال ۳۱۰۰ پیش از میلاد فرمانروای مصری به نام منس همراه با سپاهیان از مصر علیا جایی که بر استان هشتم آن فرمانروایی داشت قارچ شد و به سوی شمال لشکر کشید، شهرهای بسیاری را به تصرف درآورد و به دلتای نیل وارد شد، سپاه منس اشراف و بلندپایگانی را که در مقابلشان مقاومت می‌کردند گردن زدند و به این ترتیب مصر سفلی مغلوب شد. منس در مقام فرمانروای سراسر مصر اجازه داشت که تاج سفید مصر علیا و همپنین تاج سرخ مصر سفلی را بر سر گذارد. او هر دو تاج را در هم آمیخت و پشت را ابداع کرد، که تاجی جدید بود و بفش بالایی و سفید این تاج در بفش کوتاه و سرخ پایینی قرار می‌گرفت. کرکس مصر علیا و مار کبرای مصر سفلی نیز هر دو با هم جانوران نمادین این پادشاهی یکپارچه شدند.

منس پس از تصرف مصر سفلی به دنبال هیچ فتح و کشورگشایی دیگری نرفت و قلمرو تکه‌تکه شده مصر آن زمان را به صورتی یکپارچه درآورد. منس در برابر بیابان‌نشینان مصرای سینا، نوبی‌های سیاه‌پوست منطقه جنوب و لیبیایی‌های مزاحم غرب از سرزمینش پاسداری کرد و به این ترتیب، نخستین حکومت را در جهان بنا نهاد که قدرتی مرکزی آن را راهبری می‌کرد. منس با بنا نهادن پایتختی جدید به یکپارگی دو بفش شمالی و جنوبی این سرزمین قطعیت بخشید. او در فاصله‌ای نه پندان دور از راس دلتای نیل، جایی که مصر علیا و مصر سفلی به یکدیگر مربوط می‌شوند (تقریباً در جنوب قاهره امروزی) منطقه‌ای را برای پایتختی جدید ایجاد کرد. منس این شهر را انیب هرج (به معنی دیوارهای سفید) نامید. این پایتخت نوعی دژ بود.

دوره آغازین دودمانی (۲۶۸۶-۳۰۵۰ پ.م)

آغاز شکل‌گیری حکومت‌های قدرتمند در مصر به صورت یک فرمانروایی یکپارچه نبود، بلکه در دهه‌های پایانی منتهی به هزاره سوم پیش از میلاد مصر توسط حاکمان محلی در دو بخش جنوبی و شمالی اداره می‌شد. با آمدن شاهی به نام منس مصر برای نخستین بار یکپارچه می‌شود و دودمان یکم شکل می‌گیرد. بنا به نوشته‌های مان‌تو، پایتخت مصر در این هنگام شهر تینیس بود که امروزه هنوز پیدا نشده است. از آنجا که هیچ مدرکی از وجود شاهی به نام منس یافت نشده است، برخی مهرشناسان بر این باورند که این شاه افسانه‌ای می‌بایست همان نارمر بوده باشد که در لوحه معروف خود در حالی به تصویر کشیده شده است که دو مصر را یکپارچه کرده. نارمر از شهر ایدوس در مصر علیا به پافاست. به باور تاریخ‌دانان، تاریخ مصر باستان از این نقطه آغاز شد و تا سه چهارم پیش از میلاد که این سرزمین به دست اسکندر مقدونی فتح شد، ۳۱ دودمان یا فاندان پادشاهی بر آن فرمانروایی کردند.



مصدر سده پانزدهم پ.م

سامانه حکومتی مصر در سه دودمان نخست پایه‌ریزی شد و روش‌های حکومت‌داری شاهان این دودمان‌ها بنیان چگونگی فرمانروایی در کشور مصر در هزاره‌های پس از آن را ساختند. افزایش قدرت و ثروت فرعون‌های این دوره را می‌توان در مصطبه‌های ساخته شده توسط آنان مشاهده کرد؛ بناهایی که در دو دوره آغازین دودمانی و پیش‌دودمانی از سوی فرعون و نیز طبقه بالای جامعه به عنوان آرامگاه مورد استفاده قرار می‌گرفتند.

تا پایان دوره آغازین دودمانی، رشد سافتارهای اشرافی‌گونه در جامعه مصر به همراه قدرت گرفتن فرمانروایان محلی باعث افزایش ثروت ملی و داد و ستد با کشورهای فارسی شد؛ داد و ستدهایی که اغلب زیر نظر خانواده‌های پرنفوذ و به منظور فراهم کردن بهترین ابزارها برای سافت آرامگاه از منابع گوناگون انجام می‌شدند.

پادشاهی کهن (۲۱۸۱-۲۶۸۶ پ.م)

ادشاهی کهن دوره‌ای است که بی‌گمان می‌توان آن را نخستین دوره از تاریخ مصر دانست که در آن شکوه و عظمت فرمانروایی فرعون‌ها آشکارا دیده می‌شود. این پادشاهی با دودمان سوم که فاستگاه آن در ممفیس واقع در مصر سفلی بود، آغاز گشت. پادشاهان بزرگی چون فوفو، ففرع، و منکورع در این دوره دست به سافت اهرام سه‌گانه زدند که تا چندین هزار سال بعد نیز پابرجا ماندند. ففرع همچنین تندیس بزرگ ابوالهول را در کنار اهرام سافت؛ تندیس‌هایی که یکی از نمادهای عظمت و شکوه مصر باستان به شمار می‌رود. با آنکه هرآم‌های بزرگ ویژه جزو نمادهای بزرگی و قدرت مصر باستان شدند،



تندیس سنگی ابوالهول، واقع در جزیره.

به دلیل نارضایتی همگانی پدید آمده از هزینه بسیار سافتن این بناها، سافت سازه‌هایی به بزرگی آن‌ها توسط فرعون‌های آینده در تاریخ مصر پیگیری نشد. مصر در دوران پادشاهی کهن شاهد موج گسترده‌ای از به بردگی گرفتن مردم مناطق چون فلسطین،

نوبه، لیبی، و حبشه پس از کشورگشایی‌های شاهان گوناگون بود. هزینه بسیار زیاد سافت و ساز برای فرعون‌ها و اعضای دربار و ستمی که این شاهان به بردگان و زیردستان می‌کردند باعث کم شدن ثروت دولت مرکزی و ناآرامی و شورش در میان مردم شد. این در حالی بود که با کاهش قدرت حکومت مرکزی، فرّه‌سالاران (سران فره‌های مصر) قدرت بیشتری به دست آوردند و دست به رقابت و جنگیدن با هم زدند.

پادشاهی میانه

سال ۲۱۳۴ پیش از میلاد با پیروزی بزرگ استاندار جنوبی، انتف (۲۱۳۴ تا ۲۱۱۸ پیش از میلاد)، علیه دشمنانش آغاز شد. او خود را فرعون مصر علیا نامید و زادگاهش، واست را مرکز این فرمانروایی قرار داد. واست، که بعدها یونانی‌ها آن را طیوه نامیدند و امروز الاقصر نام دارد، با عنوان پایتخت جدید اداره این فرمانروایی را به عهده گرفت.

البته جنگ‌های استانداران با یکدیگر همچنان ادامه داشت. تازه در سال ۲۰۴۰ پیش از میلاد بود که یکی از پانشینان انتف به نام منتوهوتپ اول (۲۰۶۱ تا ۲۰۱۰ پیش از میلاد) توانست مصر سفلی را دوباره تصرف کند. به این ترتیب، بعد از منس، او دومین متمدن کننده این سرزمین بود. منتوهوتپ در سراسر کشور صلح برقرار کرد و در نتیجه، آرامش و نظم جدید دوران گذشته به این سرزمین بازگشت. دربارهٔ اواخر دوره دودمان یازدهم اطلاعات چندانی در دست نیست. اما مسلم است که آئمنموات اول (۱۹۹۱ تا ۱۹۶۲ پیش از میلاد)، وزیر آفرین فرعون دودمان یازدهم، فرمانروای فویش را به زور از تفت پایین کشید، فرمانروایی را خود به دست گرفت و به این ترتیب، دودمان دوازدهم را بنیان نهاد.

در زمان آئمنموات اول، که زاده طیوه بود برای نخستین بار فدایان طیوه‌ای با عنوان برترین فدایان مورد ستایش قرار گرفتند. آئمنموات اول که نامش مفهوم آمون در اوج است را دارد فدای شهر طیوه، آمون (فدای هواها) را فدای سراسر مصر قرار داد. مصری‌ها فیلی زود این فدایان را به رع، بزرگ فدایی که تا آن زمان ستایش می‌کردند پیوند دادند و نام آمون-رع در میانشان رواج یافت. فرعون قدرت فدائون سابق را برای خود مطالبه می‌کرد، اما هرگز نتوانست آن شفصیت فوق انسانی را به دست آورد که در جایگاهی برتر از جایگاه انسان جلوس کند و هیچ‌کدام از پانشینان او نیز هیچ وقت در چنین جایگاهی ظاهر نشدند. فراغنه دودمان ۱۲ که همگی آئمنموات یا سوسوتریس نام داشتند، فرمانروایانی فعال بودند که وظایف خود را مسئولانه به انجام رساندند. بعد از جنگ‌های سفت، قدرت استانداران به شکل قطعی درهم شکست و کشور به کمک یکی از کارکنان وفادار و کارآموده از نو سازماندهی شد. پایتخت دوباره از طیوه به ممفیس منتقل شد. فراغنه از پایتخت، معادن سنگ و کار استخراج آن‌ها در نوبی و سودان را اداره می‌کردند. آنها منطقه باتلاقی واهه فیوم را آباد کردند- با توسعه برنامه ریزی شده تأسیسات آبیاری، سطح زمین‌های زیر کشت را در هر چشمگیری گسترش دادند و امکانات رفاهی جدیدی به این منطقه آوردند، که البته فقط جمع کوچکی از مردم از آن بهره‌مند شدند. بیشتر مردم همچنان فقیر بودند و در فقر باقی ماندند.

از نظر فرهنگی، سلطنت میانه نقطه‌ای کانونی در تاریخ مصر است. فراغنه این دوره به مناسبت پیروزی هایشان در نوبی، سوریه و فلسطین، کاخ‌ها، معابد و بناهای یادبود بزرگی ساختند. سافت اهرام نیز دوباره رواج یافت، اما اهرام این دوره کوچکتر از اهرام سلطنت قدیم و دیگر نه از سنگ، بلکه از فشت قام ساخته می‌شدند. برای حفظ مقبره هایشان از دستبرد سارقان، نیز مجموعه‌های ورودی به این بناها را با باغ‌های هزارتو و دریاچه‌های مفی در کف پیچیده‌تر کردند. ادبیات به اوج شکوفایی رسید. از آن دوره پاپیروس‌های بی شماری به دست آمده است- از مناسبات مالیاتی، مناظرات مکتوب علمی و متون مذهبی تا نامه‌ها، داستان‌ها و حکایت‌هایی که اغلب به سبک فکاهی هستند.

دوره دوم میانی و فرمانروایی هیگسوس (۱۵۴۹-۱۶۷۴ پ. م)

با مرگ شعبانو سوپک‌نفر در سال ۱۷۷۳ پیش از میلاد و در حالی که قدرت شاهان پادشاهی میانی رو به زوال گذاشته بود، عمر این پادشاهی نیز به سر آمد. این در حالی بود که به دلیل سستی قدرت فرعون‌ها در بخش‌های شمالی مصر، قبایل آسیایی سامی

و کنعانی نژاد در شهر اواریس حکومت تشکیل داده بودند و با مرگ سو بک نفر و در حالی که او هیچ پانثینی نداشت، آغاز به حمله به مناطق زیر نفوذ دولت مستقر در تبس کردند. قدرت شاهان اواریس تا بران با پیش رفت که فرعون‌های تبس ناپار به پرداخت خراج به آن‌ها شدند. مصریان این پادشاهان بیگانه را هیکسوس به معنای «فرمانروایان بیگانه» می‌خوانند؛ نامی که بعدها توسط مان‌تو به اشتباه «فرمانروایان چوپان» بازگردانی شد.

در آن زمان موبی از حرکات جمعی قاور نزدیک را در بر گرفته بود که بیشتر از شرق به سوی غرب جریان داشت. مانند تاریخ نگار از این جمعیت وحشی با نام هیکسوس‌ها یاد می‌کرد، که معانی بسیاری از جمله (فرمانروای کشورهای بیگانه) داشت. اما هیکسوس‌ها از قوم مشفمی نبودند، بلکه از قاور نزدیک بودند که در مسیر مهاجرت خود به مصر ضعیف و درگیر مشکلات راه یافتند و در شمال، حکومتی موقت برقرار کردند. مهاجرانی که از بفش علیای خرات آمده بودند در دلتای نیل ساکن شدند و در سال ۱۶۴۰ پیش از میلاد فرمانروایی مصر سفلی را بدست گرفتند. امکان مقاومت مصریان در مقابل متجاوزان بسیار اندک بود، زیرا آن‌ها اسب داشتند حیوانی که پیش از آن مصری‌ها هرگز ندیده بودند و سرعت و پالاکی اش از هر جانور دیگری که آنها می‌شناختند بیشتر بود. اما هولناک تر از آن؛ هیکسوس‌ها این جانوران عظیم و ترسناک را جلوی ارابه‌هایی بسته بودند که با آنها می‌توانستند میدان جنگ را همپون باد در نوردند و حریفان گرفته از جنگ را تعقیب کنند. ارابه‌های جنگی، تانک‌های دوران باستان بودند. شکست مصریان اجتناب ناپذیر بود.

شاهان هیکسوس، که با سه فرعون، سالیسیس، ششی و فیان، پادشاهی دودمان پانزدهم و در نتیجه، دومین دوره بینابینی مصر را افتتاح کردند، ابتدا در حاشیه شرقی دلتای نیل قرارگاهی مستلکم-شهر اواریس- را بنا نهادند. از این پایگاه، آنها می‌توانستند مصر و فلسطین را زیر نظر بگیرند و اداره کنند. اگرچه نخستین هیکسوس‌ها بر سراسر مصر تسلط داشتند، در دوره پانثینیان آن‌ها -که هیکسوس کوچک نامیده می‌شدند- دامنه قلمرو هیکسوس‌ها، در شمال، آشکارا محدود شد و این موقعیتی مطلوب برای مصریان بود تا اقدام برای بیرون راندن هیکسوس‌ها را از جنوب آغاز کنند.

با آنکه هیوم هیکسوس به مصر اغلب توسط مصریان به مانند یک فاجعه جبران ناشدنی که نابودی نیایشگاه‌ها و بنیان‌های فرهنگی مصر را در پی داشته به تصویر کشیده می‌شود، آن‌ها با خود فناوری‌هایی را نیز به مصر آوردند؛ از جمله اسب که تا پیش از آن مصریان با آن ناآشنا بودند و پس از آنکه به توانایی‌های اسبان پی بردند خود از پرورش دهندگان آن شدند و این خود یکی از عوامل اصلی در دگرگونی بنیادین یگان‌های لشکری در دودمان‌های آتی گشت.

هیکسوس‌ها روش‌های حکومت‌مداری مصریان را به کار بستند و برای خود لقب «فرعون» اختیار کردند. آن‌ها گاهی با فرعون‌های حاکم در تبس نیز روابط خوبی برقرار می‌کردند که از جمله آن‌ها روابط نزدیک فرعون هیکسوس آپویی و اینتف هفتم بوده. با این حال پس از قدرت گرفتن دوباره فرمانروایان حاکم بر تبس، نبرد از سوی آنان برای بیرون راندن «اشغالگران» و آزادسازی مصر آغاز شد. تائو دوم ملقب به «تائوی دلیر» و کاموسه دو شاهی بودند که بیشترین نقش را در رهبری فیزش‌های این دوره بر ضد اشغالگران داشتند که آفری در ادبیات حماسی مصر باستان نیز جایگاه بالایی به خود اختصاص داده است. سرانجام پس از نزدیک به ۳۰ سال جنگ، هیکسوس‌ها در سال ۱۵۵۵ پ. م. شکست خوردند و پایتخت آنان توسط اهمسه یکم نابود شد.

پادشاهی نوین (۱۰۶۹-۱۵۴۹ پ. م)

پادشاهی نوین با شکست هیکسوس‌ها و یکپارگی دوباره مصر زیر فرماندهی اهمسه یکم از دودمان هجدهم آغاز شد. این دوره‌ای بود که اصلاحات ژرف اجتماعی، سیاسی، و نظامی در مصر به اجرا درآمدند. در سال ۱۵۵۰ پیش از میلاد، شاهزاده طیوه‌ای اهمسه، با پشتیبانی مردم، طبقه اشراف و کاهنان موفق شد که هیکسوس‌ها را از مصر بیرون براند. او نخستین فرعون دودمان هجدهم و سلطنت جرید شد. اهمسه، زادگاهش طیوه را پایتخت فویش قرار داد. او دشمنان فراری را تا قلب فلسطین تعقیب کرد و این سرزمین را به تصرف مصر در آورد. در جنوب، به سوی نوبی لشکر کشی کرد و تقریباً تا آبشار سوم پیش رفت. قلعه

آواریس نیز پنان از بنیان ویران شد که امروزه غیر از تلی از خاک و ماسه، پیزی از آن باقی نمانده است. هنگام مرگ اهمسه حکومتی یکپارچه را بر جای گذاشت که اقتضای متری و شکوفا داشت. دوره دودمان همدوم (۱۵۵۰ تا ۱۳۰۷ پیش از میلاد) را درفشان‌ترین دوره در تاریخ مصر می‌دانند. در این زمان مصر برای نخستین بار قدرت نظامی درجه اولی شده بود. تا آن زمان همسایگان نیل بیشتر به زندگی مسالمت آمیز تمایل داشتند، حتی معلمان در آموزش‌های خود به دانش آموزان پیشنهاد می‌دادند که حرفه سربازی را پیش نگیرند. اما شکست هیکسوس‌ها و انهدام حکومت آنها رویه عامه مردم را تغییر داد. مصری‌ها، که تا این زمان فقط برای مواهب زندگی یا به دست آوردن ذخایر مواد خام به سرزمینی دیگر لشکرکشی می‌کردند، حالا فقط برای کشورگشایی دست به این کار می‌زدند. آنها در زمان توتمس اول (۱۵۰۴ تا ۱۴۹۲ پیش از میلاد) پسر آمنوتپ، فتوحات سریعی به دست آوردند و همان‌طور که خود پیشتر تسلیم و شکست را تجربه کرده بودند ملت‌های دیگر را مقهور قدرتشان ساختند. کسب این پیروزی‌ها برای مصریان دشوار نبود؛ آنها از هیکسوس‌ها آموخته بودند که چگونه با اسب و ارابه‌های جنگی، دشمن را به وحشت اندازند.

در سرزمین مصر، دوران صلح به سر آمد. توتمس سوم به فاو، میانه لشکر کشید و مناطق از دست رفته در فلسطین را دوباره تصاحب کرد. اما برعکس، در سوریه نتوانست اراضی تصاحب شده را مدت زیادی فقط کند و دوباره از آن‌ها دست کشید. لشکرکشی‌های بیشمار و موفقیت آمیز و تاراج اسرا و غنائم سرزمین‌های دیگر، او را با عنوان سپهسالار بزرگ مصر به شهرت رساند. هیت‌ها، آسوری‌ها، بابلی‌ها و جزیره نشینان قبرس به او فراج می‌دادند. فرمانروایی توتمس از فحرات تا قلب سودان گسترده شد - مصر زمان او، نخستین امپراطوری جهان بود.

در سال ۱۳۵۳ پیش از میلاد، آمنوتپ چهارم بر تفت نشست. او بر فلاف پیشینیانش، هیچ جنگجوی بزرگ یا فرمانروای قدرتمندی نبود، بلکه دانشمندی مفتاد و متفکر بود، که شانه‌های لاغر و نیفی داشت. آمنوتپ از کودکی به فرایان متعذر اعتقاد نداشت و فقط یک فرد، آتون، فرای فورشید را ستایش می‌کرد که قرص فورشید مظهر آن بود و به همین دلیل، در سال ۱۳۴۸ پیش از میلاد او نام آفناتون (به معنی خدمت گزار آتون یا فرسند کننده آتون) را برای خود انتخاب کرد. آفناتون در پایتفت چیردش، عمارنه، که پیش از هر کاری به پایه‌گذاری آن پرداخته بود تا ارائه آیین اعتقادی چیردی را در آن آغاز کند، کانون مذهبی بزرگی با قصرها و معابد گوناگون ایجاد کرد که آفتاب به همه جای آن راه داشت - فرایان قدیمی در اندرونی‌های مرموز و تاریک معابد ستایش می‌شدند. معابد فرایان پیشین بسته و نامشان در همه جا ممو شد. اگرچه آفناتون خود را شاهی خداگونه می‌دانست اما مردمی‌تر از برقی فراغنه پیش از خود رفتار می‌کرد. او با همسر اصلی و زیبایش، نفرتیتی همچون مویودی فانی و کاملاً معمولی در میان مردم می‌گشت، حتی وقتی یکی از شش فرزندش مرد از گریستن در مقابل عامه مردم خودداری نکرد.

اما تنها معدودی از افراد نظریه چیرد آفناتون را درباره فرای واهر درک می‌کردند و چون او در برابر سنت‌های معمول می‌ایستاد، دشمنان بسیاری پیدا کرد و همپنین وقتی اقتدار مصر در آفریقا و آسیا زوال یافت، منابع ثروت او نیز تحلیل رفت. بعد از مرگ آفناتون، در سال ۱۳۳۵ پیش از میلاد، مصری‌ها دوباره به فرایان قدیمی روی آوردند. به دنبال حکومت هشت ساله اسمنخ کارع، توت عنخ آتون (تصویر زنده آتون) بر تفت نشست. او آیین قدیمی و اعتقاد به فرای اصلی، آمون و فرایان دیگر را دوباره رواج داد و نام خود را نیز به توت عنخ آمون تغییر داد. حال، گویی طوفانی در مصر به پا شد؛ عمارنه، پایتفت آفناتون، با خاک یکسان شد، تندیس‌های آفناتون نابود شدند، و دوباره ممفیس پایتفت کشور قرار گرفت. توت عنخ آمون جوان تنها ده سال حکومت کرد و در سال ۱۳۲۳ پیش از میلاد درگذشت، او نقش مهمی در باستان‌شناسی نوین دارد - هرچند که کمی پس از مرگ وی دزدان تا هجره پیشین آرامگاهش نفوذ کردند و سپس از آنجا بیرون رانده شدند. اما از سر فوش اقبالی، حادثه‌ای رخ داد که به ۲۰۰ سال بعد مربوط می‌شود؛ دویست سال بعد، مقبره فرعون رامسس ششم را درست در مجاورت آرامگاه توت عنخ آمون بنا کردند. هنگام اهداث این مقبره خاک و ضایعات به جا مانده از عملیات سافتمانی، همچون پشته‌ای

مافظ، روی در ورودی و محرابه مقبره آفرین شاه عمارنه ریفته شد و تا ۳۰۰۰ سال، چسب و گنبدینه‌های همراهش را از دست دیگر غارتگران طلاجو در امان نگه داشت. از ۶۳۰۰ قطعه عرضه شده در بخش آثار مصری موزه قاهره فقط ۱۷۰۰ قطعه از مقبره توت عنخ آمون به دست آمده است، که در سال ۱۹۹۲ کشف و گشوده شد.

چون هرمیوب، آفرین فرعون دودمان هبدهم، هیچ فرزندی نداشت، پسرعمو، فرمانده کل کمانداران، سواره نظام و پیاده نظام را جایگزین فویش قرار داد. پسرعمو با نام رامسس اول (۱۳۰۷ تا ۱۳۰۶ پیش از میلاد) بر تفت نشست و دوره فاندان معروف رامسس‌ها را پایه‌گذاری کرد. در سال ۱۲۹۰ پیش از میلاد، رامسس دوم، پسر ستی اول، بر تفت نشست نام این فرعون پیش از هر چیز به فاطر بناهای عظیمی که وی اهدا کرد در تاریخ ثبت شده است. سرانجام، پس از رامسس دوم، دوران با شکوه مصر باستان به پایان خود نزدیک شد. در سراسر آسیای و منطقه مدیترانه، اقوام بیگانه از جمله آفایی‌ها، داناترها، لیبیایی‌ها، اتروریایی‌ها، سیسیلی‌ها و ساردنی‌ها و همچنین فلسطیایی‌ها کوچ به نقاط دیگر را آغاز کردند. این اقوام، در ابتدا اگرچه برای نفوذ به مصر با ممانعت‌هایی روبرو بودند، اما در نهایت، اقتدار مصر بر فلسطین و فینیقیه را تضعیف کرد.

رامسس سوم (۱۱۹۴ تا ۱۱۶۳ پیش از میلاد) نیز توانست که از تجاوزهای گسترده این اقوام جلوگیری کند، اما سربازان فرعون سلاح‌های آهنی اندکی داشتند زیرا در کنار نیل هیچ معدن سنگ آهنی یافت نمی‌شد. برای مقاومت در برابر دشمنان مجهز به سلاح آهنی، مصریان باید آهن را به کشورشان وارد می‌کردند و این کار بسیار پرهزینه بود. در نتیجه، قیمت همه اجناس بالا رفت، دستمزدها کم شد و نارضایتی مردم بالا رفت. به این ترتیب اوضاع بدتر و بدتر شد. اگرچه رامسس سوم توانست یک بار دیگر فلسطینیان را بیرون براند، اما این بار آن‌ها در فلسطین ساکن شدند، که این وضعیت در نهایت به نابودی مصر انجامید. هر چند آفرین شاه دودمان بیستم رامسس یازدهم (۱۱۰۰ تا ۱۰۷۰ پیش از میلاد) تاج و تفت پادشاهی را حفظ کرد، اما در واقع، اختیار امور را در کاهن اعظم در دست داشتند که سلطنت را در دو منطقه شمالی و جنوبی میان خود تقسیم کرده بودند. از این رو، دوگانگی حکومت میان شهر رامسس، و طیوه بی اعتبار شده نیز دوباره پدید آمد. فرعون ششگ یکم (۹۴۵ تا ۹۲۴ پیش از میلاد)، نخستین لیبیایی که بر تفت پادشاهی فراعنه نشست، توانست اتمام را دوباره برقرار کند، اما این اتمام مدت کوتاهی دوام داشت. در دوران دودمان بیست و سوم (۸۲۸ تا ۷۱۲ پیش از میلاد)، مصر سفلی تجزیه شد و به صورت حکومت‌های کوچک بی شمار در آمد. در سال ۷۱۲ پیش از میلاد، فغانی از نوبی آمدند و بعد از تصرف مصر، آن را به حکومت نوبی ملحق کردند- فرمانروایان نوبی با عنوان بانشین فراعنه در طیوه حکومت می‌کردند. سرانجام در سال ۶۷۰ پیش از میلاد نیز سوریایی‌ها این سرزمین را فتح و آن را از سلطه نوبی‌ها آزاد کردند. بعد از استقلالی کوتاه مدت، در سال ۵۲۵ پیش از میلاد، ایرانی‌ها مصر را تصرف کردند. کمبوییه ایرانی تفت فراعنه را تصاحب کرد و این سرزمین را به صورت یکی از مناطق تفت فرمان ایران درآورد. این پایان فرمانروایی مستقل فراعنه بود.

در سال ۳۳۳ پیش از میلاد، سپهسالار جوان مقدونی، اسکندر، ایرانیان را در ایسوس (آسیای کوچک) شکست داد. به این ترتیب، راه او به سوی نیل باز شد. او به سوی مصر حرکت کرد تا پایتخت امپراطوری خود را در آنجا قرار دهد. اسکندر در نزدیکی مصب شافه غربی نیل شهری بنا کرد که تا به امروز همچنان نام او را به دوش می‌کشد: اسکندریه. بعد از مرگ اسکندر، در سال ۳۲۳، این فرمانروایی گسترده میان امیران سپاه اسکندر تقسیم شد و مصر به دست فرمانده ارشد، بطلمیوس افتاد که با عنوان بطلمیوس اول (۳۰۴ تا ۲۸۴ پیش از میلاد) فرعون شد. به نظر می‌آید که یک بار دیگر مصر همچون دوران درفشان باستان شکوفا می‌شود. در سراسر این سرزمین معابدی ساخته شد که همه با تصاویری از بطلمیوس‌ها و فرایان مصری تزئین شده بودند. وقتی کلتوپاترا (۶۹ تا ۳۰ پیش از میلاد)، دختر بطلمیوس دوازدهم و همسر بطلمیوس سیزدهم به کمک ژولیوس سزار رومی همسرش را از تفت پایین کشید و با بطلمیوس چهاردهم ازدواج کرد دوران این حکومت نیز به پایان رسید. کلتوپاترا شیفته سزار شد، به دنبال او تا روم رفت و تا سال ۴۴ پیش از میلاد که سزار به قتل رسید، همان‌جا زندگی کرد.

بعد از مرگ سزار، وقتی مارکوس آنتونیوس شرق سرزمین روم و در نتیجه، مصر را در اختیار گرفت، کلتوپاترا او را ملاقات کرد. آنتونیوس پنان مجزوب زیبایی کلتوپاترا شد که تا اسکندریه به دنبال او رفت و در آنجا با او ازدواج کرد اما در این زمان روم با تمام قوای نظامی خود علیه کلتوپاترا بسیج شد؛ مارک آنتون بعد از نبرد دریایی از اکتاویوس شکست خورد و کلتوپاترا نیز به اسارت در آمد. کلتوپاترا وقتی قرار شد که با راهپیمایی پیروزمندانه فاختان روم همراه شود، خودکشی کرد. مصر نیز یکی از استان‌های روم شد.

در سال ۶۴۷ بعد از میلاد، اعراب مصر را فتح کردند و به این ترتیب، سرانجام حکومت فراعنه از میان رفت. به جای حکومت فراعنه، مصر اسلامی پدید آمد، که همراه با تغییر و تحول‌های تاریخی فراوان تا امروز برقرار است.

حضرت موسی (ع)

حضرت موسی علیه السلام از پیامبران اولوالعزم و ملقب به کلیم الله است. او پیامبر و رهبر قوم یهود بود که ایشان را از مصر و از اسارت مصریان بیرون آورد. فراوند به وسیله او دین یهود را در کوه طور سینا به بنی اسرائیل ارزانی داشت. نام پدرش بر اساس تورات عمرام است که در عربی به صورت عمران در آمده است. نام مادر موسی را نیز یوکابد یا یوکبد نوشته‌اند. زمان بعثت حضرت موسی علیه السلام در قرن‌های ۱۳ تا ۱۵ پیش از میلاد مسیح بوده است. نام حضرت موسی



۱۳۶ بار در قرآن مجید ذکر شده و در بیست سوره از او سخن گفته شده است.

بفشی از زندگی موسی با استناد به آیات قرآن نقل می‌شود؛

فرعون مصر خوابی دیده بود که طفلی در بنی اسرائیل به دنیا خواهد آمد که حکومت او را نابود خواهد ساخت. بنابراین دستور داده بود همه‌ی فرزندان پسر بنی اسرائیل را هنگام تولد بکشند.

مادر موسی او را از بیم کشته شدن بر اساس الهام الهی در صندوقی نهاد و در رود نیل انداخت. آسیه همسر فرعون او را دید و از آب گرفت. موسی به امر الهی هیچ پستانی به دهان نمی‌گرفت تا اینکه مریم فواهر موسی، مادرش را به عنوان دایه به فاندان فرعون معرفی کرد. بدین ترتیب موسی در فاندان فرعون ولی در دامن مادر خودش پرورش یافت.

موسی در نوجوانی، در حادثه‌ای، هنگام دفاع از مردی از بنی اسرائیل یک قبطی را به ضرب مشت کشت. سپس از مصر به مدین گرفت، در آنجا به فانه شعیب راه یافت و با دختر حضرت شعیب علیه السلام ازدواج کرد. شعیب مهر دخترش را ده سال خدمت موسی در فانه آنان قرار داد. موسی پس از پایان دوره خدمتگزاری‌اش، با همسرش، صفورا، عازم مصر شد. در وادی ایمن طور، در شبی سرد که راه گم کرده بود، با دیدن نور تپلی الهی، هدایت یافت و به رسالت مبعوث شد. او ماموریت یافت به مصر برود و فرعون را به توفید و فراپرستی دعوت کند. او از فراوند درخواست کرد که برادر کاردان و سفنورش، هارون علیه السلام، را نیز به دستگیری او در انجام رسالت بگمارد، و فراوند پذیرفت.

موسی در برابر فرعون آیات و معجزات زیادی نمایان کرد تا او را به ششوع وا دارد. از جمله آنکه عصایش را به صورت اثردها در آورد؛ یا از دستش فروغی همچون فورشید تاباند. اما فرعون همه این معجزات را سحر و جادو خواند و ساهران کشورش را به مقابله با موسی دعوت کرد. ساهران شکست خوردند و به فدای موسی ایمان آوردند.

کم کم بنی اسرائیل به موسی ایمان آوردند اما فرعون نمی گذاشت آنها از مصر به شام هجرت کنند. به دعای موسی بلاهایی بر فرعونیان نازل شد. موسی علیه السلام بنی اسرائیل را کوه پانند و فرعونیان که در تعقیب ایشان بودند در بحر اهرم غرق شدند. حضرت موسی علیه السلام سرانجام در ۱۲۰ یا ۱۲۶ سالگی در شب بیست و یکم رمضان درگذشت و در کوه نبأ یا نبو به خاک سپرده شد.



فینیقیه، ایلام، جیرفت، شهر سوخته، آشور، لیدیه

تمدن بیرخت

تمدن بیرخت نام یافته‌های باستانشناسی تازه‌ای است که در استان کرمان در نزدیکی شهر بیرخت و هلیل رود به دست تیم‌های چند ملیتی باستانشناس در دست بررسی و پژوهش است. یافتن چنین نقطه‌ای، اخقی تازه در یافته‌ها و نگره‌های باستان‌شناسان درباره تمدن فاورمیانگشوده است. این تمدن مربوط به هزاره پنجم پیش از میلاد است و این مردم، در دشت فوش آب و هوا و حاصلخیز هلیل رود سکنا داشته‌اند.

اشیاء و ظروف زینتی از جنس کانی کلینوکلر و با نقش برجسته‌های قابل توجه و مبتکرانه متعلق به هزاره پنجم پیش از میلاد مربوط به تمدن بیرخت تاکنون کشف گردیده است. آثار تاریخی کشف شده از شهر سوخته مبین وجود روابط تجاری بین شهر باستانی بیرخت و شهر سوخته و ارتباطات بین آنها بوده است.

اشیاء به دست آمده از این تپه باستانی تا به امروز بیشتر ظروف سفالی و سنگی، قطعات سنگ صابون و گاه وسایل مفرغی را شامل می‌شود. اهم صنعت منطقه همان کنده‌کاری روی سنگ صابونی است که دارای ظرافت خاص است و موارد کاربرد و زیبایی شناختی را در بر می‌گیرد. در روی این قطعات تصاویری از قبیل انسان، بز و گوسفند، نفل، مار و عقرب وجود دارد که البته تصاویر مار و عقرب معمول تر است. نکته دیگری که قطعات سنگ صابونی این منطقه را از سایر مناطق و تمدنهای دیگر جدا می‌کند پشم درفشان و مرصع کاری روی قطعات است که در برفی از طرح‌ها دیده می‌شود. در دور تا دور ظروف حیوانات در هم تنیده حک شده است که برای کنار هم قرار دادن آنها نیاز به محاسبات پیچیده بوده است. به نظر باستان‌شناسان یافته‌های بیرخت همه قضاوت‌های باستان‌شناسی گذشته را تحت تاثیر قرار داده است که آیا تمدن بیرخت همان تمدن اراتا است؟ بسیاری از آثار غارت شده تمدن بیرخت بویژه سنگ نگاره‌های صابونی منحصراً به‌فرد است. طی سالهای دهه ۱۳۸۰ شمسی به دلیل عدم حفاظت و نبود توجه به این منطقه، تعداد بسیار زیاد و نامشخصی از آثار و گنبدینه‌های بیرخت از ایران خارج شد. تا مدت‌ها چنین تصور می‌شد که کهن‌ترین تمدن جهان در سومر عراق پای گرفته است؛ اما کشف یک زیگورات عظیم با قدمت بیش از ۵۰۰۰ سال، آثار سنگی بسیار و همپنین کتیبه‌های آجری به فطی ناشناخته از منطقه بیرخت ایران باعث شد باستان‌شناسان درباره دانسته‌ها و ادعاهای پیشین خود تجدید نظر کنند.

آنان با بررسی دوباره کتیبه‌هایی که از پیش در مناطق موم باستانی کشف شده بودند، سعی کردند اطلاعات بیشتری درباره این تمدن عظیم و ناشناخته بردست آورند و در نهایت پس از تحقیقات فراوان، به تعدادی کتیبه دست یافتند. در یکی از این اسناد که از فرابه‌های شهر اور وک بردست آمده است، داستان کشمکش میان پادشاه سومر با فرمانروای سرزمین ثروت‌مندی بنام ارت ثبت شده بود و در کتیبه دیگر، پادشاه سومری سعی کرده بود با گذر از شهر شوش و هفت رشته کوه، به سرزمین ارت حمله کند. بررسی دقیق این کتیبه‌ها و آثار کشف شده این فرضیه را به اثبات نزدیک می‌کند که شهر افسانه‌ای و گمشده ارت که در شرق ایران قرار داشته، به احتمال زیاد همان شهر بیرخت است. از آثار کشف شده در حوزه تمدن بیرخت می‌توان به ظروف و پلاک‌های سنگی با نقوش بسیار ظریف از موجوداتی چون عقاب، عقرب و پلنگ اشاره کرد که نظیر آنها در هیچ یک از موهبه‌های باستانی جهان کشف نشده است. شاید با ادامه اکتشافات و تحقیق روی آثار کشف شده، باستان‌شناسان به این نتیجه برسند که از این پس بجای میانرودان عراق، می‌بایست بیرخت ایران را مهد کهن‌ترین تمدن بشری در جهان نامید!

در این داستان حماسی که در اوایل هزاره پنجم پیش از میلاد و به فط میفی سومری روی یک سفال نگاشته شده، چنین آمده است: روزی انمرکار با فرستادن نماینده‌ای، از هاکم ارت می‌خواهد تا استادان هنرمند و سنگ‌های گران‌بها را برای ساخت معبد به اوروک بفرستد. هاکم ارت هم در ازای فرستادن سنگ‌ها، از پادشاه اوروک تقاضای غله می‌کند. انمرکار دوباره قاصدی به سرزمین ارت می‌فرستد و تقاضای فود را تکرار می‌کند. عاقبت دو پادشاه به تفاهم می‌رسند و هاکم ارت، هنرمندان و سنگ‌های زینتی را به سومر می‌فرستد. متن این کتیبه‌ها بیانگر آن است که حدود پنج هزار سال پیش، میان بازرگانان ارت و میانرودان ارتباط پیوسته‌ای وجود داشت و هنرمندان پیره دست ارت در ساخت کاخ‌ها و معابد به سومری‌ها کمک کرده‌اند.

تمرین فنیقیه

فنیقیان یکی از اقوام سامی تبار بودند که در حوزه دریای مدیترانه می‌زیستند. فنیقیان پیشه بازرگانی داشتند و مردمی آرام و با فرهنگ بودند. فط فنیقی که اینان با آن می‌نوشتند را مادر فط‌های کنونی، البته به جز شرق آسیا می‌دانند. فنیقی‌ها تقریباً در دو هزار و پانصد سال پیش از میلاد از شمال شرقی فاومر میانه سر برآورده و بعدها در کرانه‌های دریای مدیترانه در لبنان سکنی گزیدند. فنیقیان فود را کنعانیان می‌نامیدند فنیقیه معرب **Φοινίκη (phoinike)** یعنی نامی است که یونانی‌ها به این مملکت داده‌اند و احتمالاً به معنای رنگ ارغوانی است و شاید هم با نام کنعان پیوند داشته باشد. سازمان مملکتی آنان مناطقی بود که باید آنها را کشور شهر نامید. که مهمترین آنها صیدا، صور، ارواد و بوبلوس (ببیل) بود، فنیقی‌ها در دیگر نقاط جهان نیز کشورشورهای داشتند که از سواحل شرقی افریقا تا کرانه‌های شمالی آن امتداد می‌یافت، کارتاژ و اوتیکه از جمله این نواحی بودند. آنها کم و بیش تحت تاثیر یا استیلای متناوب مصری‌ها قرار می‌گرفتند. از حیث تمدن فنیقی‌ها چون بین دو ملت متمدن قدیم یعنی مصری‌ها و بابلی‌ها واقع بودند علوم و فنون زیادی از آنها اقتباس کردند. از شهرهای متعدد که در ساحل دریای مغرب بنا کرده بودند چندین شهر معروف شدند. فنیقی‌ها به واسطه نفاق داخلی موفق نشدند دولت واحدی تشکیل دهند و هر شهر آنها امیر یا پادشاهی داشت. اما این قوم در دریانوردی شهرتی بسزا یافتند. شهر «صیدا» از قرن ۱۶ - ۱۳ (پیش از میلاد) واسطه تجارت شرق و غرب بود و «صور» پس از آن دارای همین مقام گردید. مستعمرات و تجارتخانه‌های فنیقی در تمام عالم قدیم پراکنده بود. این مردم از طرف غرب تا جزیره‌های بریتانیا و از طرف شرق تا تنگه بغاز و مالاکا در نزدیکی هندوپسین تجارت می‌کردند، و بر اساس شواهدی که کشف شده در افریقا نیز مستعمراتی داشته‌اند.

فنیقیه چندین بار تابع مصری‌ها گردید، بعد در قرن هشتم (پیش از میلاد) در تحت تسلط آشوری‌ها و در اوایل قرن ششم (پیش از میلاد) به تصرف بابلی‌ها درآمد، پس از آن در زمان کوروش تابع ایران گردید ولی فنیقی‌ها به تابعیت ملل دیگر اهمیت نمی‌دادند زیرا دریاها و مستعمرات تحت اقتدار آنها باقی می‌ماند. رقیب بزرگ این قوم، یونانی‌ها بودند که در دریانوردی مهارت تام یافتند.



مهاجرنشین‌های فنیقی بر رنگ

قرمز (۵۵۰ پیش از میلاد)

کشف رنگ ارغوانی و اختراع شیشه از ابتکارات این قوم است. اختراع الفبا را هم به آنها نسبت داده‌اند ولی اکنون عقیده اکثر مورخان بر این است که آنها الفبا را از عبری‌ها اقتباس کرده‌اند. در کاوش‌های «راس شمرا» مربوط به فنیقی‌ها لومه‌هایی بدست آمده که فطوطی با علائم میفی بر آنها نوشته شده است. این علائم عبارت از سی حرف بی‌صدا هستند. این الفبای ابتدائی که در حدود ۸۰۰ سال پیش از میلاد به دست آرامیان افتاد، با تغییرات و تصرفاتی به اعراب، هندیان و ارمنی‌ها انتقال یافت و زمینه پیدایش زبانهای نوشتاری قابل کاربرد را پرید آورد.

تابعیت فنیقی‌ها از دولت ایران برای ایران دو خایده داشت، یکی اینکه کشتی‌های آنها در اختیار ایران درآمد و از طرف دیگر فنیقی‌ها تا پایان حکومت هفامنشی به ایران وفادار ماندند. کمبوجیه فرزند کورش از کشتیهای فنیقی استفاده کرد تا به مصر و یونان حمله کند. شهر صیدا که در زمان بخت‌النصر دوم آسیب زیادی یافته و پست شده بود و دیگر امیر یا پادشاهی نداشت. در این زمان از نو بلند شده دارای پادشاهی از خود شد که دربار ایران برایش معین می‌کرد.

مذهب فنیقی‌ها بر پایه بت‌پرستی بود و آیین‌های زیادی از بابل برگرفته بودند. در میان فرایان آنها در درجه اول «بعل» یا فرای آسمان بود که او را «ملکارت» یعنی پادشاه فرایان می‌خواندند. از فرایان مونث بیش از سایرین «آستارت» را می‌پرستیدند که همان ایشثار (ایستار) بابلی‌ها است. این الهه را ملکه آسمان و نیز فرای زاد و ولد می‌دانستند. از سایر فرایان «ال» رب‌النوع سامی‌ها معروف بود که در صیغه مونث «الات» می‌گفتند.

در حدود ۵۵۰ پیش از میلاد مسیح هفامنشیان لبنان را فتح کردند و معبد آیشمون واقع در نزدیکی شهر صیدا و ۲۰ کیلومتری جنوب بیروت - هر چند که آثار کمی از آن مانده - یکی از آثار این دودمان می‌باشد. هفامنشیان این مکان را به یاربود بزرگداشت آیشمون که مورد احترام و تقدس فنیقی‌ها بود، برپا کردند.

تمدن عیلام

عیلام یا به صورت چیدرت، ایلام، نام یک تمدن در منطقه‌ای است که بخش بزرگی در جنوب غربی فلات ایران را در پایان هزاره سوم قبل از میلاد در بر می‌گرفت ولی در دوره هفامنشیان به منطقه جغرافیایی سوزیانا شوش (Susa) تقلیل یافت. عیلامیان کشورشان را «هلتمتی» (Ha(l)tamti/Hatamti) به معنی «سرزمین خدا» می‌خواندند، آکریان بران «الامتو» (Elamtu) می‌گفتند و سومریان آن را با اندیشه نگاشت NIM به معنای «بالا و مرتفع» می‌نوشتند.

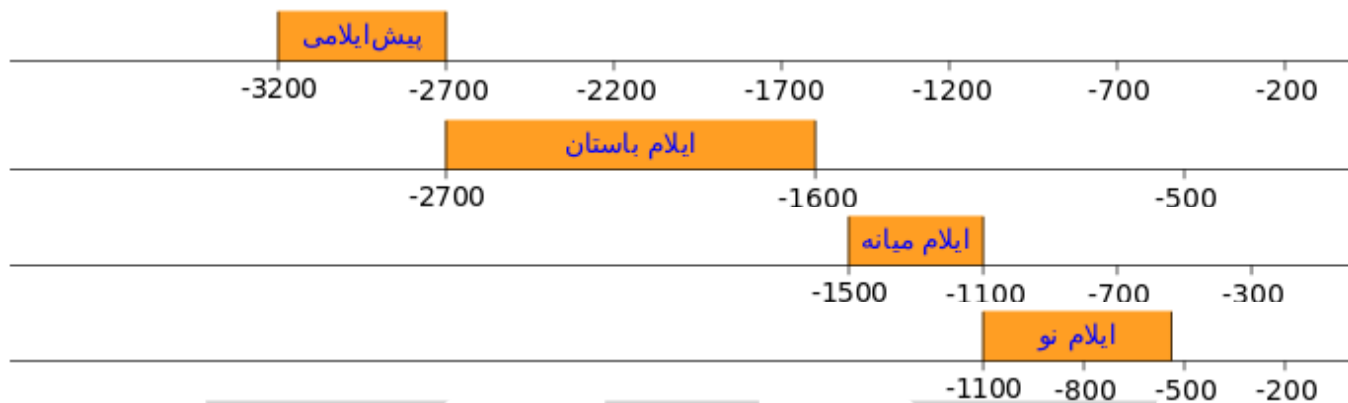
در ۲۷۰۰ پیش از میلاد، نخستین شاهنشاهی عیلامی در شوش (در جنوب غربی ایران) تشکیل شد. سفالینه‌های نقاشی شده متعلق به حدود ۳,۵۰۰ پیش از میلاد در شوش واقع در عیلام بیانگر دوره‌ای پیشرفته از طرح‌های هندسی، ایجاد سبک خاص از انسان و شکل‌هایی از جانوران در آنها می‌باشد.

در حدود ۲,۷۰۰ پیش از میلاد پادشاهی عیلام به پایتختی شوش تشکیل گردید. هم‌پنین در حدود ۲,۰۹۴ تا ۲,۰۴۷ پیش از میلاد عیلام توسط شوگی پادشاه دوم سلسله سوم اور تسفیر گردید و بعداً در سال ۲,۰۰۴ پیش از میلاد سلسله سوم اور توسط عیلام واژگون می‌شود.

در سال ۶۳۹ پیش از میلاد آشوربانیپال شاه آشور، عیلام را شکست داد و شوش را غارت کرد. پس از این جنگ، عیلام هرگز به عنوان یک قدرت مستقل ظاهر نگردید.

عیلامیان از آغاز دوره پیش‌عیلامی تا پایان دوره عیلام نو، حدود ۲۶۶۱ سال در جنوب غربی ایران زندگی و حکومت می‌کردند.

گاهی ما از تاریخ ایلام عمدتاً حاصل بازسازی قطعات ناقص از منابع میان‌رودان (سومری، اکدی، آشوری و بابلی) است. تاریخ ایلام معمولاً به سه دوره باگسترهٔ بیش از دو هزار سال تقسیم می‌شود. دورهٔ پیش از نخستین دورهٔ تاریخ ایلام به نیا-ایلامی مشهور است.



نیا-ایلامی

نوشتار اصلی: نیا-ایلامی

نیا-ایلامی دوره‌ای از تاریخ ایلام در بین سال‌های ۳۲۰۰ تا ۲۷۰۰ پیش از میلاد است.

ایلام باستان

در دورهٔ ایلامی باستان، سه سلسله به ترتیب حکومت کردند. شاهان دو سلسلهٔ اول، یعنی سلسله‌های اوآن و سیماشکی، در فهرست شاهانی که از شوش دورهٔ بابلی قدیم به‌دست آمده، ذکر شده‌اند. در این سند ابتدا دوازده نام ذکر شده و عبارت «دوازده شاه اوآن» به دنبال آن می‌آید، سپس دوازده نام دیگر ذکر شده و عبارت «دوازده شاه سیماشکی» به دنبال آن می‌آید. بر خلاف متون مشابه میان‌رودانی، در این سند ساره نه به سال‌های حکومت شاهان اشاره شده و نه نسب ایشان مشخص گردیده؛ و هیچ نشانه‌ای از جامع بودن این دو فهرست در دست نیست. اما هر چند این سند تا حدی سافتگی به نظر می‌رسد، بر فی افراد مذکور در آن از طریق منابع دیگر شوش یا میان‌رودان شناخته شده‌اند، در نتیجه معلوم می‌شود که آنها شخصیت‌های تاریخی بوده و تخیلی نیستند. سلسلهٔ سوم، یعنی اپارتی‌ها، با دورهٔ بابلی قدیم در میان‌رودان همزمان است؛ این سلسلهٔ ایلامی را اغلب «سلسلهٔ سوکل مخ‌ها» می‌نامند زیرا شاهان آن لقب سوکل مخ داشتند.

ایلام میانه

در دورهٔ ایلام میانه، شاهان ایلامی سریعاً راه خود را از دورهٔ قبل جدا کردند. در واقع ویژگی این دوره، «ایلامی شدن» سوزیانا است (برفلاف «سامی شدن» در دورهٔ قبل). شاهان این دوره، عنوان سوکل مخ یا سوکل را رها کردند و عنوان قدیمی «شاه انشان و شوش» را برگزیدند (در کتیبه‌های اکدی به صورت «شاه شوش و انشان»). زبان اکدی در زمان اولین خانوادهٔ حاکمان ایلامی میانه، یعنی کیدینوها، هنوز استفاده می‌شد، ولی در کتیبه‌های دو دودمان بعدی، ایگه هلکی‌ها و شوتروکی‌ها، به ندرت دیده می‌شود. در فشان‌ترین دوره حاکمیت ایلامی‌ها از نظر هنر و معماری، دوره میانی است که در آن آثار معماری ارزشمندی ایجاد گردیده که اغلب معابد هستند. ایلامی‌ها هم مانند اقوام باستانی دیگر به مذهب و پرستش خدایان متعدد اهمیت می‌دادند و موبد این مطلب کشف معابد، گورها و نقوش برجسته در نقاط استقرار آنهاست. یکی از آثار قابل تأمل و مهم آنها زیگورات پیغازنبیل است. در این دوره مجمع خدایان ایلامی بر سوزیانا تکمیل شد و با سافت مجموعهٔ سیاسی-دینی پیغازنبیل، به اوج قدرت خود رسید.

زیگورات پیغازنبیل کهن‌ترین اثر ایرانی است که دارای ابعاد و خصوصیات فیره‌کننده است و با اهرام مصر برابری می‌کند. این بنای عظیم به صورت هرم مطبق یا پله پله ساخته شده است.

در حدود ۱,۲۴۴ تا ۱,۲۰۸ پیش از میلاد، درگیری‌های بین ایلام و آشور افزایش پیدا می‌کند. توکولتی نینورتای یکم پادشاه آشور به کوه‌های شمال ایلام حمله می‌کند. در همین دوره و در زمان پادشاهی کیرین فوران (Kidin-Kutran) ایلام به بابل حمله می‌کند.

در حدود ۱۱۷۱ پیش از میلاد، کویترناونته شاه ایلام به بابل حمله کرده و آن سرزمین را فتح می‌کند. در حدود ۱,۱۰۰ تا ۷۷۰ پیش از میلاد، اتحاد ایلام و بابل علیه آشور صورت می‌پذیرد.

ایلام نو

ویژگی اصلی و متمایزکننده دوره ایلامی نو، ورود انبوه ایرانیان به فلات ایران بود، که در نتیجه، آنپه از امپراطوری سابق ایلام بر جای مانده بود، باز هم کوچک‌تر شد. هر چند این مهاجمان در متون ایلامی دیر ظاهر می‌شوند، اما حضور ایشان بر اساس منابع آشوری مسلم است. در منابع آشوری دو گروه از مادها متمایز شده‌اند: «مادهای قدرتمند» و «مادهای دور» یا «مادهایی که در کنار کوه بیکنی، کوهستان سنگ لاجورد، زندگی می‌کنند». گروه اول که منطقه اطراف هگمتانه (همدان امروزی) را اشغال کرده بود، به دلیل برفوردهای مکرر و غالباً ستیزه‌جویانه با آشوری‌ها به فوبی شناخته شده‌است؛ اما گروه دوم، شامل تمام قبایلی که نواحی میان اطراف تهران امروزی و شرق افغانستان را در دست داشتند، به فوبی شناخته نشده‌است. هفامنشیان (و به پیروی از ایشان، هرودوت) گروه دوم را به نام ذکر می‌کنند: «پارتی‌ها، سگرتی‌ها، آریان‌ها، مرگیان‌ها، باکتری‌ها، سغری‌ها و احتمالاً مردمان همسایه ایشان». اما در سالنامه‌های آشوری تمام این قبایل ایرانی (به اشتباه) زیر عنوان کلی «مادهای دور» آمده‌اند. یکی دانستن کوه بیکنی با دماوند و الوند قابل قبول نیست. یکی دانستن کوه بیکنی با منابع سنگ لاجورد در بردفشان نه تنها با نوشته‌های نویسندگان کلاسیک تأیید می‌شود، بلکه از نظر تاریخی هم منطقی و قابل قبول است. فوایه منابع آشوری، ایلامی، یا ایرانی آن را ثبت کرده‌باشند یا نه. پیشرفت کند مادها و پارس‌ها در فلات، ایلامی‌ها را از انشان به سمت سوزیانا راند، که نزدیک به هزار و پانصد سال دومین مرکز امپراطوری ایشان بود. سرزمین انشان به تدریج تبدیل به پارس گردید و تنها بعد از آن بود که سوزیانا به عنوان ایلام شناخته شد. در بیشتر منابع این دوره، به‌ویژه در منابع میان‌رودانی، سوزیانا ایلام نامیده می‌شود. با این حال، شاهان ایلامی نو هنوز خود را «پادشاه انشان و شوش» می‌نامیدند؛ به جز سه شاه آفر، یعنی اومانونو، شلیهاک اینشوشینگ دوم و تپتی هومبان اینشوشینگ.

در سال ۶۴۰ ق. م. آشور بانیپال پادشاه نیرومند آشور، ایلام را تصرف و مردم ایلام را کشتار و دولت ایلام را نابود کرد. تمدن دیرینه ایلام، پس از هزاران سال مقاومت در برابر اقوام نیرومندی چون سومری‌ها، آگری‌ها، بابلی‌ها و آشوری‌ها از دشمن خود آشور شکست خورد و از صفحه روزگار ناپدید گردید.

قلمرو فرمانروایی ایلامیان



پادشاهی ایلام در اوج قدرت خود توانسته بود حتی بر بخش‌های مهمی از میان‌رودان (بین‌النهرین) هم پیروگی یابد، اما معروده قدرت مرکزی ایلام شامل سراسر سرزمین ایران نمی‌شده‌است. این پادشاهی اتحادی بوده که ایل‌ها و طوایف منطقه را دربر می‌گرفته، اما چنین یکپارگی می‌تواند به معنی امپراتوری نباشد. هرگاه ایلامیان قدرت داشتند، نقش مهمی در درگیری‌های سیاسی میان‌رودان بازی کرده و حتی بر بخش‌هایی از آن سرزمین ولو در زمان کوتاهی فرمان رانده‌اند. آن‌ها در حدود سال ۱۹۰۰ پیش از میلاد میان‌رودان را به تصرف خود درآوردند و حکومت سومری را برای همیشه از صفحه تاریخ بیرون کردند. اما به‌طور کلی بیشتر زیر نفوذ و فراج‌گزار اقوام سامی و سومری میان‌رودان بودند. پروفوسور گیرشمن و بسیاری از تاریخدانان دیگر محل کنونی شهر مسبد سلیمان را پایتخت هفامنشیان می‌دانند. آثار تمدنی ایلامیان که در انشان و در شوش یافته شده نشانی از تمدن شهری بزرگی در آن دوران بوده‌است. تمدن ایلامیان از راه دریایی و بلوچستان با تمدن پیرامون رود سند در هند و از راه شوش با تمدن سومر مربوط می‌شده‌است.

تمدن شهر سوخته



شهر سوخته نام بقایای دولت شهری باستانی در ایران است که در ۵۶ کیلومتری زابل و در هاشیه جاده زابل-زاهدان در شرق ایران در استان سیستان و بلوچستان واقع شده است. شهر مزبور در روی آبرفت‌های مصب رودخانه هیرمند به دریاچه هامون و زمانی در ساحل آن رودخانه بنا شده بود. دوره بنای این شهر بزرگ با دوره برنز تمدن پیرفت مقارن است و ایرانیان در حدود ۶۰۰۰ سال پیش در این شهر زندگی می‌کردند.

گفته می‌شود، شهر سوخته پیشرفته‌ترین شهر جهان

قدیم بوده است و حتی بسیار پیشرفته‌تر از دولت شهر کت که سینه در کتاب فرد از آن یاد کرده است.

در سی و هشتمین اجلاس یونسکو در تاریخ ۲۲ ژوئن ۲۰۱۴ مطابق با ۱ تیر ۱۳۹۳ شهر سوخته به عنوان میراث جهانی یونسکو ثبت گردید. این موهبه باستانی هفدهمین اثر تاریخی ایران در فهرست یونسکو محسوب می‌شود که با برافروزداری از قدمت ۵۰۰۰ ساله هم‌اکنون به عنوان یکی از پیشرفته‌ترین شهرهای باستانی دنیا شناخته می‌شود.

شهر سوخته یکی از آثار تاریخی و باستانی عصر برنز منطقه تمدن پیرفت در استان سیستان و بلوچستان در ایران، به شمار می‌آید. شهر در ساحل رودخانه هیرمند و دریاچه هامون زمان فرد و کنار جاده کنونی زاهدان - زابل بنا شده بوده است. کلنل بیت، یکی از مأموران نظامی بریتانیا از نخستین کسانی است که در دوره قاجار و پس از بازدید از سیستان به این موهبه اشاره کرده و نخستین کسی است که در فاطراتش این موهبه را شهر سوخته نامیده و آثار باقی‌مانده از آتش‌سوزی را در آن دیده است. پس از او سر اورل اشتین با بازدید از این موهبه در ۱۹۳۷، اطلاعات سودمندی در خصوص این موهبه بیان کرده. سپس شهر سوخته توسط باستان‌شناسان ایتالیایی به سرپرستی مارتیسو توزی از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۷ مورد بررسی و کاوش قرار گرفته است. پس از آن سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سیستان و بلوچستان تا به امروز مسئولیت کاوشگری در این بخش از سیستان و بلوچستان را به عهده دارد.

بر مبنای یافته‌های باستان‌شناسان شهر سوخته ۲۸۰ هکتار وسعت دارد و بقایای آن نشان می‌دهد که این شهر دارای پنج قسمت اساسی بوده که شامل بخش مسکونی واقع در شمال شرقی شهر سوخته؛ بخش‌های مرکزی؛ منطقه صنعتی؛ بناهای یادمانی؛ و کورستان است که به صورت تپه‌های متوالی و پستی‌پس‌پس به هم واقع شده‌اند. هشتاد هکتار از شهر سوخته را بخش مسکونی تشکیل می‌داده است.

پژوهش‌ها نشان داده است این موهبه بر فلاف اکنون که محیط زیستی کاملاً بیابانی دارد و فقط درفتان‌گز در آنجا دیده می‌شود، در پنج هزار سال قبل از میلاد منطقه‌ای سبز و فرم با پوشش گیاهی متنوع و بسیار مطلوب بوده و درفتان پید می‌نمود، افرا و سپیدار فراوانی در آنجا وجود داشته است. دریاچه هامون در ۳۲۰۰ سال قبل از میلاد دریاچه‌ای بزرگ و پرآب بوده و پندین رودخانه دائمی مانند هیرمند آنرا تغذیه می‌کرده و هم اکنون نیز کم و بیش هیرمند و رودخانه‌های دیگر این دریاچه را غالباً بصورت فصلی تغذیه می‌کنند؛ ولی اخفت بیش از اندازه آب در این رودخانه‌ها به علت عدم رعایت پروتکل‌های فی‌مابین دو کشور همسایه، ایران و افغانستان، و برداشت بی‌رویه آب درون فاک افغانستان مسبب خشکی دریاچه هامون و مناطق اطراف آن شده است. در اطراف دریاچه هامون، در آن زمان نیزارهای وسیعی وجود داشته است. همچنین کاوشها نشان می‌دهند که نهرها و

شافه‌های قوی آبیاری از آن منشعب می‌شده است. در بررسی‌های منطقه‌ای در اطراف شهر سوخته بستر نهرها و آبراه‌های گوناگونی پیدا شده که می‌توان گمان برد به مزارع کشاورزی آن شهر آب می‌رسانده‌اند. رود هیرمند پیش از آنکه در میان شنزارهای سیستان کم‌گردد، در جلگه‌های مجاورش وضعی شبیه به دره نیل بوجود آورده بود، به این معنی که در مواقع معینی بعثت بالا آمدن سطح آب، در نتیجه جزر و مد دریاچه هامون، زمین‌های ساحلی آن مشروب و لذا، خاک آنها حاصل فیز می‌شده است. این امر سبب شده بود که ساکنان این ناحیه بتوانند به کار زراعت بپردازند و در مراحل شهرنشینی موفق به پیشرفت‌هایی گردند. در آن دوران نیز این منطقه بسیار گرم بوده، اما آب رودخانه هیرمند و شافه‌هایش به فوی زمین‌های کشاورزی شهر سوخته را سیراب می‌کرده است. شهر سوخته در ۵۵ کیلومتری شهر زابل است. تمدن شهر سوخته یکی از شگفتی‌های دنیای باستان است. یافته‌های جریدر باستان شناسی گواه این ادعاست. بر اساس کشفیاتی که در طی سال‌های متمادی در شهر سوخته انجام گرفته، می‌توان گفت که شهر سوخته مهم‌ترین مرکز استقرار و در حقیقت پایتخت منطقه در دوران مفرغ است.

شهر سوخته مرکز بسیاری از فعالیت‌های صنعتی و هنری بوده، در نوبت ششم کاوش در شهر سوخته نمونه‌های جالب و بدیعی از زیورآلات به دست آمد. در جریان حفاری‌های نوبت‌های گذشته در شهر سوخته مشفص شد که جهت صنایع سافت سفال و جواهرات در این منطقه، ساکنان شهر سوخته از درختان موجود در طبیعت اطراف برای سوخت استفاده می‌کرده‌اند. پیدا شدن تنها لوح نوشته دوران آغاز ایلامی این شهر، همراه با آثار مهرها، نشان از ارتباطات تجاری و کنترل اقتصادی منطقه از سوی این جامعه دارد. مردم سیستان در این مدت با مردم ساکن بین دو رود دجله و فرات روابط تجاری داشته و این روابط از راه زمینی و دریایی کتاب فلیج فارس انجام می‌گرفت. مردم بین‌النهرین از همین طریق از سنگ لاجورد افغانستان استفاده می‌نموده‌اند؛ ولی تمدن سیستان را نمی‌توان وابسته به تمدن جلگه بین‌النهرین یا مصر دانست زیرا در این مکان خصوصیاتی وجود داشته است که آن را کاملاً متمایز می‌نماید. رای نفستین بار در شهر سوخته یک پشم مصنوعی پیدا شد. مطالعات اولیه نشان داده‌اند که پشم چپ زن تنومند مدفون در قبر شماره ۶۷۰۵ مصنوعی بوده است. همین مطالعات نشان می‌دهند که زیر طاق ابروی زن مذکو آثار آتسه دیده می‌شود. شف شدن بازی ای شبیه به تفته نرد امروزی یکی دیگر از شگفتی‌های این شهر است.

تمدن آشور

اقوام سامی از دیرباز در جستجوی آب و علفزار از جنوب شبه جزیره عربستان به سوی شمال این شبه جزیره حرکت می‌کردند و در شمال سکنی می‌گزیدند. البته تاریخ دقیق این حرکت و نیز مدت زمان آن مشفص نیست، اما آثار و شواهدی در دست است که نشان می‌دهند این توده‌های مترکم در اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد به میانرودان رسیدند و دنباله آنان همپنان به صورت سیلی از جنوب به طرف شمال در حرکت بودند. آشوری‌ها به سرعت شروع به سافت شهرهای جریدر کردند و به تدریج بر پیشرفت آنان در تمام زمینه‌های فرهنگی و نظامی افزوده شد.

زمان	رویداد
سال ۶۳۹	آشوربانیپال شاه آشور، ایلام را شکست داد و شوش را غارت کرد. پس از این جنگ، ایلام هرگز به عنوان یک قدرت مستقل ظاهر نگردید.
۱۱۵ میلادی	اشغال آشوریه، میان رودان (بین‌النهرین) و تیسفون توسط تراثران.

این تمدن مثبت بعضی از تمدن‌های دیگر به سه قسمت امپراتوری قدیم جریدر و میانه تقسیم میشود

امپراتوری قدیم آشور

دولت آشور دولت مهمی بود که در فاورمیانه قدیم تشکیل شد و در آغاز تابع بابل بود. در سال ۱۸۰۰ پ.م فرمانروایان اولیه آشوری شهرهای آشور، نینوا و اربیل را متفکر کردند و سلسله‌های پادشاهی آشور بعد از سال ۱۴۲۰ پ.م شکل گرفتند. آشور حدود هزار سال دوام کرد. آشوری‌ها چون سرزمینشان مانند بابل حاصلخیز نبود باج‌گیری و دست‌اندازی به سرزمین‌های دیگر را در پیش گرفتند. نتیجتاً دولت آشور یک دولت عرفه‌ای جنگجو و متجاوز شد.

امپراتوری میانه آشور

شهر آشور اولین پایگاه آشوری‌ها به‌شمار می‌آید و توسعه قدرت آنان از همین شهر آغاز شد، به طوری‌که امپراتوری میانه آشور را بنیاد نهادند و گستره قدرت آشوری‌ها در زمان فرمانروایی نیکولته نینور تا (۱۲۰۷ - ۱۲۴۴ پ.م) به منتهای اوج خود رسید و آشوری‌ها حاکم مطلق سراسر میانرودان شدند. و حدود کشور از فاور و غرب توسعه یافت و لبنان و سوریه و فلسطین و مصر امروزی در تصرف آشوریان بود.

امپراتوری نو آشوری

پس از امپراتوری «میانه آشور» قدرت آشوری‌ها رو به سستی گذاشت، به طوری‌که تا دو یا سه سده پس از امپراتوری «میانه آشور» توسط اقوام بی‌تمدن مورد دست‌درازی و غارت قرار گرفتند، تا اینکه به مرور به خودباوری رسیدند و جان دوباره گرفتند و درست در همین زمان بود که عظمت و شکوه گذشته شکوفا شد و تمدن میانرودان شکل گرفت.

ویل دورانت در تاریخ تمدن خود می‌گوید: حکومت آشور بنی‌پال که بر منطقه وسیع آشور، بابل، ارمنستان، سرزمین مار، فلسطین، سوریه، فنیقیه، سومر، عیلام و مصر سایه انداخته بود، بدون تردید یکی از بزرگ‌ترین سازمان‌های اداری بود که جهان مدیترانه یا فاور نزدیک تا آن زمان به خود دیده بود و تنها هم‌رابی و نفوتمس سوم بودند که قبل از آن بدین‌گونه دستگاه اداری، آن هم نه شبیه به آن، نزدیک شده بودند و تنها پس از آن، دستگاه اداری هفامنشی پیش از جمله اسکندر بود که توانست با آن برابری کند.

سرانجام امپراتوری قدرتمند آشور در ۶۱۲ پ.م با هجوم ماد سقوط کرد و قدرت از آشور به نینوا منتقل شد. و سپس در نینوا امپراتوری آشور در ۶۱۴ پ.م با هجوم متفکر مار و بابل سقوط کرد و نابود شد و برای همیشه از صفحه تاریخ موهو گردید، نابودی آشور آغاز صعود پادشاهی مار به شاهنشاهی مار بود.

تمدن لیدیه

لیدیه (به یونانی: **Λυδία**) پادشاهی باستانی در دوره آهن در غرب آناتولی بود مطابق با استان‌های امروزی از میر و مانیس در ترکیه و پایتخت سنتی لیدیه شهر سارد بود. پادشاهی لیدیه در گسترده‌ترین حالت خود تمامی آناتولی غربی را در تصرف خود داشت. در سال ۵۴۶ پیش از میلاد سارد پایتخت لیدی توسط کوروش فتح می‌شود و کروزوس پادشاه لیدی شکست می‌خورد. لیدیه ثروتمندترین کشور منطقه آسیای کوچک بود. پادشاه لیدی به منظور مقابله با کوروش بزرگ با فرمانروای اسپارت که از مهم‌ترین شهرهای یونان بود، پیمان دوستی بست. کوروش بزرگ به لیدیه حمله برد و سارد را در سال ۵۴۶ ق.م. به قلمروی



سارد	پایتخت
۱۲۰۰ پ.م	پیدایش
۵۴۵ پ.م	انحلال

ایران افزود. با فتح شهر سارد، عمر پادشاهی بزرگ لیدی نیز به پایان رسید.

در قرن هفتم پ. م. یونانیان این سرزمین را به تصرف و اشغال خود در آورده و با ایران همسایه شدند. آنها شهرهای مهمی از جمله بیزانس یا استانبول فعلی را بنیان نهادند. امپراتوری روم در سال ۱۹۶ پس از میلاد بر این سرزمین تسلط یافت. زبان مردم لیدی، زبان لیدیایی بود که از زبان‌های هند و اروپایی خانواده زبان‌های آتاتولی بود. این زبان با زبان لووی و زبان هیتی ارتباط داشته است. این زبان سرانجام در قرن نفست پیش از میلاد از بین رفت.

شاهان لیدی: گیگ (گولو)، کروزوس، کریگس

گیگ: اطلاعاتی یافت نشده.

کریگس (به یونانی: **Κύγης**): پادشاه لیدیایی و بنیان‌گذار سومین دودمان پادشاهان لیدیه یا دودمان مرمند بود که از ۷۱۶ تا ۶۷۸ (پیش از میلاد) پیش از میلاد فرمانروایی می‌کرد. جانشین او پسرش آردیس دوم بود. او از ۷۱۶ تا ۶۷۸ پ. م. حکمرانی می‌کرد.

کروزوس: کروزوس (به انگلیسی: **Croesus**؛ تلفظ: **kri:səs**، یا: **CREE-sus**؛ به یونانی: **Κροῖσος**) (از ۵۹۵ پیش از میلاد تا ۵۴۷؟ پیش از میلاد) پادشاه لیدیه بود. در سال ۵۴۶ پیش از میلاد سارد پایتخت لیدی توسط کوروش فتح می‌شود و کروزوس پادشاه لیدی شکست می‌خورد. دوران حکمرانی او از ۵۶۰ - ۵۴۶ (پیش از میلاد) بوده.

جلسه هفتم:

رستم و آرش کمانگیر

رستم داستان

رستم نام آورترین پهلوه اسطوره‌ای در شاهنامه و به تبع مهم‌ترین پهلوه اسطوره‌ای ادبیات فارسی است. او فرزند زال و رودابه است و تبار پدری رستم به گرشاسپ - پهلوان اسطوره‌ای و پهلوه برتر اوستا - و از طریق گرشاسپ به جمشید می‌رسد. و تبار مادری او به مهرباب کابلی و ضحاک می‌رسد. رستم، سرانجام به دست نابردارش شغاد کشته شد.

علت مرگ	بدست برادر ناتنی شغاد در پناه افتاد
محل زندگی	سیستان
نام‌های دیگر	رستم، روستوم، روستم
پیشه	پهلوان
لقب	داستان، تهمتن
دوره	پیشدادیان، کیانیان رستم در طول عمر خود هم‌عصر پادشاهان بسیاری بود که عبارتند از منوچهر - نوذر - کیقباد - زو - کیکاووس - کیفیسرو - لهراسب و گشتاسب و سرانجام بهمن
مقالگان	بهمن فرزند اسفندیار
همسر	تهمینه
فرزندان	سهراب، فرامرز
والدین	زال و رودابه

گفته‌اند رستم جهان پهلوان ایران با انجام عمل سزارین به دنیا آمده‌است. این اتفاق را برای سزار قیصر روم نیز نقل می‌کنند. درباره پلنگی به دنیا آوردن رستم در اشعار حکیم ابوالقاسم فردوسی آمده که رودابه همسر زال دچار درد شدید زایمان گردید و نتوانست طفل را به دنیا آورد. به دستور سیمرخ یک روحانی و طبیب را بر بالین رودابه آوردند. در این عهد روحانیون و موبدان علاوه بر انجام وظایف دینی، پزشکی نیز می‌کردند و بدین جهت وی در درمان‌ها دارو و ادویه به کار می‌برد. طبیب ابتدا رودابه را با فوراندن شراب قوی بیهوش کرد. آنگاه در حالت بیهوشی پهلوش را شکافت و پس از آن رحمش را درید. سپس سر جنین که به طرف راه طبیعی خروج (فروج) بود برگردانیده و آن را از رحم خارج نمود. دوباره مثل پارگی رحم و شکم را بقیه زد. بعد از دوختن برای آن که مثل بقیه عفونی نشود به آن مرهم ضد عفونی کننده و التیام بخش مالید. مرهم مزبور را نیز از مخلوط مشک ساییده شده و شیر تهیه کرده بودند. بدین ترتیب رستم سالم به دنیا آمد و مادرش رودابه نیز زنده ماند.

در شاهنامه طول عمر پهلوانانی که از نسل سام یل (پدر بزرگ رستم) هستند بسیار طولانی ذکر شده است و به همین طریق طول عمر رستم نیز در حدود ششصد سال بوده که البته به مرگ طبیعی نیز از دنیا نرفته است و با هیله بهمن فرزند اسفندیار و بدست برادر ناتنی اش شغاد به پناه افتاد و کشته شد در این واقعه برادر دیگر رستم بنام زواره و نیز رفش نیز کشته شدند.



برخی معتقدند رستم زابیده فامه توانای فردوسی آن رستم زابلی راستین نیست، ایرانی است در بردارنده قهرمانی‌های نیایش گرشاسپ و توانایی‌های شعری فردوسی و نیاز مردم ایران به چنین اسطوره زنده و دیرپایی. مهم‌ترین حوادث و اقدامات رستم که در شاهنامه به نظم آمده عبارت است از: کشتن پیل سپید؛ فتح دژ سپندرکوه؛ آوردن کیقباد از البرزکوه؛ نجات دادن کیکاووس و سایر پهلوانان در بند دیو سپید درمازندان با گذشتن از هفت فغان؛ نجات کاووس از بند شاه هاموران؛ بیرون راندن افراسیاب از ایران که در غیبت کاوس به ایران تافته و آن را مسافر سافته بود؛ جنگ با سهراب؛ پرورش سیاوش پسر کاووس؛ کشتن سودابه همسر کیکاووس به فونفواهی سیاوش؛ فونفواهی سیاوش و تافتن به توران؛ حضور در جنگ با فاقان چین و کشتن کاموس کشانی و اسارت فاقان چین؛ نجات بیژن پسر گیو از پناه افراسیاب.

کشتن اسفندیار؛ پرورش بهمن پسر اسفندیار؛ جنگ با برزو از فواجه عمیر عطاری رازی؛ جنگ با جهانگیر پسر فود از قاسم مارح

آرش کمانگیر

آرش کمانگیر یا آرش تیرانداز یا آرش شیواتیر (به اوستایی: ارفشه و به پهلوی اَرش شپاک تیر) نام یکی از اسطوره‌های کهن ایرانی و همچنین نام شفصیت اصلی این اسطوره است. آرش، از سپاهیان منوچهر بود که پس از پایان جنگ ایران و توران به عنوان کماندار ایرانی برای بازشناختن مرز ایران و توران برگزیده شد و از بالای کوه «ایریو فشوتا» از چهارمین کشور روی زمین در زادگاه فریدون رفعت و با تمام نیرو تیری را به سوی کوه «فوانونت» در قاور رها کرد.

داستان



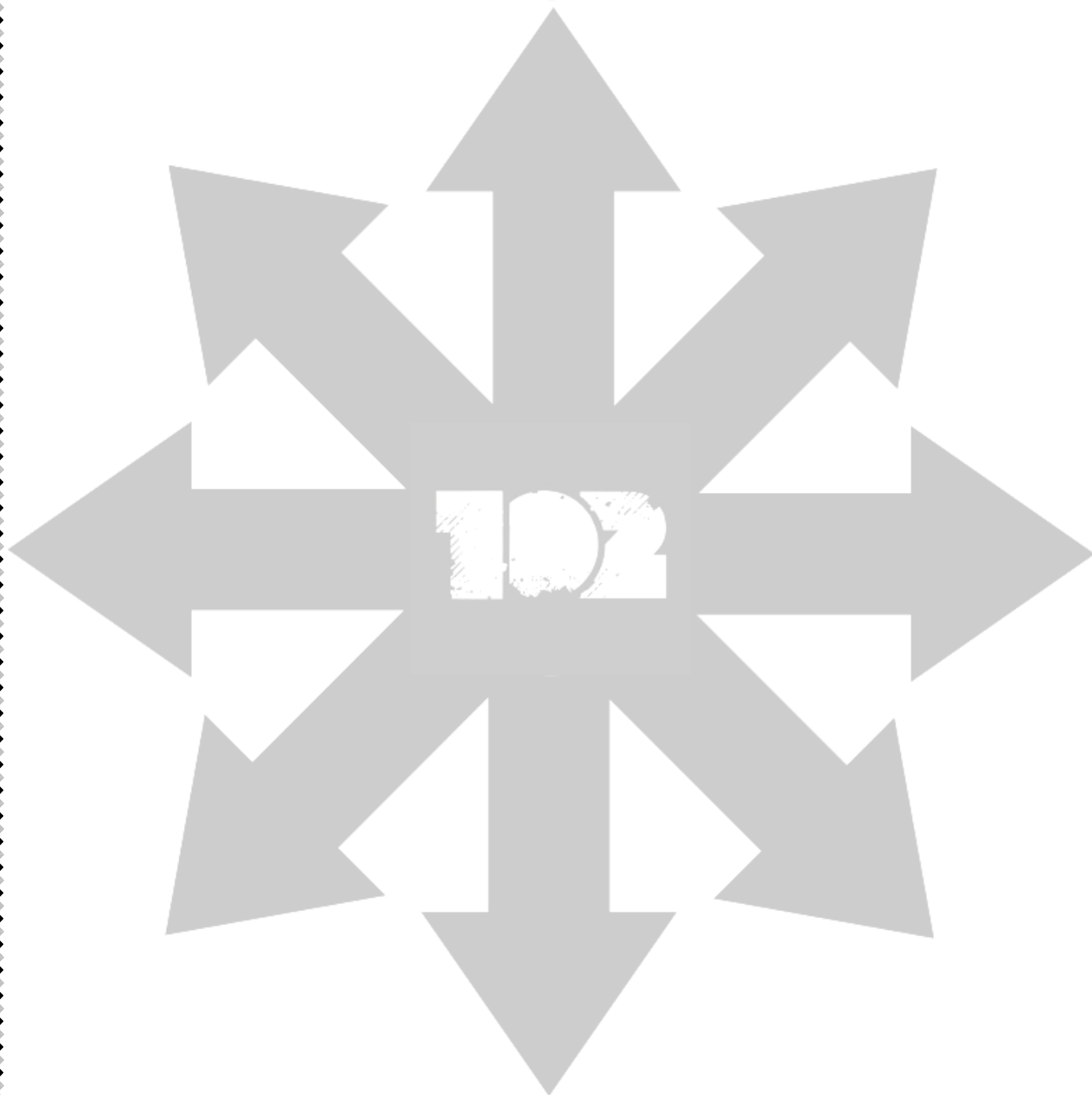
در زمان پادشاهی منوچهر پیشدادی، در جنگی با توران، افراسیاب سپاهیان ایران را در مازندان محاصره می‌کند. سرانجام منوچهر پیشنهاد سازش می‌دهد و تورانیان پیشنهاد آشتی را می‌پذیرند و برای پذیرش این پیشنهاد سازش و کوچک‌انگاری ایرانیان پیشنهاد می‌کنند که یکی از پهلوانان ایرانی بر فراز البرز تیری بیندازد و جای فروافتادن آن تیر، مرز ایران و توران شناخته شود.

در ایران کسی دلیری این کار را به فود نمی‌دهد. آرش که پیک لشکر ایران بود پیامی را به لشکر توران می‌برد. پادشاه توران برای کوچک شمردن بیشتر ایرانیان فود آرش را برمی‌گزیند و آرش ناگزیر به پذیرش این کار می‌شود. از آن سو در

لشکر ایران همه بر آرش فرده می‌گیرند که چرا این پیشنهاد را پذیرفتی و اینکه این کار مایه ننگ ایران خواهد شد.

آن‌گاه آرش بر فراز دماوند می‌رود و تیر را در پله کمان گذاشته و پرتاب می‌کند. آرش که همه هستی و توانش را برای پرتاب تیر گذاشته بود، پس از این تیراندازی از فستگی جان می‌دهد؛ پیکرش پاره پاره شده و در خاک ایران پفش می‌شود و روانش در تیر دمیده می‌شود. تیر از بامداد تا هنگام غروب فورشید پرواز کرده و در کنار رود جیحون یا آمودریا بر درخت گردویی فرود می‌آید،

که آنها مرز میان ایران و توران خوانده می‌شود. بر پایه برفی و آگویه‌ها اسفندارمز تیر و کمانی که به آرش داده بودند و گفته بودند که این تیر بسیار دور خواهد رفت اما هر کس که تیری با آن بیندازد، جان خواهد داد. با این همه آرش آماده از خودگذشتگی بود و آن تیر و کمان را گرفت. بسیاری آرش را از نمونه‌های بی‌همتا در استوره‌های جهان دانسته‌اند؛ وی در ایران، نماد جانفشانی در راه میهن است.



جلسه هشتم:

زرتشت



زرتشت اولین و آفرین پیامبر اقوام هند و اروپایی و آریایی نژادها و ایرانیان است. پیش از او مردم ایران قوای طبیعت مانند آفتاب و ماه و ستارگان و خاک و آتش و آب و باد را می پرستیدند. اما زرتشت انسان ها را به پرستش خدای یگانه فراخواند و پس از سال ها تلاش عده زیادی به دین او گرویدند.

موسی هم اولین کسی است که در میان اقوام سامی دین یکتاپرستی آورد. هر دو ی این پیامبران بسیار قدیمی هستند و ظاهراً هرگز نیز از یکدیگر خبر

نداشته اند. بعدها اصول زیادی از آیین زرتشتی دافل دین یهود شد و پس از آن در ادیان دیگر نیز نفوذ کرد.

معنی نام زرتشت چیست؟

ظاهراً زرتشت دهقانزاده ای بوده که ریشه آریایی داشته است. اصل نام زرتشت احتمالاً «تراتشتر» بوده که کلمه آریایی قدیمی است. معنای زیادی برای نام زرتشت ذکر کرده اند که از جمله "دارای زرد شتران" یا "صاحب کهن شتران" است.

تاریخ تولد زرتشت چه زمانی بوده؟

تاریخ تولد زرتشت مجهول است. بعضی روایات حاکی از این است که او در ۶۶۰ پیش از میلاد زندگی می کرده. ولی دلایل مکتوم تر نشان می دهد که زمان ظهور او در حدود ۱۰۰۰ قبل از میلاد بوده است.

زرتشت در کجا متولد شده؟

محل تولد زرتشت نامشخص است. برفی تولد او را در ناهیه ماد (آذربایجان) و تفت سلیمان کنونی و یا ارومیه می دانند و به همین دلیل دریاچه ارومیه را مقدس می شمرند. برفی می گویند که در بلخ (بلخ اینک جزو کشور افغانستان است) که در شرق ایران بوده متولد شده و عده ای نیز محل ولادت او را ری که نزدیک تهران است می دانند. ولی ظاهراً او در غرب ایران به دنیا آمده و در شرق ایران به کار دعوت پرداخته است.

در واقع زرتشت به مشرق پناه برده است. چرا که کار دعوت به دین در وطنش از پیش نمی رفته و یا شاید هم دشمنانش او را دنبال می کرده اند. بنابراین او با چند نفر از یارانش برای فرار از آزار و اذیت به شرق ایران رفته.

زرتشت پیش از پیامبری چه ویژگی هایی داشت؟

زرتشت از همان آغاز عمر به مهربانی و سرشت لطیف معروف شد. در هنگام بروز قحطسالی که در ایام جوانیش اتفاق افتاد، نسبت به سالفوردگان احترام و مهربانی و نسبت به جانوران محبت و شفقت داشت. زرتشت وقتی به سن ۲۰ سالگی رسید، پدر و مادر و همسرش را رها کرد و برای یافتن پاسخ پرسش هایی که اعماق ضمیرش را به فود مشغول کرده بود در اطراف جهان سرگردان شد و به هر کجا می توانست رفت و با هر کسی سخن گفت.

زرتشت دورانی که به پرسش هایش می اندیشید را چگونه گذراند؟

در منابع یونانی آمده که زرتشت هفت سال را در غاری درون کوهی به فاموشی مطلق سپری کرده. گفته می شود این غار در نزدیکی دریاچه ارومیه و در بالای کوه سبلان قرار داشته. کوه سبلان همچنان هم زیارتگاه و محل توبه است. شهرت زرتشت به

رو ۴ هم رسیده بوده است. به این ترتیب که در ۴۰ سال تمام را در بیابان ها گذرانده و جز پنیر پیزی نفورده.

زرتشت در چه سنی و چگونه مبعوث شد و پس از آن چه کرد؟

وقتی زرتشت به سن ۳۰ سالگی رسید به مکاشفاتی رسید. معجزات و کرامات زیادی برای زرتشت نقل می کنند. از جمله می گویند نخستین بار که به زرتشت کشف و شهود دست داد نزدیک وطن خود بود که شبی بلند قد که قدش نه برابر انسان عادی بود در برابرش ظاهر شد. فرشته با او به گفت و شنود پرداخت و به او فرمان داد که روانش را پاک کند، آن گاه صعود کرده و در پیشگاه اهورامزدا (خدای حکیم) حاضر شود. او هم به این فرمان عمل کرد و خداوند که پیرامونش فرشتگان بودند به او نظر کرد. او ده سال را به پرستش مزدا مشغول بود و مردم زمانه اش او را آزار می دادند و به او ستم می کردند. پس از این مکاشفه شروع به تعلیم مردم کرد. در ابتدا کسی به سفتان او گوش نمی داد. او چند بار ناامید شد و روان پلید "انگره مینو" او را وسوسه کرد که عبادت مزدا را کنار بگذارد. لکن زرتشت در عقایدش پایدار بود.

اولین کسانی که دعوت زرتشت را پذیرفتند چه کسانی بودند؟

اولین کسی که آیین زرتشت را پذیرفت پسر عمویش "میدینماثونها" بود. سپس در یکی از سرزمین های شرقی ایران به دربار پادشاهی به نام ویشتاسب یا گشتاسب راه یافت. او مدت دو سال سعی بسیار کرد تا این پادشاه را به دین خود در آورد. در ابتدا پادشاه تمهت تاثیر کارپان ها (مغان) قرار داشت که در اوستا کاهنانی هریص و دنیادوست معرفی شده اند. آنان به روش باستانی حیوانات را قربانی می کردند و به سحر و جادو اشتغال داشتند. کارپان ها به ضدیت با زرتشت پرداختند که موجب شد زرتشت دستگیر و زندانی شود. اما بعد از دو سال زرتشت معجزه ای انجام داد و اسب سیاه محبوب ویشتاسب که به بیماری ای کشنده مبتلا شده بود را درمان کرد. همسر ویشتاسب یعنی "هوتاثوسا" هم از زرتشت حمایت کرد تا بالاخره شاه به دین زرتشت درآمد.

ظاهراً زرتشت در سن ۴۲ سالگی گشتاسب را پیرو خود کرده است. این که گشتاسب یا ویشتاسب که بوده مشخص نیست. برخی عقیده دارند که وی پدر داریوش پادشاه هخامنشی بوده. ولی بسیاری نیز این نظر را رد می کنند. گرویرن شاه به زرتشت از روی فلووس بود و ویشتاسب تمام نیرویش را برای نشر دعوت زرتشت به کار گرفت. درباریان و امرا هم به دنبال شاه به زرتشت گرویرن.

۲۰ سال باقی مانده عمر زرتشت چگونه گذشت؟

از ۲۰ سال باقیمانده عمر زرتشت حکایت های زیادی وجود دارد. او تمام این دوران را به نشر دین اهورامزدا در میان ایرانیان گذراند. همپنین درگیر دو جنگ با دشمنانش شد. این دشمنان تورانی ها بودند. تورانی ها به سرزمین گشتاسب لشکرکشی کردند. دلیل لشکرکشی تورانیان به رهبری ارجاسب بر ضد گشتاسب این بود که گشتاسب به دین مزدیسنا گرویده بود. در جنگ اول اسفندیار پسر گشتاسب رشادت های زیادی کرد که شرح آن در شاهنامه نیز آمده است. ایرانیان در این جنگ پیروز شدند. جنگ دوم زمانی رخ داد که زرتشت به سن ۷۷ سالگی رسیده بود. در این پیکار هم سپاه گشتاسب پیروز شد. اما زرتشت عاقبت در این جنگ کشته شد. نویسندگان اوستا گفته اند که وقتی تورانیان شهر بلخ را گرفتند یکی از آنان ناگهان به سمت زرتشت حمله کرد و او را در یک آتشکده و در برابر مصرا ب آتش، در حالی که به عبادت مشغول بود به قتل رساند. ظاهراً زرتشت ۲۴ سال پیش از سلطنت هخامنشیان و به قدرت رسیدن کوروش بزرگ در گذشته است.

از زرتشت چه پیزی به یادگار مانده است؟

اوستا کتاب مقدس زرتشتیان است. مهمترین قسمت اوستای موجود در زمان ما یسنا است که شامل گاتها یعنی سروده های خاص زرتشت است. قسمت های دیگر اوستا به موثقی گات ها نیست. چون در قرون بعد نوشته شده.

چرا درباره زرتشت اطلاعات بسیار کمی وجود دارد؟

دلیل آن که درباره زندگی زرتشت ابهامات زیادی وجود دارد این است که اولاً او در زمان های بسیار قدیم زندگی می کرده که حتی از تاریخ باستان هم فراتر می رفته.

دیگر آن که ایران به خاطر حمله اسکندر و سلوکی ها که می کوشیدند تمدن یونانی را گسترش دهند صدمات زیادی دید. از مهمترین این صدمات این بود که بسیاری از کتاب های مذهبی و آثار ملی ایران به وسیله آنها از بین رفت. حتی اوستایی که در قصر سلطنتی هفامنشیان بود نیز به فرمان اسکندر سوزانده شد. ۴۷۵ سال بعد یعنی پس از دوره اشکانیان و در زمان زمامداری اردشیر بابکان دین زرتشت یک بار دیگر رونق گرفت و کتاب های پرآکنده مذهبی جمع آوری شد. ولی با هیوم اعراب یک بار دیگر همه یافته ها با سوزاندن کتاب ها نابود شد. چند صد سال بعد هم با تهاجم مغول ها همان پیژهای اندکی که مانده بود هم نابود شد.

کات ها چه اهمیتی در شناخت دین زرتشت دارند؟

کات ها کهن ترین اثری است که از روزگاران پیشین برای ایران باقی مانده است و از حیث صرف و نحو و زبان و تعبیر و فکر با سایر قسمت های اوستا فرق دارد. قطعاتی که دلیل سفن گوئی خود زرتشت است، در کات ها بسیار دیده می شود. چنان که در شش تا از کات ها سراینده به عنوان اول شفص از خود یاد می کند. به دلیل تصرفاتی که به فصوص در دوره ساسانی، در دین زرتشت، کرده اند، کات ها منبع بسیار معتبری برای شناخت عقاید اصلی زرتشت به شمار می رود. فصل های یسنا، هات نامیده می شوند. کل کات ها ۱۷ هات است و شامل ۲۳۸ بند و ۱۹۶ بیت و ۵۵۶۰ کلمه است. کات ها منظوم است و از جهت وزن شعر و تعداد مصراع ها در هر بند، به ۵ بخش به شرح زیر تقسیم شده است:

➤ اهنود به معنی سرور و مولا است. اهنود از هات ۲۸ یسنا شروع می شود.

➤ اشتود به معنی سلامت و عافیت است.

➤ سپنتمد به معنی فرد مقدس است.

➤ وهوشتر به معنی اقتدار نیک و کشور فوب است.

➤ وهیشتواشت به معنی بهترین خواسته و نیکوترین ثروت است.

به سبب وجود لغت های ناشناخته، پیچیدگی زبان شعر، مشکلات دستوری و از همه مهمتر مشکل عدم آشنایی صحیح با اندیشه های زرتشت نمی توان ادعا کرد که اشعار زرتشت بطور کامل توسط دانشمندان اوستاشناس درک شده است، با این همه، لطف و زیبایی آن دسته از سرودهایی که معنی آن روشن است، قابل انکار نیست.

دین آیین زرتشت چه و چگونه بوده؟

در دین زرتشت فرای یگانه به نام مزدا اهورا (سرور دانا) شناخته می شود. در کات ها (سروده های زرتشت) گاهی مزدا و اهورا هر یک به تنهایی نیز به کار می روند. در کتیبه هفامنشی به نام اورمزد یا هرمزد هم برمی فوریم.

ز نظر زرتشت جهان عبارت است از نبرد جاودانی فوبی و بری. آرزوی هر کسی هم باید این باشد که دیو بدی مغلوب شود و راستی و فوبی پیروز شود. وظیفه انسان در این دنیا این است که بکوشد از بهشت و بفشایش اهورامزدا بی بهره نماند و بکوشد که به لشکر دروغ شکست وارد شود.

زرتشت در قطعه هشتم یسنا ۳۰ می گوید: «کشور جاودانی (بهشت) از آن کسی خواهد بود که در زندگانی فویش با دروغ بپنجد و آن را در بند نموده به دست راستی بسپرد».

هومت و هوفت و هورشت " یعنی پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک از فصوصیات دین زرتشت است.

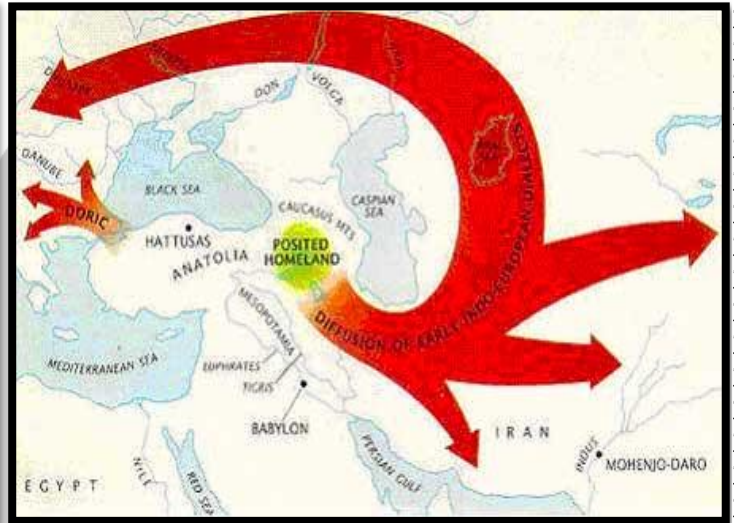
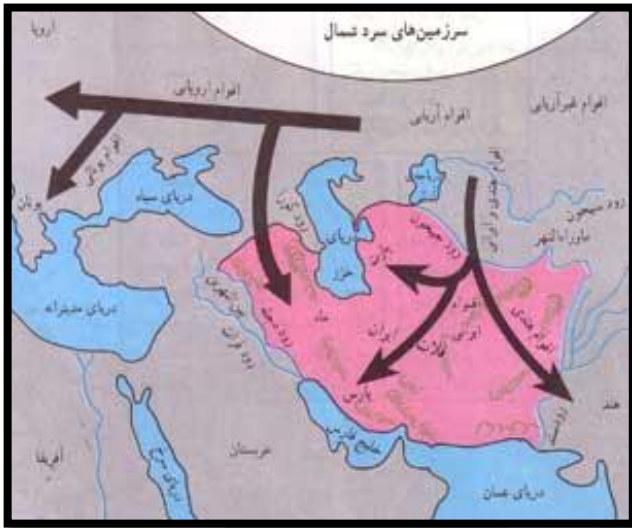
مهاجرت آریایی ها

فلاسه ای از مهاجرت آریایی ها به ایران (فلات)

آریایی ها حدود ۱۲۵۰ سال قبل از میلاد به ایران مهاجرت کردند و نام خود را به آن داده اند. جایی که کشور ایران در آن قرار دارد به فلات ایران معروف است. گروه بزرگ آنان گروه هند و اروپایی بود. آنان منطقه ای وسیع از هند تا اسکاندریناوی را فراگرفتند. سرزمین اولیه این اقوام در نواحی جنوب غربی استپ های روسیه مشرف شده است یعنی کمی پایین تر از جنوب دریای آرال و صحرای قراقوم و رشته کوه های آلتایی و هندوکش که مرز طبیعی بین فلات ایران و آسیای مرکزی است منطقه ای که اصطلاحاً به آن ایران ویج گفته شده است. اقوام هند و اروپایی از سرزمین های شمال شرقی فلات ایران به راه افتادند. و در کتاب انبیل آمده است فانه اولین انسان ها در آسیای مرکزی بوده است. آریایی ها از رود سیفون گذشتند و به فوارزم و سفر رسیدند و سپس از بیفون گذشتند و به بلخ آمدند. در اینجا این گروه بزرگ به دو شاخه غربی و شرقی تقسیم شدند. سرزمین ایران ویج در کنار رود نیک داعیتی سرزمین اولیه آریایی ها بوده است. ((ویج)) در فارسی میانه به معنی ((پهنه و سرزمین)) است. پس ایران ویج به معنای سرزمین آریایی ها است. ابوریحان بیرونی در کتاب خود فوارزم را جز اولین نواحی متمدن در تاریخ بشری نام برده است. آریایی ها دارای فرمانروای واحدی بودند که هم رئیس قبیله ها بود و هم پیشوای مذهبی آنان. در وندیداد از بخش های اوستا چنین آمده است: ((نخستین سرزمین و کشور نیکی که من [آهورا مزدا] آفریدم ایران ویج بود ... پس آنگاه اهریمن ... پیامد ... و زمستان دیو آفریده را بر جهان هستی پیروگی بخشید ... انبا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان و در آن دو ماه نیز هوا برای آب و خاک و درفتان سرد است ... زمستان برترین اسب ها را در انبا فرود می آورد)) بدین ترتیب سرد شدن هوا و یخبندان های دراز مدت " کثرت جمعیت و عدم امکان جابجایی مناطق تحت سکونت برای یک زندگی مرفه چون گذشته از علل عمده این حرکت بزرگ بوده است. آریایی ها از جهت دارا بودن اندامی درشت و متناسب و پوست سفید " پهره زیبا و گیسوانی به رنگ روشن و همچنین از جهت جنگاوری و تمدنی خاص و نمایان از اقوامی با نژاد های دیگر در اطراف و اکناف خود کاملاً متمایز بودند. توصیف ایشان با این صفات و خصوصیات در ادبیات ودایی و هندی نمایان است. آنان بر فلاف همسایگان زرد نژاد خود " بیابانگرد نبودند " بلکه ابادی نشین " گله دار و کشاورز بودند. مقابله در کف اتاق های خانه قرار داشت و آلات و ادوات زندگی با مردگان به خاک سپرده می شد. ابتدا مردگان در هوای آزاد قرار می گرفتند تا طعمه حیوانات شوند و آنگاه استخوانها در فمزه ها قرار می گرفت و در آرامگاه های فانگی به خاک سپرده می شد. پیام می نویسد: ((اسب شاه همه چهار پایان است)) و از جهت اهمیت ایرانی ها اسبان خود را نامگذاری می کردند. جنگ ها اغلب بر سر سرزمین های مزروعی و مراتع ییلاق و قشلاق اتفاق می افتاد. زمانی که آریایی ها به داخل ایران سرازیر شدند به دلیل استفارده صبیح و پیشرفته از اسب و ارابه برتری آنان نسبت به اقوام دیگر نمودار شد. از این روی یکی از علل تسلط آنان بر حکومت های بومی و محلی در این سرزمین را می بایست فن سوارکاری و چگونگی به کارگیری اسب دانست. آریایی های هند و ایرانی دارای نظام قبیله ای بودند و شورا ها مرکز تصمیم گیری بود. در نزد آریایی ها نظام پدر سالاری برقرار بود و به همین دلیل است که میترا رب النوع فورشید و مظهر پیمان و عدالت پس از آهورا مزدا پیش از همه ایزدان دیگر در نزد آنان احترام و منزلت داشته است. آنان با بیرون کشیدن آب از دل زمین مفرغ

قنات در جهان شدند. در جامعه آریایی مردم به سه گروه دامدار "روهانی و جنگاور تقسیم می شدند. اجرا کننده گان آداب دینی آریایی مغ نام داشتند. آنان اولین حکومت آریایی را که ماد نام داشت در ایران بنیان نهادند.

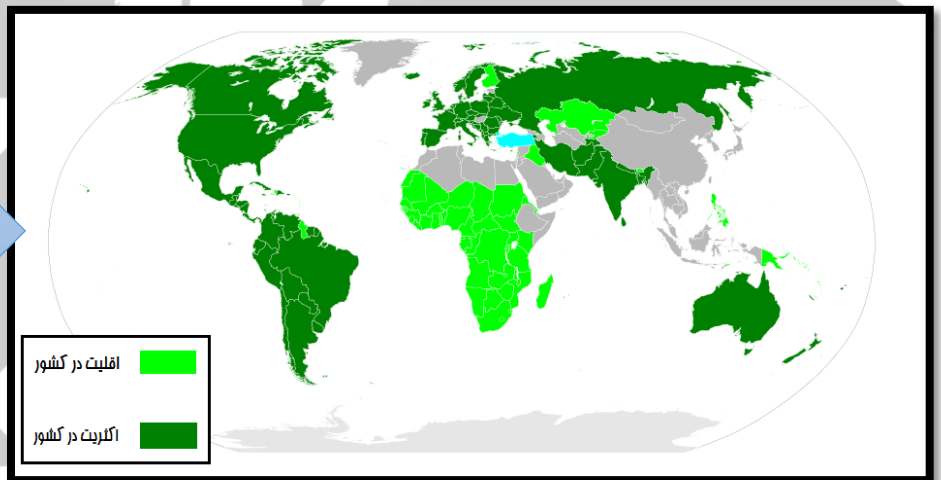
نقشه های مهاجرت



دو نقشه ترسیم شده می مهاجرت آریایی ها

پراکنش سخنویان

زبان های هندواروپایی



آریاییان (در نقشه به صورت منطقه آریاییان و

هندو آریاییان نشان داده شده) در محدوده پراکنش

اصلی هندواروپاییان. در این نقشه نیز زبانی قرمز و آبی

در میان زبان های هندواروپایی نشان داده

شده است.

تفاوت کوچ با مهاجرت

طبق گفته استاد عزیزمان، آقای باقری، عبارت کوچ آریایی‌ها یک اشتباه بسیار بزرگی هستش. کوچ به معنای نقل مکان قومی از جایی به جای دیگر است به صورت دسته جمعی و به قول معروف یهوویی. ولی در مهاجرت مردم به صورت گروه‌های کوچک مثل یک خانواده به مرور زمان محل زندگی خود را ترک میکنند و در مکانی دیگر سکنی پیدا میکنند. قوم آریایی به علت جمعیت پرآکنده و زیاد قطعاً کوچ نکردند. آنها به تمامی نقاط دنیا مهاجرت کردند.

علت مهاجرت

از اینجا آغاز میکنیم که در رابطه با محل اقامت و سرزمین اصلی آریاییها پیش از مهاجرت، به دلیل منابع کم همیشه بحث بسیار بوده است، ولی از قرائن میتوان دریافت که (ایران و یج) یا به زبان اوستایی (اثریاناام وئبه) در کنار رود داییتی سرزمین مادر آریاییها بوده است، که این مفروضه امروزه با جنوب استپهای اوراسی در دشتهای بین کوههای آرال و دریای خزر، در بخش شمالی فوارزم و در کناره‌های رود جیمون قابل تطابق است.

در اوستا در (وندیداد) چنین آمده است: «پس آنگاه اهریمن پیامد... و زمستان دیو آفریده را بر جهان هستی پیرگی بفشید... آنجا ده ماه زمستان بود و دو ماه تابستان و در آن دو ماه نیز هوا برای آب و خاک و درختان سرد است...» بدین ترتیب، سرد شدن هوا و یخبندانهای دراز مدت، کثرت جمعیت و عدم امکان جابجایی مناطق تحت سکونت برای یک زندگی مرفه، از علل عمده این حرکت بزرگ و مهاجرت بوده است. و آریاییها میباید به ترک سرزمین مادری خویش و سرانجام شدن به سوی نواحی گرمتر جنوبی شدند.

جلسه نهم:

مادها

مادها قومی آریایی نژاد بودند که در آغاز قرن هفتم تا پایان قرن هشتم پیش از میلاد دولت ماد را تاسیس نمودند. آنها سرزمین ماد را به دو قسمت تقسیم کردند:

نفست ماد بزرگ که مشتمل بر نواحی مرکزی و غربی ایران تا حدود کردستان و کوههای زاگرس می‌گشت و به آن گاهی ماد، آکیانا که ری و اطراف آن را در بر داشت نیز اطلاق می‌کردند.

دوم ماد کوچک که شامل آذربایجان می‌گشت. نام قوم ماد و کشور ایشان مکرر در کتیبه های آشوری آمده است. ماکمان ایشان در اوایل کار دست نشاندگی دولت بزرگ آشور بودند و به پادشاهان آن باج می‌دادند.

دولت ماد شکل می‌گیرد

بنیانگذار دولت ماد امیری به نام دیاکو است.

وی در آغاز مردی دهقان بود و چون رفتار و کرداری نیک داشت و به عدالت در میان مردمان رفتار می‌کرد، مردم او را به پادشاهی برگزیدند. وی همدان را به پایتختی خود اختیار کرد و در آن بر روی تپه‌ی هفت قلعه‌ی تو در تو سافت و هر یک را به رنگ مخصوصی در آورد.

نام این شهر در کتیبه های آشوری آماده آمده و چون آشوریها مادها را آمادا می‌فوانند لفظ آنه در آخر این کلمه، پسوند مکان است و بنا بر این یکی از نظرات بر این است که همدان به معنی جایگاه و محل مادها می‌باشد. همدان را به زبان پارسی هفامنشی (هگمتانه) می‌گفتند.

دیاکو پنجاه سال بر قوم خود حکومت کرد و در این مدت به متد سافتن طوایف پراکنده‌ی مادی پرداخت ملی چمن آشوری ها بر ایران تسلط داشتند از اتحاد اقوام ایرانی نا را ضی بودند، دیاکو را از حکومت برداشته و او را به شام تبعید کردند. بعد از او پسرش فرور تیش بر تفت پادشاهی نشست. در صدر اتحاد با دولت اورارتو بر ضد آشور افتاد ولی در نبرد مقابل سپاه جنگ آزموده‌ی آن دولت تاب مقاومت نیامورد و شکست فورده در میدان نبرد کشته شد.

دولت ماد در اوج قدرت

هوفشتره بزرگترین پادشاه ماد است. از شکست پدرش در برابر آشور درس عبرت گرفت و دانست که باید به فکر آماده کردن ارتشی منظم باشد.

پس از تشکیل سواره نظامی نیرومند بر آن شد که کشور ماد را از تسلط آشوریان برهاند. از این رو به آشور تافت و پایتخت آن کشور را که نینوا نامیده می‌شد و در نزدیکی کشور موصل امروزی بود محاصره کرد. نزدیک بود که شهر سقوط کند که ناگهان فیر رسید که آریاهای نیمه وحشی سکایی از دریند های قفقاز گذشته و به آذربایجان تافته اند. هوفشتره محاصره‌ی نینوا را رها کرده و به جلوی آنها شتافت.

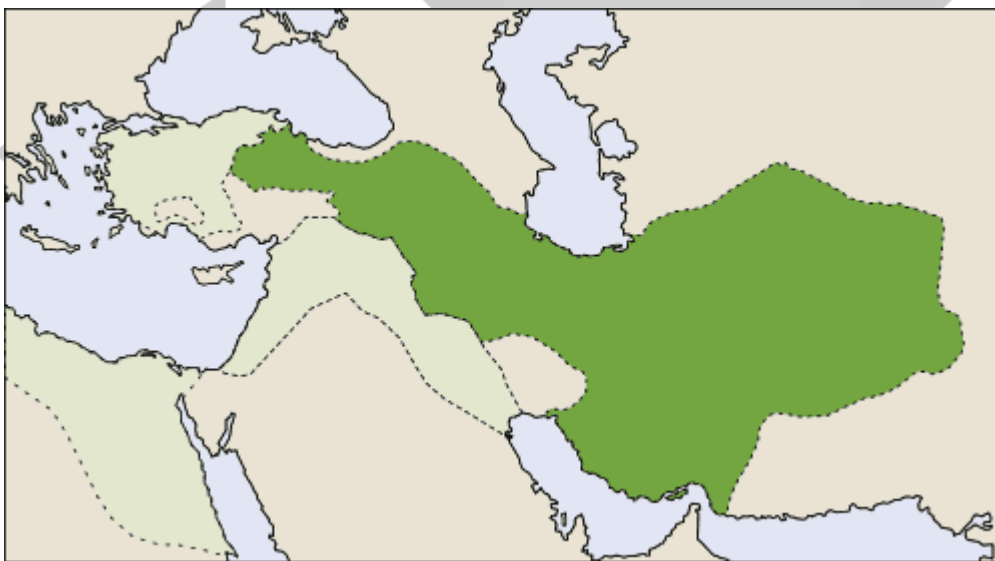
در شمال دریای اورمیه نبرد سفتی با آنان کرد ولی شکست فورد.

سپس سکها آذربایجان و آسیای صغیر را تا دریای مدیترانه در زیر سم ستوران خود درنوردیدند و در همه جا به غارت و کشتار پرداختند. سکها مدت بیست و هشت سال در کشور ماد تسلط داشتند تا اینکه هوفشتره، ماریس سردار ایشان را با گروهی از

سرداران آنان به مهمانی دعوت کرد و در حال مستی همه ایشان را کشت و لشکر آنان را از ایران براند. این سکها همان آریاهای نیمه وحشی شمال بودند که در داستانهای ملی تورانی خوانده شده اند. تسفیر نینوا؛ هوفشتره پس از راندن سکها با کمک نبوپولاس سارفرمانروای بابل، که از طرف غرب آشور را مورد حمله قرار داده بود، از طرف مشرق به کشور آشور حمله آورد و نینوا را محاصره کرد. ساراکوس پادشاه آشور چون دید در مقابل حمله ی مادها تاب مقاومت ندارد، خود و خانواده اش را بسوخت و این شهر نامی که یکی از شهرهای بزرگ دنیای قدیم بود در سال ۶۱۲ ق.م به دست ایرانیان مادی سقوط کرد و دولت نیرومند و ستمگر آشور از روی زمین بر افتاد.

زبان مادها

از پادشاهان ماد تاکنون هیچ گونه نوشته و کتیبه ای برست نیامده است ولی آنچه محقق است آن است که زبان مادی که زبان شمال ایران بوده است با زبان ایرانیان دوره ی بعد که پارسی باستان یا زبان جنوب ایران باشد، تفاوت فاحشی نداشته است. هرگاه زبان مادها که بخش بزرگی از ایران را تا حدود فراسان را در دست داشته اند با زبان پارسی هفامنشی تفاوتی کلی می داشت، هر آینه داریوش و دیگر پادشاهان هفامنشی در کتیبه های خود که آنها را به سه زبان پارسی باستان و آشوری و عیلامی نوشته اند زبان مادی را هم می افزورند تا بخش بزرگی از کشور ایران از فهم آن نوشته ها بی خبر و محروم نمانند. تنها اختلافی که در میان زبان مادی و پارسی بوده افتلاف لهجه است.



مادها پادرنشینانی بودند که در هزاره دوم پیش از میلاد از سمت مرزهای شمال شرقی و شمال غربی وارد سرزمین کنونی ایران شدند. در قرن هشتم پیش از میلاد قبیله های ماد به رهبری یکی از رؤسای قبایلشان به نام دیاکو با هم متحد شدند و یک پادشاهی ملی به وجود آوردند. به این ترتیب

دیاکو بنیان گزار حکومت ماد شد. حکومت ماد برای بقا مجبور بود با همسایگان نیرومندش یعنی آشور (در بین النهرین)، اورارتو پایتخت مادها اکباتان نام داشت. اکباتان به معنی جای گردهمایی است. اکباتان در زیر شهر همدان امروزی دفن است. قدرتمندترین پادشاه ماد هوفشتره نام داشت. وی نوه دیاکو بود.

سرزمین اصلی ماد شامل آذربایجان، کردستان و عراق عجم بوده است. عراق عجم براساس نقشه های امروزی شامل این شهرها و استان ها است: بیجار (گروس)، همدان، کرمانشاه، خوزین، اراک، اصفهان، نهاوند، ری تا دربند دریای خزر که ماد را از پارت جدا می کرد. بعد که ماد در زمان هوفشتره وسعت یافت از رود هالیس (قزل ایرماق کنونی در ترکیه) به سمت غرب و از دریای خزر تا پارس و فوزستان امتداد داشت.

دولت ماد با کوشش مسورانه افراد فاندان دیاکو تشکیل شد. در واقع آنها موفق شدند از ایل های متفرق حکومتی ایجاد کنند. بعضی از ایل ها داوطلبانه و برخی با زور به حکومت آنها ضمیمه شدند. مشخص است که به دلیل موقعیت جغرافیایی و وضعیت

آب که باعث می شده این ایل ها از یکدیگر فواصل طولانی داشته باشند اجتماعشان سفت بوده است. اما عوامل فارچی ای که در نهایت موجب وحدت مادر شده قوی تر بوده است.

عوامل فارچی که موجب تشکیل حکومت ماد گردید تودید از سوی کشور اورارتو (ارمنستان کنونی) و سیاست های استعماری آشور بوده است. به این ترتیب مادها مجبور شدند یکی از این دو گزینه را انتخاب کنند. یا زیر سایه وحدت خود زندگی کنند یا به خاطر یوغ فارچی موع شوند. مادها راه اول را برگزیدند و نام پایتخت ایشان که هگمتانه به معنی محل اجتماع است نیز به فوبی این سعی و تلاش را می رساند. براساس منابع آشوری هم هیچ کس به اندازه مادها بر ضد آشورها طغیان و عصیان نکردند. احتمالاً تشکیلات سیاسی دولت ماد تا حدی شبیه به آشور بوده. ولی فرهنگ معنوی و مادی آنها پندان مشخص نیست. آنها در واقع زندگی روستایی داشتند و برای فتح سرزمینی که در آن زیست می کردند می جنگیدند. براساس آثار به جا مانده از مادها، به نظر می رسد که مردان مادی دارای سپیل و ریش بودند، پوست حیوانات بر جامه خود می افکندند و کفش آنان بلند با پنجه برگشته بوده است. شیر عظیم همدان که قسمت اعظم آن فراب شده و برفی آثار در صفره های سرپل و کردستان از تنها بازمانده های مادها است.

سلسله مادها عمر کوتاهی داشت. آفرین پادشاه ماد ایخ توویگو یا اژدی هاگ (یونانی ها او را آستیگ نامیده اند) نام داشت. این شاه مدتی طولانی سلطنت کرد. این پادشاه از شکوه و تجملات آشور تقلید می کرد و دربار خود را همانند آشوری ها سازماندهی کرد. ولی مردم ماد از او راضی نبودند چراکه با ظهور کوروش هفامنشی، آستیگ را رها کردند و به پارس ها ملحق شدند و در نتیجه مملکت بزرگ ماد ضمیمه پارس شد (۵۵۰ قبل از میلاد).

تابودی

در قرن هشتم پیش از میلاد پارس ها که آنها هم قبیله ای آریایی بودند از شمال غرب ایران به جنوب حرکت کردند و در کوهستان های بفتیاری مستقر شدند. پارس ها در زمان پادشاهی مادها از قبایل باج گزار آنها بودند. اما قدرت گرفتند. آنها پس از حرکت به جنوب ابتدا به رهبری فردی به نام پیش پش که پادشاه انشان بود بخشی از قلمرو تمدن کهنه و بومی عیلامی را تصرف کردند و حکومتشان را از جهت جنوب به شرق گسترش دادند. پارس ها به سرزمینی که از عیلامی ها گرفتند نام پارس یعنی نام قوم خود را دادند. پیش پش که اینک پادشاه انشان و پارس شده بود در سال ۶۴۰ قبل از میلاد درگذشت. اما پیش از مرگ قلمروش را میان دو پسرش کوروش و آریارنه تقسیم کرد. کوروش پادشاه انشان شد و بخش جنوب شرقی یعنی سرزمین پارس به آریارنه رسید. در زمان کمبوجیه اول پسر کوروش، دو پادشاهی کوچک پارس متدر شدند. کمبوجیه که پدر کوروش کبیر بود باج گزار پادشاه ماد، هوفشتره بود. حکومت پسر هوفشتره یعنی آستیگ یا اژدهاگ (۵۸۴ تا ۵۵۰ پیش از میلاد) دورانی نسبتاً آرام بود اما حکومت وی سرانجام به دست کوروش کبیر سرنگون شد. کوروش کبیر نوه اژدهاگ از دخترش ماندانا بود. ماندانا با پادشاه پارس یعنی کمبوجیه اول ازدواج کرده بود.

جلسه یازدهم:

کوروش بزرگ و ذوالقرنین

کوروش بزرگ

کلیاتی از کوروش بزرگ



کوروش دوم (به پارسی باستان «𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴» - «𐎠𐎹𐎷𐎡𐎴») که به کوروش بزرگ و کوروش کبیر مشهور است و همپنین برگردان آن از تلفظ‌های اروپایی و یونانی در فارسی با عنوان سیروس و کورس نیز استفاده می‌شود، بنیان‌گذار و نخستین شاه شاهنشاهی هخامنشی بود که در بین سال‌های ۵۵۹ تا ۵۲۹ پیش از میلاد، بر نواحی گسترده‌ای از آسیا حکومت می‌کرد. کوروش در استوانهٔ فود که در بابل کشف شده، فودش را «فرزند کمبوجیه، شاه بزرگ انشان، نوادهٔ کوروش، شاه بزرگ انشان، نوادهٔ پیش‌پیش، شاه بزرگ انشان، از خانواده‌ای که همیشه پادشاه بوده‌است» معرفی می‌کند. به گفتهٔ هرودوت، کوروش نسب شاهانه داشته‌است و به‌جز کتزیاس، دیگر نویسندگان یونانی، ماندانا دختر آستیاگ را مادر کوروش دانسته‌اند و گزارش داده‌اند که کوروش حاصل ازدواج کمبوجیه یکم و ماندانا بوده‌است. برقی از مورخان امروزی این روایت را معتبر می‌دانند اما برقی دیگر اعتقاد دارند رواج این روایت ریشه‌های سیاسی داشته‌است و هدفش این بوده که از بنیان‌گذار شاهنشاهی هخامنشی، مردی نیمه‌ماری بسازد تا مادها را با فرمانروایی پارس‌ها آشتی دهد و اصولاً رابطه‌ای بین ماندانا دختر آستیاگ و کوروش قائل نیستند و آن را افسانه می‌دانند.

دربارهٔ کودکی و جوانی کوروش و سال‌های اولیهٔ زندگی او روایات متعددی وجود دارد؛ اگرچه هر یک سرگذشت تولد وی را به شرح خاصی نقل کرده‌اند، اما شری که آنها دربارهٔ ماجرای زایش کوروش ارائه داده‌اند، بیشتر شبیه افسانه‌است. هرودوت در مورد دستیابی کوروش به قدرت، چهار داستان نقل می‌کند؛ ولی فقط یکی از آنها را معتبر می‌داند. طبق نظر گزنفون از قرن پنجم تا چهارم پیش از میلاد مسیح یک سلسله داستان‌های متفاوت دربارهٔ کوروش نقل می‌شده‌است. کوروش ابتدا علیهٔ شاه ماد طغیان کرد و سپس به پایتخت حکومت ماد در هگمتانه یورش برد و با کمک‌هایی که از درون سپاه ماد به او شد، هگمتانه را فتح کرد. سپس کروزوس، شاه لیدیه را شکست داد و به‌سوی سارد لشکر کشید و پس از دو هفته، شهر سارد به اشغال نیروهای ایرانی درآمد. کوروش مسئولیت فتح دیگر شهرهای آسیای صغیر را به فرماندهانش واگذار کرد و خود به اکباتان بازگشت و به‌سوی «پارت»، «زرنگ»، «هرات»، «فوارزم»، «بافترا»، «سغد»، «گندارا»، «ته‌ت‌گوش» و «آرفواتیش» لشکر کشید. جزئیات این جنگ‌ها در تاریخ ثبت نشده‌است و اطلاع کمی دربارهٔ کیفیت این نبردها وجود دارد.

در بهار سال ۵۳۹ پیش از میلاد، کوروش آهنگ تسفیر بابل را کرد و وارد بنگ با بابل شد. به گواهی اسناد تاریخی و عقیده پژوهشگران، فتح بابل برون بنگ بوده است و توسط یکی از فرماندهان کوروش به نام گئوبروه در شب جشن سال نو انجام شد. هفده روز پس از سقوط بابل، در روز ۲۹ اکتبر سال ۵۳۹ پیش از میلاد، فود کوروش وارد پایتخت شد. تصرف بابل نقطه عطفی بود که باعث ایجاد تعادل بین قدرت‌های درگیر در آسیای غربی شد و زمینه بازگشت یهودیان تبعیدی به میهن‌شان در اسرائیل را فراهم کرد. کوروش همچنین دستور داد که پرستش‌گاه اورشلیم را بازسازی کنند و ظروف و اشیای طلائی و نقره‌ای را که نبوکدنصر از اورشلیم برده بود، به یهودیان تحویل داد.

استوانه کوروش پس از شکست دادن نبونعید و تصرف بابل، نوشته شده و به منزله سند و شاهد تاریخی پرارزشی است. در سال ۱۹۷۱ میلادی، سازمان ملل متحد استوانه کوروش را به همه زبان‌های رسمی سازمان منتشر کرد و بدلی از این استوانه در مقر سازمان ملل در شهر نیویورک قرار داده شد.

هرودوت گزارش می‌دهد که کوروش در بنگ با ماساگت‌ها کشته شد؛ ولی این دیدگاه را اکثر مورخان جدید رد می‌کنند و معتقدند که داستان هرودوت سافتگی است. تنها منبع موثق کهنی که غیرمستقیم به مرگ کوروش اشاره می‌کند، دو لوح و سند گلی یافت شده در بابل است که نخستین آن مربوط به دوازدهم اوت ۵۳۰ پیش از میلاد است که تاریخ آن «نهمین سال کورش، شاه کشورها» را نشان می‌دهد. سند دوم که مربوط به سی و یکم اوت ۵۳۰ پیش از میلاد است، «سال آغاز فرمانروایی کمبوجیه، شاه کشورها» را بر فود دارد. این دو سند که در ظاهر اهمیت پندانی ندارند، در واقع نشان می‌دهند که کوروش در فاصله بین ۱۲ تا ۳۱ اوت سال ۵۳۰ پیش از میلاد در گذشته است و یا حداقل، فبر درگذشت وی و بر تفت‌نشینی کمبوجیه در این تاریخ به بابل رسیده است.

پیش از سال ۵۵۰ قبل از میلاد پارس‌ها نقش به‌سزایی در تحولات دنیا بازی نمی‌کردند اما در این سال پیروزی‌ها و فتوحات کوروش بر سلاطین همسایه آغاز گردید. کوروش یک نظامی نابغه بود، به طوری که بین سال‌های ۵۵۰ تا ۵۳۹ پیش از میلاد با فرماندهی موفق لشکریانش پیروزی‌های متعددی کسب نمود. گستردگی پهنه حکومت کوروش تا سال ۵۳۹ پیش از میلاد از شرق، رود سند در هندوستان و از غرب، آناطولی بود. این قلمرو حکومتی ۳۲۰۰ کیلومتر طول داشت.

کودکی و نوجوانی کوروش

درباره کودکی و جوانی کوروش و سال‌های اولیه زندگی او روایات متعددی وجود می‌دارد؛ اگرچه هر یک سرگذشت تولد وی را به شرح فاضلی نقل کرده‌اند، اما شری که آنها درباره ماجرای زایش کوروش ارائه داده‌اند، بیشتر شبیه افسانه است. هرودوت در مورد دستیابی کوروش به قدرت، چهار داستان نقل می‌کند. ولی فقط یکی از آنها را معتبر می‌داند که این داستان هم از نظر اندامایف دارای عنصرهای فولکلور است. طبق نظر گزنفون از قرن پنجم تا چهارم پیش از میلاد مسیح یک سلسله داستان‌های متفاوت درباره کوروش نقل می‌شده است.

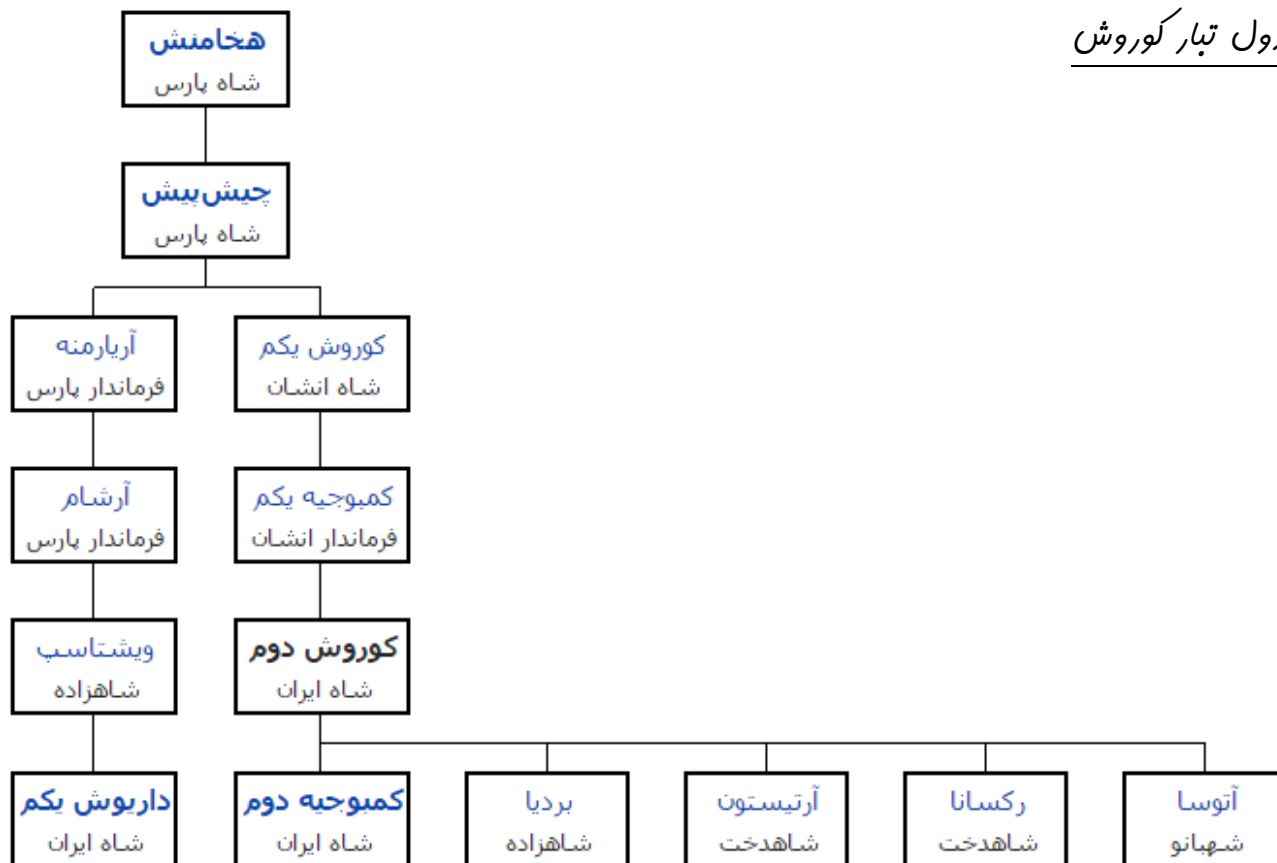
بنا به گفته هرودوت، آستیگ (پدر بزرگ کوروش) شبی در خواب دید که از دخترش آنقدر آب خارج شد که کشور ماد و تمام آسیا را غرق کرد. مغوا خواب وی را چنین تعبیر کردند که فرزند دخترش روزی بر تمام آسیا پیره فواید شود. از این روی، وی دخترش ماندانا را به یکی از بزرگان پارس به زناشویی داد. پس از تولد نوه‌اش، وی خواب دیگری دید که تکی از بدن ماندانا روئیده و تمام آسیا را فراگرفته است پس او فرزند دخترش را به یکی از بستگانش به نام هارپاگ سپرد و دستور داد که کودک را نابود کند. هارپاگ، کوروش را به یکی از پوپان‌های شاه به نام میترادات (مهرداد) داد و از او خواست که وی را به دستور شاه به کوهی در میان بنگلرها کند تا طعمه دان گردد. پوپان کودک را به فانه برد. وقتی همسر پوپان به نام سپاکو از موضوع باخبر شد، با ناله و زاری به شوهرش اصرار ورزید که از کشتن کودک فوداری کند و بجای او، فرزند فود را که تازه زاییده و مرده بدنیا آمده بود، در

بنگل رها سازد. پوپان نظر همسرش را پذیرفت و جسد مرده فرزندش را به مأموران هارپاگ سپرد و خود سرپرستی کوروش را به گردن گرفت. هارپاگ هم جسد پسر پوپان را با اسمی دیگر در مقبره شاهی دفن کرد.

سال‌ها بعد هنگامی که کوروش ده ساله شده بود و با کودکان بازی می‌کرد، آن کودکان وی را به عنوان پادشاه برگزیدند. وی در میان بازی، دستور داد یکی از کودکان را تنبیه کنند. پدر آن پسر به نام آرتیمبارس نزد آستیاگ شکایت کرد و اظهار داشت که یکی از بردگان وی فرزند درباریان را چوب زده است. کوروش را نزد آستیاگ فرستادند تا تنبیه شود. شاه با مشاهده کوروش و شباهت وی با افراد خانواده پنین سوءظن برد که مباردا او کوروش نوه خودش باشد. شاه پوپان را تهدید کرد که اگر حقیقت را نگوید شکنجه خواهد شد و وی حقیقت را بیان داشت. پس از آن، شاه هارپاگ را افسار کرد و از وی پرسید: «طفل دفترم را که به تو سپرده بودم، چگونه کشتی؟» هارپاگ با دیرن پوپان پاسخ داد که: «پس از آنکه طفل را به خانه بردم، فواستم طوری رفتار کنم که امر تو اجرا شده باشد و قاتل پسر دفترت هم نباشم.» او گفت حالا که طفل زنده مانده باید خدا را شکر کرد و ضیافتی داد و از هارپاگ فواست به این میهمانی بیاید و فرزندش را هم همراه بیاورد. بدین ترتیب که او را برای صرف شام دعوت کرد و بدون آنکه وی فبردار شود از بدن فرزندش که همسن کوروش بود، غذایی تهیه کرد و به خورد پدرش داد.

مدتی بعد آستیاگ بار دیگر به جادوگران و کاهنان روی آورد و از آنها سوال کرد که آیا هنوز باید از آن فطر از جانب نواده اش بترسد یا خیر؟ آنها پاسخ دادند که رویای شاه هم‌اکنون تعبیر شده است برای آنکه کوروش هنگامی که با کودکان دیگر بازی می‌کرد به عنوان شاه انتقاب شد؛ بنابراین دیگر نیاز نیست از وی بترسد. پس از آن آستیاگ آرام گرفت و نواده اش را به پارس نزد پدر و مادرش فرستاد.

زمان	رویداد
۵۵۱ پ.م	آغاز پادشاهی کوروش در انشان (فارس) و فوزستان. انتقال پایتخت هفامنشیان به شوش
۵۵۰ پ.م	شکست ایشتوویگو شاه ماد از کوروش و پیرو آن فتح هگمتانه. اتحاد ماد و پارس
۵۴۹ تا ۵۴۸	تسفير سرزمین‌های پارت، جریان و احتمالاً ارمنستان توسط کوروش
۵۴۶ پ.م	فتح سارد پایتخت لیدی توسط کوروش و شکست کروزوس پادشاه لیدی
۵۳۹ پ.م	فتح بابل ثروتمندترین شهر غرب آسیا توسط کوروش. سقوطی که با مقاومت کم سپاه بابل در کرانه ساحلی رود دجله به وقوع پیوست
۵۳۹ پ.م	کوروش به یهودیان آواره اجازه داد تا به اورشلیم بازگردند و در آنجا آزادانه برای خود کنیسه بسازند
۵۲۹ پ.م	کوروش به قبایل سکاه در شمال شرق ایران حمله کرد و در جنگ با ماساگت‌ها کشته شد. وی را در پاسارگاد دفن کردند. پس از او کمبوجیه دوم فرزند کوروش به تاج و تفت رسید



نبردهای کوروش

جنگ با مادها

کوروش پس از به تفت نشینی در پارس، با بابل روابط سیاسی برقرار کرد تا از جانب غرب، خیالش آسوده باشد و احتمالاً همزمان توجه خود را به شرق و شمال ایران نیز معطوف کرده بود. کوروش برای رهایی از یوغ مادها لشکرکشی خود را با حمله به دژ مادی پاسارگاد آغاز کرد و به گفته هرودوت، تنها سه طایفه از شش طایفه ساکن پارس، به شورش او پیوستند اما از قرار معلوم، وی تعدادی از نیبای مادی را به طرف خود کشید. در این شورش، نبرد سفتی در گرفت، نیکولاس دمشقی گزارش می‌دهد که در ابتدا اوضاع جنگ اصلاً به سود سپاه کوروش نبوده و پارس‌ها از برابر مادها که از نظر تعداد سپاهیان، وضع بهتری داشتند گریخته بودند. زنان پارسی با دیرین مردانی که در حال فرار بودند بر آنان بانگ زدند که آیا می‌فرواید دوباره به همان جایی بروید که از آن‌جا به دنیا آمده‌اید؟ این رفتار زن‌ها باعث شد مردان با سرسفتی بیش‌تری بهنگند و فائق آیند.

کوروش احتمالاً توانسته است ظرف دو سال بعدی، کلیه نیروهای مادی را از پارس بیرون کند. به گفته هرودوت، هنگامی که آستیاگ شنید که کوروش برای جنگ آماده می‌شود، قاصدی را نزد وی فرستاد و او را به دربار اعضار نمود. کوروش پاسخ داد فیلی زودتر از آنچه انتظار می‌رود در آنجا حاضر خواهیم شد. این عدم اطاعت کوروش از آستیاگ نشان یک طغیان بود. آستیاگ در سال ۵۵۰ پیش از میلاد همه نیروهای کمکی خود را از شمال و شرق ایران برای لشکرکشی نهایی فراخواند. رویدادنامه نبونعید گزارش می‌دهد: «آستیاگ سپاه خود را به کار گرفت و به سوی کوروش، شاه انزان، تافت تا او را از پای درآورد».

هارپاک فرماندهی سپاهیان ماد را برعهده داشت و بنابر روایت هرودوت، هارپاک که آستیاگ شدیداً او را تنبیه کرده بود، تصمیم گرفت که از شاه انتقام بگیرد. رویدادنامه نبونعید می‌نویسد: «سپاه آستیاگ در میان جنگ سرکشی کرد». بخشی از سپاهیان مادی به کوروش پیوستند و بقیه، راه فرار پیش گرفتند و آستیاگ برای دفاع از پایتختش هگمتانه، شصت فرماندهی باقی‌مانده سپاهش را برعهده گرفت اما ناپار شد از برابر کوروش به دژ شهر پناه برد و شهر تسلیم کوروش شد. رویدادنامه نبونعید گزارش

می‌دهد که «آستیگ اسپر شد و مادها او را تسلیم کوروش کردند». کوروش با وی رفتاری جوانمردانه داشت و زندگی آفرین شاه مادر را بدو بخشید و او را به هیرکانیا [گرگان امروزی] تبعید کرد و خود کوروش «زر و سیم و همه گنینه را از هگمتانه برداشت و به انزان برد». او پس از پیروزی سال ۵۵۰ پیش از میلاد بر مادها، به بفش بزرگی از ایران دست یافت اما به مریم فاندان‌های حاکم تعری نکرد بلکه صرفاً آن‌ها را دست‌نشانده پارس کرد. وی سپس به سمت غرب آمد و در آوریل ۴۷۰ پیش از میلاد به منطقه میان‌رودان وارد شد تا سرزمین‌هایی که مادها در جنگ با آشورها از آن خود کرده بودند را مطیع خود کند. «او بر شاه آن‌جا پیروز شد، گنینه‌اش را از آن خود کرد و نیروهای خود را بر آن‌جا گمارد».

خروپاشی لیدیه

کوروش پادشاه هفامنشی در ۵۵۰ قبل از میلاد پس از تسفیر هگمتانه پایتخت مادها به نزدیکی مرزهای لیدیه رسیده بود. کرزوس پادشاه لیدیه که از قدرت گرفتن پارس در شرق نگران بود، به خیال خود سعی کرد با پیشدستی در جنگ، با کمک سربازان مزدور یونانی، بابلی و مصری از پیشرفت کوروش جلوگیری کند.

در سال ۵۴۹ قبل از میلاد ارتش‌های پارس و لیدی در فلات پترویوم درگیر نبرد شدند و اما پس از چند ماه جنگ، هیچ‌یک از دو ارتش به پیروزی قاطع دست نیافت. کرزوس شاه لیدیه مرتکب اشتباه بزرگی شد و به تصور اینکه با فرا رسیدن زمستان جنگ متوقف می‌شود به شهر سارد، پایتخت کشورش بازگشت.

بر اساس برقی دیگر از روایات تاریخی کرزوس که متوجه شد قادر به شکست ارتش پارس نیست به شهر سارد فرار کرد تا در پناه حصارهای آن در برابر ارتش کوروش مقاومت کند.

کوروش در یک استراتژی جنگی فطوط تدارکاتی خود را طولانی کرده و آن را تا سارد در غرب آسیای صغیر امتداد داد.

کرزوس تصمیم گرفت از شهر سارد خارج شده و بار دیگر به مضاف کوروش برود. در سال ۵۴۸ قبل از میلاد جنگ در دشت هرموس میان ارتش‌های پارس و لیدی در گرفت و در این جنگ سپاهیان کرزوس به سفتی شکست خوردند.

کرزوس و باقیمانده سپاهش بار دیگر در پشت حصارهای شهر سارد پناه گرفتند. ارتش کوروش سارد که دارای حصارهایی محکم بود را محاصره کرد. تا اینکه بفرشی از سربازان هفامنشی موفق به رخنه در داخل شهر سارد شده و دروازه‌ها را به روی ارتش کوروش گشودند.

کوروش در اندک مدتی شهر سارد را فتح کرد و فاک لیدیه را به قلمرو کشور هفامنشی منضم کرد. کوروش از قتل کرزوس خودداری کرده اما گنینه‌های افسانه‌ای لیدیه را تصرف کرد.

کوروش، پادشاه هفامنشی با فتح لیدیه توانست آسیای صغیر را متصرف شده و امپراتوری بابل به جزیره ای در میان قلمرو هفامنشی مبدل شد. سرانجام بابل نیز به دست کوروش فتح شد و کشور هفامنشی پنان وسعتی یافت که تا آن زمان هیچ دولتی به این اندازه وسعت و قدرت نداشت.

فتح بابل

در بابل ده‌ها هزار نفر از جوامع فارسی وجود داشتند و در میان آنها تعداد زیادی یهودی نیز وجود داشت که به ایبار و خشار شاه کلدانی از کشورهای خودشان رانده شده بودند. این مردمان هرگز امید به بازگشت به میهن خود را از دست نداده بودند. اینها همگی آماده بودند تا به دشمن نبونعید کمک کنند و بدین ترتیب پارسیان را ناجی خود تلقی می‌کردند. کشمکش‌های اجتماعی از یک سو، نارضایتی کشاورزان، صنعتگران، اشراف و نبیا (کارمندان، کاهنان، بازرگانان و غیره) از سوی دیگر باعث شده بود که زیربنای اجتماع ویران شود. شاه بابل که ده سال از پایتخت دور بود و در تیما سکونت داشت، تجارت پرسود کندر را به انحصار خویش درآورده بود و فدای سین را به مردوک ترویج می‌داد که این امر موجب فشم و نارضایتی کاهنان را فراهم آورده بود.

کشاورزان و صنعتگران که قسمت عمده جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، نسبت به فعالیت‌های نبونعید در زمینه آماده‌شدن برای جنگ، بی‌تفاوت بودند و میل داشتند فرمانروایان قدیمی را، بی‌دردر و زحمت با فرمانروایان جدید تعویض نمایند، ارتش

بابل بر اثر جنگ‌های متعدد در عربستان فسته و فرسوده شده بود و به مشکل می‌توان انتظار داشت که چنین ارتشی توانایی آن را داشته باشد تا با سپاهیان دشمن که هم از نظر تعداد و هم از نظر تجهیزات برتر بودند بنگد و در برابر آنها بایستد. بدین ترتیب بابل فاقد توانایی و قدرت لازم برای مقابله مؤثر در برابر سپاهیان کوروش بود. هنگامی که کوروش به بین‌النهرین حمله ور شد، کاهنان او را نماینده فرای مردوک دانسته، به وی فوش آمد گفتند و پیامبران یهودی اعلام داشتند که وی نبات‌دهنده قوم آنان است و سایر طبقات فارسی نیز وی را به عنوان آزادکننده خود دانستند.

بابل از استملکات طبیعی برافوردار بود؛ پنانپه در غرب رود فرات، در شرق رود دجله و در جنوب فلیج فارس او را اطاه می‌کردند و برای مضمور بودن بابل در شمال، نبوکدنصر دوم، فاتح اورشلیم، از سر احتیاط یک دیوار مادی ساخته بود که می‌توان آن را نمونه بابلی دیوار پین دانست. این دیوار در نقطه‌ای که فاصله بین دجله و فرات به فراقل می‌رسد، بنا شد. سازنده دیوار، نبوکدنصر، می‌نویسد: «برای اینکه فشار آب آسیبی به دیوار نزنند، رویه بیرونی آن را با آجر و ملات قیر استملکم بفشیده‌ام». گزنفون که در سال ۴۰۱ پیش از میلاد این بنا را دیده بود، ضخامت آن را ۲۰ پا و بلندی اش را ۱۰۰ پا تقمین می‌زند. کوروش با سپاه خود از میان کوتیوم به طرف جنوب حرکت کرد و از رود سیروان گذشت و در آغاز سال ۵۳۹ پیش از میلاد به شهر اویس، در شرقی دیوار مادی رسید و اویس محاصره و به آتش کشیده شد. ایرانیان از سر دوراندیشی، از کرکوک، قیر و قطران همراه خود آورده بودند. در نبردهایی فونین، اویس به تصرف درآمد و سپاه نبونعید شکست خورد. در روز دهم اکتبر شهر سپار نیز سقوط کرد و در غربی دیوار مادی نیز بدون درگیری تسلیم سپاه کوروش شد. بدین ترتیب کوروش در جنوب دیوار مادی با گذشتن از دجله، همه استملکات دفاعی نبوکدنصر را دور زد و دو روز بعد، دوازدهم اکتبر، همزمان با جشن سال نوی تقویم بابلی، گنوبروه با سپاه خود وارد بابل شد و بدون جنگ و تلفات، شهر را تصرف کرد و مطابق با دستور کوروش، بلافاصله نظم سفگیرانه‌ای در بابل وضع شد. «سپرهای نیروهای کوتیوم، دروازه‌های اسانگیلا را اطاه کردند. هیچ عبادتی دچار وقفه نشد. نه در اسانگیلا و نه در دیگر معابد هیچ مراسمی از قلم نیفتاد.»

تسفی شرق ایران و غرب آسیای میانه و ایلام

والی تاریخی جنگ‌های کوروش، پس از فتح آسیای صغیر مبهم باقی‌مانده است. کوروش مسئولیت فتح شهرهای آتونیان را در ساحل دریای اژه و بقیه آسیای صغیر را به فرماندهانش واگذار کرد و به اکباتان برگشت تا مقدمات تسفی بابل، بافتر، سرزمین سکاها و بالافره مهر را فراهم نماید. اینکه چرا کوروش منتظر پایان کارها در آسیای کوچک نشده و با شتاب به درون ایران بازگشته، می‌تواند ناشی از این باشد که نبرد کوروش با کرزوس بی‌موقع بود و حمله از طرف پادشاه لیدیه صورت گرفت زیرا پس از انقراض دولت ماد، اوضاع ثابتی بر ایران حاکم نبوده و او می‌بایست به امور شرقی رسیدگی می‌کرد. مورخان یونانی درباره جنگ‌های کوروش در قسمت‌های شرقی ایران سکوت کرده‌اند و به جز هرودوت که آن هم به طور مفصل به این جنگ‌ها اشاره می‌کند، دیگران مطلبی ننوشته‌اند. داریوش نام ایالت‌های تمت فرمان امپراتوری هفامنشی را در سنگ‌نبشته‌های بیستون، تفت جمشید و نقش رستم ذکر می‌کند که نام سرزمین‌های شرقی ایران نیز در میان آنان است. در بند ششم سنگ‌نبشته داریوش در بیستون، وی به نام بیست و دو سرزمین اشاره می‌کند که امپراتوری او را تشکیل می‌دهند و چون در زمان نوشتن این سنگ‌نبشته، فقط سه سال از فرمانروایی داریوش می‌گذشت و این مدت هم صرف فرونشاندن شورش‌ها شده بود، می‌بایست این سرزمین‌ها در دوره‌های قبل به امپراتوری هفامنشی افزوده شده باشند؛ دوران پادشاهی کمبوجیه کوتاه بود و او تنها توانسته بود مهر را فتح کند. پس بی‌گمان این سرزمین‌ها را که در سنگ‌نبشته بیستون از آن‌ها به عنوان بخشی از پادشاهی هفامنشی نام برده شده، باید کمابیش همان سرزمین‌هایی بدانیم که در ابتدا به دست کوروش به امپراتوری هفامنشی افزوده شده بودند. این ایالات شامل «پارت»، «زرنگ»، «هرات»، «فوارزم»، «سفر»، «گندار»، «ثت‌گوش» و «آرفواتیش» است. پارس‌ها احتمالاً پارت، هیرکانی و احتمالاً ارمنستان که همگی جزئی از قلمرو سابق پادشاهی ماد در ۵۴۹-۵۴۸ پیش از میلاد بودند را اشغال کردند. به گفته گزنفون، هیرکانی داوطلبانه حاکمیت کوروش بر خود را پذیرفت. همانطور که برای ایلام والتر

هینتس و ران زادوک با هم اختلاف نظر دارند که ایلام توسط پارس‌ها بعد از سقوط بابل در ۵۳۹ پیش از میلاد گرفته شد. با این وجود براساس یکی از متون پیشگویی بابلی، «شاه ایلام عمده خواهد کرد و از تفت پادشاهی بیرون خواهد کرد»، پادشاه بابل کسی که «فاندران هارران را تاسیس کرد». این شاه ایلام به عنوان کوروش دوم و شاه بابل به عنوان نبونعید شناخته شده است. ایلام باید قبل از حمله کوروش به بابل فتح شده باشد. شهر مهاجرنشین مستحکم شده سائرس پتا (یعنی شور کوروش) یا همان سائروپولیس در سغد، گواهی فعالیت کوروش در آن ناحیه است. پلینی گزارش می‌دهد که کوروش، شهر کیسا در شمال افغانستان را ویران کرد و آریان عمده او به سرزمین‌های هند (ظاهراً گندهارا) و فرمانبرداری مردم آریاسپائی در امتداد مرز جنوبی در انگلیانا را گزارش داد. به استناد گزارش هرودوت و بروسوس عمده او به سرزمین‌های آسیای میانه بعد از شکست دادن لیدی در ۵۴۷ پیش از میلاد و پس از فتح بابل در ۵۳۹ پیش از میلاد رخ داده است.

نبرد با ماساگت‌ها و مرگ

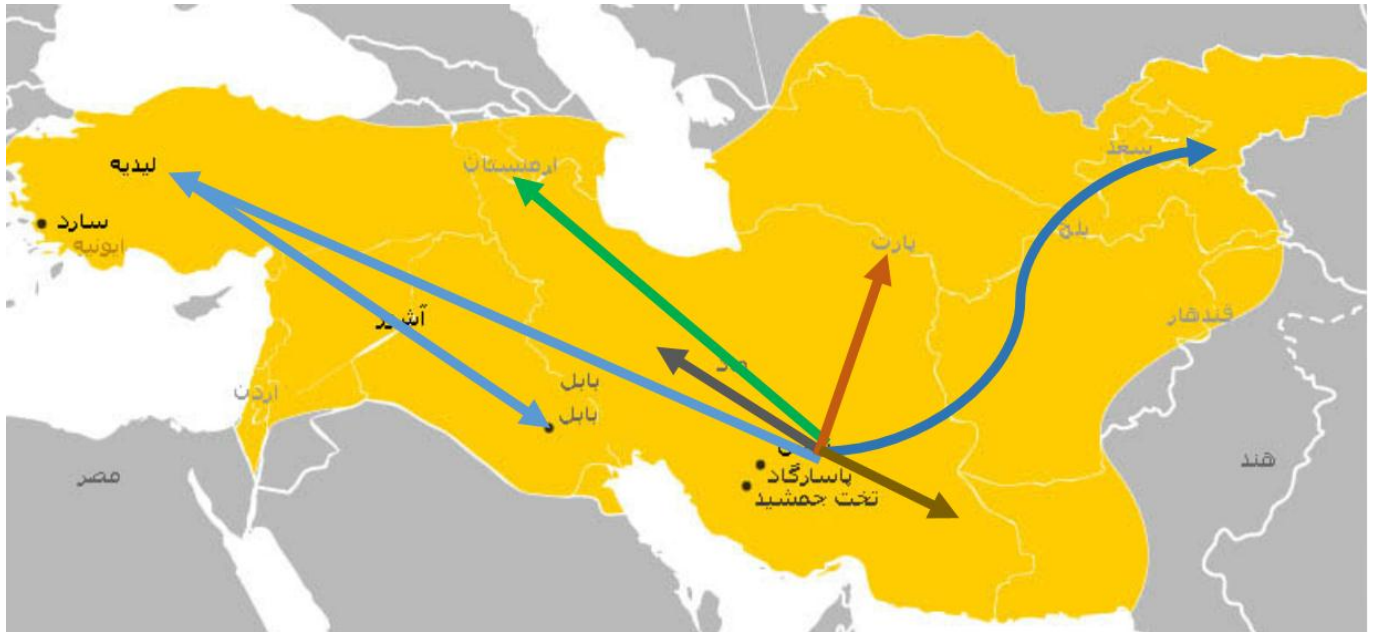
احتمالاً کوروش مقدمات امر را برای تسفیر مهر فراهم کرده بود و اقدامات وی بود که باعث شد در سال‌های بعد، ایرانیان مهر را تسفیر کنند ولی ابتدا تصمیم گرفت مرزهای شمال شرقی امپراتوری اش را از تافت و تاز اقوام پادرنشین ماساگت‌ها در امان بدارد. این تافت و تازها زیان‌ها و صدمات پیشگیری بر ایرانیان شهرنشینی که آمیخته امپراتوری هفامنشی شده بودند وارد کرده بود.

هرودوت می‌گوید که کوروش با هیله به یکی از اردوگاه‌های ماساگت حمله ور شد و بسیاری ساکنان آنها را کشت؛ ولی پس از این جریان، قسمت اعظم نیروهای ماساگت تحت فرماندهی ملکه توهم‌ریش، شکست سنگینی بر ایرانیان وارد آوردند و کوروش کشته شد. ماساگت‌ها سر بریده کوروش را در کیسه‌ای انداختند و آن کیسه پر از فون شده بود. هرودوت می‌نویسد این نبرد شدیدترین نبردهایی است که «بربر»‌ها در آن شرکت بسته‌اند. البته هرودوت می‌گوید که درباری مرگ کوروش حکایات زیادی وجود دارد و روایتی که من ذکر کردم به حقیقت نزدیک‌تر است. در نتیجه معلوم می‌شود که خود هرودوت هم از صحت این روایت مطمئن نبوده است. بنابر گزارش مورفین یونانی، کوروش در جنگ با ماساگت‌ها ۲۰۰ هزار مرد جنگی را از دست داد که اغراق آشکاری است.

از نگاه اندامایف داستان‌های روایت شده توسط مورفین یونانی بیشتر از آنکه شرح یک رویداد واقعی باشند، رنگ و بوی یک رمان را دارند. اگرچه حقیقت دقیق مرگ کوروش را نمی‌دانیم، اما مشفص است که او در پاسارگارد دفن شده است. این حقیقت ممکن است گفته‌های هرودوت را دروغ جلوه دهد اما ممکن است بنانه کوروش از دشمن پس گرفته شده و به پایتخت آورده شده باشد. ریپارد فرای می‌گوید احتمالاً داستان هرودوت سافتگی است، اما گرفتن آسیای میانه توسط کوروش صمیح است زیرا دورترین شهری که در سغد وجود دارد، سائرس پتا (سائروپولیس) نام دارد که گستردگی فتوحات شرقی او را ثابت می‌کند. کتزیاس می‌گوید که کمبویه باگاپاتس - یکی از درباریان - را همراه جسد کوروش به مراسم دفن فرستاده است. انتقال جسد کوروش، یکی دیگر از نشانه‌های نادرست بودن جنگ کوروش با ماساگت‌هاست؛ زیرا اگر ملکه توهم‌ریش، کوروش را کشته و سر او را برده باشد، چگونه هفامنشیان توانسته‌اند با سپاهی شکست خورده جسد را از آنان پس بگیرند و آن را به درون قسمت‌های داخلی ایران وارد کنند؟

در دوازدهم اوت ۵۳۰ پیش از میلاد، زنی بابلی به نام «بورسیه» زمینی را در نزدیکی دروازه سنگ‌براق به نام یکی از فویشاوندانش کرد. تاریخ این لوح گلی که به فط میفی اکری نوشته شده بود، «نهمین سال کورش، شاه کشورها» را نشان می‌داد. در سی و یکم همین سال در پایتخت بابل، مردی بابلی الاغش را فروخت. تاریخ این لوح مربوط به «سال آغاز فرمانروایی کمبویه، شاه کشورها» است. این دو سند که در ظاهر اهمیت پندانی ندارند، در واقع نشان می‌دهند که کوروش در فاصله بین ۱۲ تا ۳۱ اوت سال ۵۳۰ پیش از میلاد درگذشته است و یا حداقل، فبر درگذشت وی و بر تفت‌نشینی کمبویه در این تاریخ به بابل رسیده است. ولی اخیراً سندی از کیش در بابل منتشر شده که مورخ نوزدهم ماه ارفسمنه در سال نهم سلطنتی کوروش

است که برابر با ۴ دسامبر ۵۳۰ قبل از میلاد می‌شود. از اینرو به نظر می‌رسد جنگ با ماساگت‌ها در اواخر (دور) سال ۵۳۰ قبل از میلاد رخ داده باشد. بنابر گزارش هرودوت، کمبوجیه به اردوی جنگ علیه ماساگت‌ها پیوست اما پس از چندی، پیش از نبرد قطعی که طی آن کوروش به قتل رسید، به عنوان جانشین تاج و تخت به ایران برگردانده شد.



ذوالقرنین

داستان ذوالقرنین در قرآن در سوره کوف به این شرح آمده است:

و از تو درباره ذوالقرنین می‌پرسند. بگو: برای شما از او چیزی می‌خوانم. (۸۳)

ما او را در زمین مکنات دادیم و راه رسیدن به هر چیزی را به او نشان دادیم. (۸۴) او نیز راه را پی گرفت. (۸۵) تا به

غروبگاه فرسید رسید. دید که در چشمه‌ای گل‌آلود و سیاه غروب می‌کند و در آنجا مردمی یافت. گفتیم: ای ذوالقرنین، می‌خواهی

عقوبتشان کن و می‌خواهی با آنها به نیکی رفتار کن. (۸۶) گفت: اما هر کس که ستم کند ما عقوبتش خواهیم کرد. آن گاه او را

نزد پروردگارش می‌برند تا او نیز به سفتی عذابش کند. (۸۷) و اما هر کس که ایمان آورد و کارهای شایسته کند، آجری نیکو دارد؛

و درباره او فرمانهای آسان خواهیم راند. (۸۸) باز هم راه را پی گرفت. (۸۹) تا به مکان برآمدن آفتاب رسید. دید بر قومی طلوع

می‌کند که غیر از پرتو آن برایشان هیچ پوششی قرار ندرده‌ایم. (۹۰) چنین بود؛ و ما بر احوال او اطمینان داریم. (۹۱) باز هم راه را پی

گرفت. (۹۲) تا به میان دو کوه رسید. در پس آن دو کوه مردمی را دید که گویی هیچ سفنی را نمی‌فهمند. (۹۳) گفتند: ای ذوال

قرنین، یابوچ و مأبوچ در زمین فساد می‌کنند. می‌خواهی خرابی بر خود مقرر کنیم تا تو میان ما و آنها سدی برآوری؟ (۹۴)

گفت: آنچه پروردگار من مرا بدان توانایی داده است بهتر است. مرا به نیروی فویش مرد کنید، تا میان شما و آنها سدی برآورم.

(۹۵) برای من تکه‌های آهن بیاورید. چون میان آن دو کوه انباشته شد، گفت: بدمید. تا آن آهن را بگردانید؛ و گفت: مس

گرفته بیاورید تا بر آن ریزم. (۹۶) نه توانستند از آن بالا روند و نه در آن سوراخ کنند. (۹۷)

گفت: این رحمتی بود از جانب پروردگار من و چون وعده پروردگار من در رسد، آن را زیر و زبر کند و وعده پروردگار من راست

است. (۹۸)

علت تطابق ذوالقرنین و کوروش

نظر قطعی علامه طباطبایی در المیزان بنا بر شواهد تاریخی مکتوم نیز بر این مهم تاکید دارد که ذوالقرنین قرآن همان کوروش کبیر

هفامنشی است. استاد علامه طباطبایی در تفسیر المیزان آورده است: اگر ذوالقرنین قرآن، مردی مومن به خدا و به دین توفید

بوده، کوروش نیز این چنین بوده و اگر ذوالقرنین، پادشاهی عادل و رعیت پرور بوده، کوروش نیز چنین بود؛ اگر او نسبت به

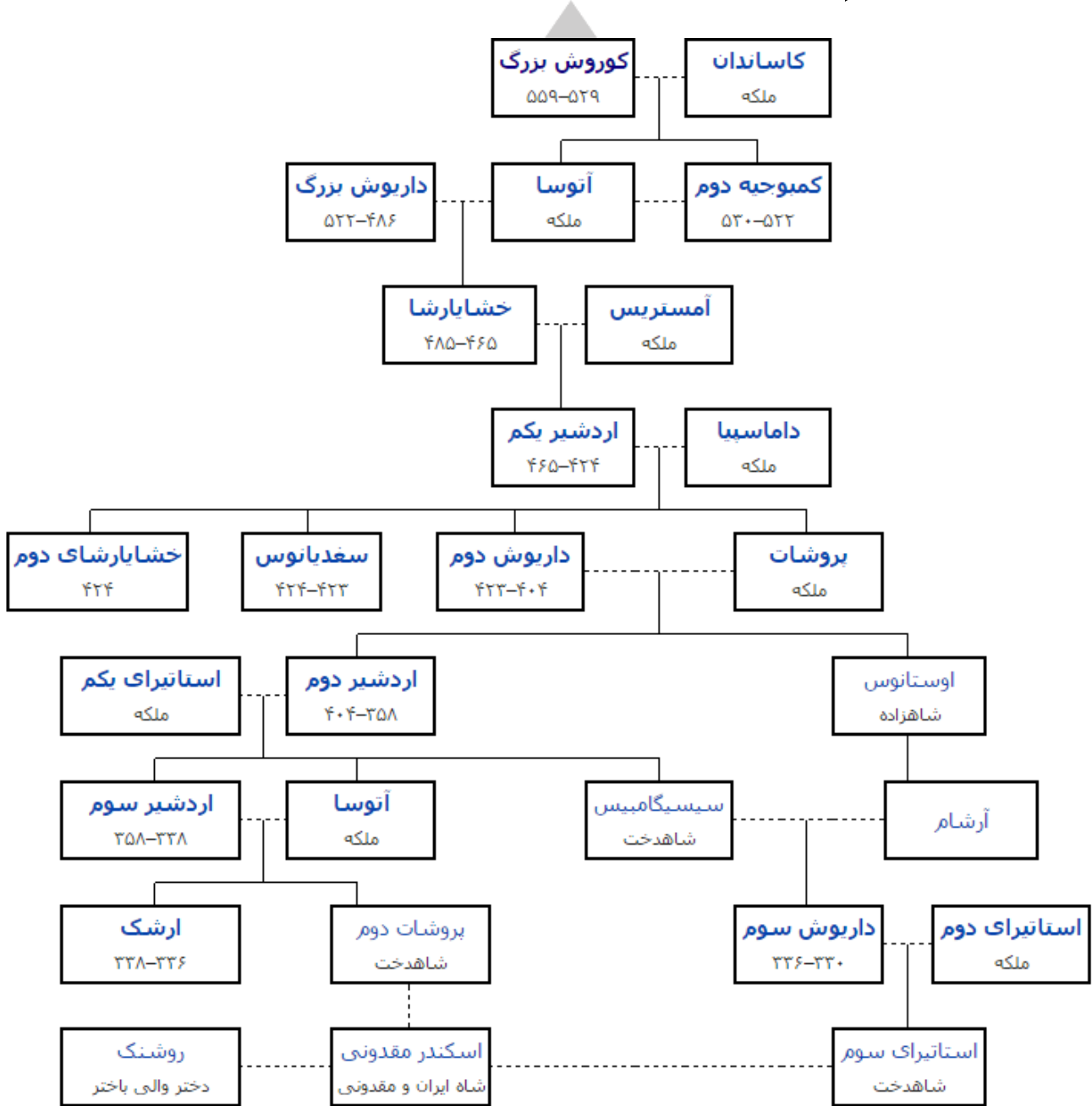
ستمگران و دشمنان مردی سیاستمدار بوده او نیز بود؛ اگر دین، عقل، فضایل اخلاقی و ثروت و شوکت داشت، کوروش هم داشت؛ همان گونه که قرآن فرموده کوروش نیز سفری به سوی مغرب کرد، بر لیری و پیرامون آن مسلط شد و بار دیگر به سوی مشرق سفر کرد. آنها مردمی دید صبرانشین و وهشی که در بیابان زندگی می کردند. برای همین، به آنها کمک کرد، سری سافت در مقابل قبیله و قومی که آنها را آزار می دادند؛ در تنگه داریال میان کوه های قفقاز و نزدیک به شهر تفلیس.

اما مهم آنکه نام بنیانگذار نخستین و بزرگترین امپراتوری دنیا، نه تنها در قرآن مهید بلکه حتی در کتاب های عهد عتیق مانند تورات نیز به عنوان یک انسان برگزیده و بلند مرتبه ثبت شده است.

102

جلسه یازدهم:

از بعد کوروش تا پایان هخامنشی



کمبوجیه

دومین شاه دودمان هخامنشی و آغازکنندهٔ دودمان پیست و هفتم مهر و فرزند ارشد کوروش بزرگ و کاساندان است. مهم‌ترین اتفاق دوران فرمانروایی وی، فتح مهر بود. برنی از پژوهشگران معتقدند ریشهٔ نام کمبوجیه عیلامی است. در حالی که پژوهشگران دیگری آن را با قبیله‌های سانسکریت‌زبان موسوم به کمبویه، که در شمال غرب هند زندگی می‌کنند، در پیوند می‌دانند و بر این باورند که کمبویه صورت وصفی نام این قبیله است.

کمبوجیه پیش از پادشاهی، در دوران فرمانروایی پدرش کوروش، عنوان «شاه بابل» را داشته و نائب السلطنه بوده است و پس از مرگ پدرش، بانشین وی شد. البته بانیشینی در زمان هفامنشیان با پسر ارشد نبوده بلکه به فواست فرمانروا وابسته بود و او از میان فرزندان او یکی را به بانیشینی برمیگزیند. هر چند انتصاب نخستین پسر معمول بود ولی قانون لازم الاجرای نبود. او پس از به تفت نشینی، بیش از هر چیز وقت خود را صرف تهیه مقدمات لشکرکشی به مصر کرد. سپاه او در ماه مه سال ۵۲۵ پیش از میلاد خود را به پلوزیوم رساند و با سپاه مصر درگیر شدند و سرانجام بر سپاه پسامتیخ سوم غلبه کرد. در ماه ژوئن سال ۵۲۵ پیش از میلاد، سپاه او با پیمودن دره نیل از شمال به جنوب، سراسر مصر را تسفیر کرد.

کمبوجیه پس از فتح مصر، نظم و امنیت را برقرار کرد و سیاست تساهل دینی پدرش را در پیش گرفت. بر اساس قوانین سنتی مصر، او رسماً «فرعون مصر» لقب گرفت و خود را «شاه مصر علیا و مصر سفلی» و «از نسل فرادایان هوروس، رع و اوزیریس» نامید. پس از پیروزی کمبوجیه در برابر مصر، وی تصمیم گرفت فتوحات خود را گسترش دهد و به سرزمین‌های ثروت مند دیگری همچون لیبی و کارتاژ لشکر بکشد. وی از تبس پناه هزار تن را به تصرف واهه آمون فرستاد، اما سپاه وی پس از عبور از واهه بزرگ در بیابان گم شد و هرگز فبری از آن نیامد.

در پاییز سال ۵۲۳ پیش از میلاد، فبرهای نگران کننده ای کمبوجیه را وادار به بازگشت از نوبه به سوی مصر کرد. سپاه وی نیل را تا کوروسکو طی کرد و سپس از راه بیابان عازم نوبه گردید، اما هنگامی که آن‌ها یک چهارم راه را پیمودند، آب و آذوقه سپاه تمام شد و آن‌ها پس از دادن تلفات بسیار، ناگزیر به بازگشت شدند.

بنا به روایت هرودوت، بردیا به همراه کمبوجیه به مصر رفت ولی پس از مدتی بین آن‌ها اختلافاتی ایجاد شد و کمبوجیه دستور داد برادرش به ایران بازگردد و مافیانه فرمان قتل او را صادر کرد که در بین راه توسط مأموران دولتی کشته شد. اما بنا بر سنگ نبشته داریوش در بیستون، کمبوجیه قبل از حرکت به سوی مصر، بردیا را به قتل رسانید. اما پژوهشگران معاصر در درستی قتل بردیا توسط کمبوجیه اتفاق نظر ندارند. کارل پولیوس بلوخ، آلبرت اومستد و برنی دیگر از تاریخ دان‌ها معتقدند مردی که بر کمبوجیه شورید، در واقع بردیای واقعی پسر کوروش بزرگ و وارث حقیقی سلطنت بود. داریوش بزرگ او را کشت، آنگاه او را گنومات نامید و داستان بردیای دروغین را اختراع کرد تا غضب سلطنت را موجه جلوه دهد.

۵۲۰ دوران حکومت: تا ۵۲۲ پیش از میلاد

گنومات (گنوماتا)

گنومات نام مغی بود که به نوشته کتیبه بیستون وانمود کرد که پسر کوروش بزرگ، بردیا (اسمردیس) است و تفت پادشاهی را از آن خود کرد. هیچ رویدادی به اندازه تحول بانیشینی داریوش اول بر کمبوجیه دوم، به طور مفصل در تاریخ مکتوب هفامنشیان نیامده و در موردش بحث نشده است.

در سال ۵۲۱ پیش از میلاد کمبوجیه در راه بازگشت از مصر می‌میرد. گنومات مغ (بردیای دروغین) با فریبکاری و زورستانی با طرح معرفی خود با نام بردیا فرزند کوروش بزرگ تفت پادشاهی را مالک می‌شود. بعد از آن داریوش یکم از فویشاوندان کوروش با یاری جمعی از نجیب زادگان پارسی، گنومات را کشت و به پادشاهی رسید. (او هفت ماه حکومت کرد)

داریوش

داریوش یکم نامور به داریوش بزرگ، پسر ویشتاسپ، همسر آتوسا و داماد کوروش بزرگ، سومین پادشاه هفامنشی بود. وی در سال ۵۲۲ پیش از میلاد، با کمک پندی از بزرگان هفت خانواده اشرافی پارسی با کشتن گنومات مغ بر تفت نشست. پس از آن به فرو نشاندن شورش‌های درون مرزی پرداخت. فرمانروایی شاهنشاهی را استکلام بشید و سرزمین‌هایی چند به شاهنشاهی افزود. آغاز سافت پارسه (تفت جمشید) در زمان پادشاهی او بود. از دیگر کارهای او هفر راه آبی بود که دریای سرخ را به رود نیل و از آن سو به دریای مدیترانه پیوند می‌داد. آرامگاه او در دل کوه رحمت در جایی به نام نقش رستم در مرودشت

فارس (نزدیک شیراز) است. پس از جهانگیری کوروش بزرگ و کمبوجیه سراسر آسیا (آسیای صغیر) مگر عربستان جزو قلمرو او محسوب می‌گردید. او از ۵۲۲ تا ۴۸۶ پیش از میلاد (۳۶ سال) حکومت کرده

فایارشا

فَشیارشا یکی یا فِشیارشای بزرگ، ملقب به شاه شاهان پسر داریوش بزرگ و آتوسا دختر کوروش بزرگ، چهارمین پادشاه هخامنشی بین سال‌های (۴۸۵ تا ۴۶۵ پیش از میلاد) بود. داریوش پسران بسیاری داشت که بزرگترین آنها آرتابرن بود که از دفتر گئوبروو، همسر نفست داریوش بود، ولی داریوش، فِشیارشا را که بزرگترین فرزند آتوسا دختر کوروش بود به جانشینی برگزید. نام فِشیارشا از دو جزء «فِشای» به معنی (شاه) و «آرشا» به معنی (مرد) تشکیل شده و به معنی «شاه مردان» است، معنای این نام می‌تواند «کسی که در میان شاهان پهلوان است» یا فرمانروای قهرمانان باشد. فِشیارشا در سن سی و چهار سالگی به پادشاهی رسید. رکورد بزرگترین امپراتوری دنیا از نظر جمعیت را شاهنشاهی هخامنشی در دوران فِشیارشا حدود ۴۸۰ پیش از میلاد با داشتن ۴۴ درصد جمعیت کل دنیا از آن خود دارد.

در سال ۴۸۶ پیش از میلاد پس از مرگ داریوش بزرگ، فرزندش فِشیارشای یکم بر تفت سلطنت می‌نشیند. ۴۸۶: پس از مرگ داریوش، فرزندش فِشیارشای یکم بر تفت سلطنت نشست. ۴۸۵: فِشیارشا شورش مهر را سرکوب کرد و برادرش هخامنش را به عنوان فرماندار ساتراپی مهر منصوب کرد. ۴۸۴: فِشیارشا ضمن سرکوب شورش بابل، استکلامات دفاعی آنجا را نابود کرده و مهسمه فدای مردوخ را تفریب کرد. ۴۸۰: ارتش هخامنشی به یونان یورش برد و در شهر آتن رژه رفت اما ناوگان دریای هخامنشی در نبرد سالامیس شکست خورد و نهایتاً تافت و تازهای ایران در این سال پایان پذیرفت. ۴۷۹: در جنگ پلاته ایران از یونان شکست خورد. ۴۶۵: یکی از مشاوران (مهافظان) فِشیارشا به نام اردوان، او را کشت. ۴۶۵: اردشیر یکم پس از به قتل رسیدن پدرش فِشیارشا و برادرش داریوش که جانشین قانونی بود، بر تفت شاهی نشست.

اردشیر اول

اردشیر یکم یا ارتفستره، پسر فِشیارشا و ملکه آمستریس، پنجمین پادشاه هخامنشی از سال ۴۶۵ تا ۴۲۴ پیش از میلاد بود. او سومین پسر فِشیارشا بود. اردشیر پسر فِشیارشا و ملکه آمستریس (دختر آتانس) است. پس از به قتل رسیدن پدر و برادرش داریوش که جانشین قانونی بود، به دست اردوان فرمانده گارد نگهبان شاه، بر تفت شاهی نشست. اردوان به طور موقت، اردشیر، را بر تفت نشانده و خودش از طریق پسران فویش قصد داشت به هنگام فرصت وی را نیز از میان بردارد، اما اردشیر از این توطئه آگاهی یافت و در دفع او پیشدستی کرد. اردشیر، اردوان و پسرانش را کشت و خود را شاهنشاه خواند. اردشیر ۴۱ سال فرمانروایی کرد.

فِشیارشای دوم

فِشیارشای دوم ششمین پادشاه هخامنشی بود.

به گفته تاریخ نویسان وی تنها پسر اردشیر یکم از ملکه داماسپیا بوده که پس از مرگ پدر به پادشاهی می‌رسد و پهل و پنج روز بعد توسط برادرش سغریانوس که به اعتقاد برخی از همسر غیر عقدی اردشیر بود به قتل می‌رسد. جنازه او را همراه با جنازه پدر و مادرش، داماسپیا که در ست همزمان و در روز وفات اردشیر یکم خوت کرده بود، در یک روز در پارس دفن کردند. «سغریانوس» نیز از سلطنت پندران بهره‌ای نبرد بلکه برادر دیگر وی به نام «وهاکا» یا «وهوکه» بر وی شورید و به فرمانروایی شش هفت ماهه او پایان داد. وهوکه بعد از او به تفت پادشاهی نشست و خود را داریوش دوم نام نهاد.

دوران: ۴۲۴ پیش از میلاد (۱ سال)؛ تاجگذاری: ۴۲۴ پیش از میلاد؛ زادگاه: ایران؛ مرگ: ۴۲۳ پیش از میلاد؛ محل مرگ: ایران
دورمان: هفامنشیان؛ پدر: اردشیر یکم؛ مادر: داماسپیا؛ دین: مزدیسنا.

سغریانوس

سغریانوس

دوران	(پیش از میلاد) تقریباً شش ماه ۴۲۴
تاجگذاری	پیش از میلاد ۴۲۴
زادگاه	ایران
مرگ	پیش از میلاد ۴۲۳
محل مرگ	ایران
پیش از	وهاوکا معروف به داریوش دوم
پس از	فشایارشای دوم
دورمان	هفامنشیان
پدر	اردشیر یکم
مادر	آلوگونه

سغریانوس از شاهزادگان هفامنشی و هفتمین پادشاه این سلسله و به باور برخی پسر غیر عقدی اردشیر یکم است. وی با همراهی فوایه‌ای به نام فارناسپاس بر فشایارشای دوم شورید و برادرش را پهل و پنج روز بعد از به سلطنت رسیدن به قتل رسانید و خود به دست برادر دیگرش داریوش دوم به قتل رسید. داریوش دوم او را به یک اتاق آکنده از فاکستر انداخت و به فرمانروایی شش هفت ماهه او، در فاکستر مرگ پایان داد.

داریوش دوم

داریوش دوم یا افس یا وهوکا یا وهاوکا، سومین پسر اردشیر یکم، هشتمین پادشاه هفامنشی بود. ظاهراً به سبب نژاد یا نسبت مادر بابلی فویش "سوریائی" هم خوانده می‌شد. او پس از شورش بر ضد برادرش سغریانوس که برادر خود فشایارشای دوم پادشاه قانونی شاهنشاهی را به قتل رسانده بود در سال ۴۲۳ (پیش از میلاد) به تفت نشست و نام "داریوش" را برای خود برگزید. داریوش دوم نوزده سال بر ایران حکومت کرد. او با توجه به تاریخ سنتی ایران با داراب همسان دانسته می‌شود.

بر پایه آنچه یونانیان در تاریخ نوشته‌اند، داریوش دوم، "افس (به یونانی)" به معنی فرزند غیرعقدی اردشیر یکم بود. اگرچه در مغرضانه بودن چنین صفاتی از سوی یونانیان که اصلی‌ترین دشمن ایرانیان بوده‌اند، جای شک و شبهه باقیست.
دوران: ۴۲۳ تا ۴۴۰ پ.م

اردشیر دوم

ردشیر دوم یا ارشک یا اردشیر منمون)، نهمین پادشاه هفامنشی، پسر بزرگ داریوش دوم و پروشات بود که پس از مرگ پدر در سن پهل سالگی به سلطنت رسید.

یونانی‌ها وی را "منمون" به معنی باحفظه و باهوش خوانده‌اند زیرا پنانکه می‌نویسند باحفظه‌ای فوق العاده داشته‌است. سلطنت او در عین آنکه آکنده از توطئه و طغیان و پنایت بود، به سبب اوضاع و احوال مساعد، در آنچه به روابط با دنیای غرب مربوط می‌شد، روی هم رفته، سلطنتی موفق بود.

دوران: ۴۰۴ تا ۳۵۸ پ.م

اردشیر سوم

اردشیر سوم یا اُفوس یا وهوک ، دهمین پادشاه هخامنشی پسر اردشیر دوم و استاتیرا همسر او بود. وی پس از اینکه به تفت نشست، فود را در سنگ نبشته "پارسه" تفت جمشید "ارت فشتَر" یا اردشیر نامید. نویسندگان یونانی، نام او را "آرتازرکسینز" یا "آرتازرکسیس" نوشته‌اند. پادشاهی اردشیر سوم، تماماً صرف فوآبانیدن شورش‌ها، در ممالک تابعه گردید. در سال ۳۴۲ پیش از میلاد در دوران اردشیر سوم مهر باز پس گرفته می‌شود و به خاک ایران ملحق می‌شود. این فتح پس از پنزین عمل در دهه گذشته، نصیب امپراطوری هخامنشی گردید. دوران: ۳۵۸ تا ۳۳۸ پ.م

ارشک

ارشک یا ارسس یازدهمین پادشاه هخامنشی فرزند اردشیر سوم بود که پس از کشته شدن پدر به دست باگواس فواجه به سلطنت رسید و چون در صدد برآمد تا فود را از سلطه فواجه رهند، او نیز به دست باگواس فواجه به قتل رسید. پس از وی داریوش کورومانوس که پسر عموی اردشیر سوم بود و با فواجه دوستی قدیمی داشت، با نام داریوش سوم به سلطنت رسید.

ارشک (شاه هخامنش)

دوران	۳۳۸ تا ۳۳۶ پیش از میلاد (۲ سال)
تاجگذاری	۳۳۸ پیش از میلاد
زادروز	؟
زادگاه	ایران
مرگ	۳۳۶ پیش از میلاد
پیش از	داریوش سوم
پس از	اردشیر سوم
دورمان	هخامنشیان
پدر	اردشیر سوم
مادر	آتوسا (همسر اردشیر سوم)
دین	مزدیسنا

داریوش سوم (دارا)

داریوش سوم یا دارا ، دوازدهمین و آفرین پادشاه شاهنشاهی هخامنشی بود. او فرزند آرشام (نوه داریوش دوم)، و سی‌سی‌گامبیس، دختر اردشیر دوم بود. او در سال ۳۸۰ پیش از میلاد در پارسه متولد شد و در سال ۳۳۰ پیش از میلاد در دامغان بدست اردشیر پنجم کشته شد. در شاهنامه فردوسی و تاریخ سنتی ایرانیان، داریوش سوم با نام «دارا» شناخته می‌شود و پدر او داراب معرفی شده‌است. در سال ۳۳۳ پیش از میلاد در نبرد ایسوس ارتش اسکندر، قوای هخامنشیان به فرماندهی داریوش سوم را شکست می‌دهد در سال ۳۳۱ پیش از میلاد قوای داریوش سوم به وسیله اسکندر مقدونی در جنگ گوگمل در شرق موصل امروزی شکست سنگینی متحمل می‌شوند.

در سال ۳۳۰ پیش از میلاد داریوش سوم کشته شده و هگمتانه فتح می‌شود، همچنین تفت جمشید به وسیله اسکندر مقدونی ویران شده و حکمرانی هخامنشیان بر ایران پایان می‌پذیرد.



پایان

www.tebyan.com

www.dastanhayeghorane.blog.com

www.daneshnameh.roshd.ir

www.aesar.blogfa.com

www.020.ir

www.jamejamonline.ir

منابع:

www.maarefquran.org

www.hawzah.com

www.wikipedia.com